راه وحدت امت اسلامی



راه وحدت امت اسلامی

تألیف: امام سید شرف الدین موسوی جبل عاملی

ترجمه و تعلیق: احمد صادقی اردستانی

بسم الله الرحمن الرحیم

راه وحدت امت اسلامی

نویسنده:

عبدالحسین شرف الدین

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

راه وحدت امت اسلامی

مشخصات کتاب

سرشناسه : شرف الدین ، عبدالحسین ، ۱۸۷۳ - ۱۹۵۸م.

عنوان قراردادی : الفصول المهمه فی تالیف الامه . فارسی

عنوان و نام پدیدآور : راه وحدت امت اسلامی/ تالیف شرف الدین موسوی جبل عاملی؛ ترجمه و تعلیق احمد صادقی اردستانی.

مشخصات نشر : تهران: مشعر ، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۲۸۳ ص.

شابک : ۲۸۰۰۰ریال : ۸۷۹-۴۶۹-۰۴۵-۶۴۲-۲

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : تقریب مذاهب

موضوع : وحدت اسلامی

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : صادقی اردستانی ، احمد، ۱۳۲۳ - ، مترجم

رده بندی کنگره : PB ۵/۳۳۲ /ش۴ف۱۴۰۶ ۹۸۳۱

رده بندی دیویی : ۲۸۴/۷۹۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۶۳۱۷۷

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

ص: ۱۰

ص: ۱۱

دیباچه

اسلام آخرین و کامل ترین دینی است که افزون بر جنبه های فردی بشر، به جنبه های اجتماعی او نیز توجه کرده است و به دنبال ایجاد وحدت و انسجام در بین امت اسلامی بوده است. چنین ماهیتی از اسلام، دشمنان سلطه گر را به واکنش واداشته است تا از هر وسیله ای برای حذف این رقیب قوی، از صحنه مبارزه، استفاده کنند تا با ایجاد تفرقه و تشتّت به مقاصد شوم خود دست یابند.

در طول تاریخ، سیاست کهن و مؤثر «تفرقه بینداز و حکومت کن» ، مدنظر دشمنان اسلام بوده است و برای توجیه و عملی شدن آن، از روش های مختلف استفاده کرده اند که مهم ترین آنها عبارتند از: تحریف در متون دینی، انحراف در تفسیر و تحلیل تاریخ اسلام، تکیه بر ویژگی های قومی و قبیله ای، تقویت تعصب های مذهبی و ایجاد فرقه های انحرافی و افراطی؛ مثل وهابیت.

در این بین، برخی حکمرانان سرسپرده کشورهای اسلامی، برای حفظ تاج و تخت خود در کشورهای اسلامی عامل استعمار بوده و زمینه های تفرقه را تشدید می کردند. در کنار تأثیر غیرقابل انکار حکمرانان فاسد، شاید مهم ترین گزینه انحرافی در وحدت امت اسلامی - که نقش بسیار تخریبی دارد - تکفیر برخی گروه های

ص: ۱۲

اسلامی نسبت به گروه های دیگر است که جان و مال آنان را مباح می شمردند و برچسب کفر و بی دینی بر آنان می نهند.

برای مهار نقشه شوم دشمنان، همواره علما و اندیشمندانی در جهان اسلام بوده اند که برای مقابله با این توطئه های تفرقه جویانه تلاش های علمی و عملی فراوانی انجام داده اند. یکی از این عالمان تقریب مدار و منادی وحدت مذاهب اسلامی، علامه سید شرف الدین موسوی جبل عاملی است که با حضور در صحنه مبارزه با استعمار، تلاش های علمی و عملی چشم گیری را برای وحدت امت اسلامی انجام داده است. کتاب «الفصول المهمه فی تألیف الامه» از جمله آثار ایشان است که با هدف ایجاد وحدت و بیان نقاط مشترک، بین شیعه و سنی، نگاشته شده است. این نوشتار نیز درباره بازنمایی این افکار نورانی به رشته تحریر درآمده است.

در اینجا لازم است از تلاش های فاضل ارجمند، جناب آقای احمد صادقی اردستانی که علاوه بر ترجمه این اثر، در تقویت ارجاع دهی و بیان منابع روایات و مستندات آن زحمت فراوان کشیده اند، تشکر کنیم.

امید است این اثر ارزشمند مورد توجه و نظر پژوهشگران و اندیشمندان قرار گیرد.

انه ولی التوفیق

گروه سیاسی - اجتماعی

مرکز تحقیقات حج

ص: ۱۳

مقدمه

اشاره

همبستگی امت اسلامی از مسائل قابل توجهی است که لزوم و اهمیت آن از دیدگاه قرآن و سنت و منطق عقل و اجماع، به اثبات رسیده است. فقها، متکلمان، محدثان و مفسران بزرگ اسلام نیز در طول چهارده قرن، به تأیید و تبیین وجوب و ضرورت آن در ابعاد مختلف پرداخته و حتی در این راه جانفشانی هم کرده اند.

در آیه هایی از قرآن کریم همچون: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لاَ تَفَرَّقُوا

؛ «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.» (آل عمران: ۱۰۳) ؛ إِنَّ هـذِهِ أُمَّتُکُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً ؛ «و این امت شما امت واحدی است. . .» (مؤمنون: ۵۲) ، به همبستگی همه مسلمانان، در سیمای یک امت، با یک دین و به سوی یک قبله و یک هدف تأکید فراوانی شده است. به گونه ای که ما می توانیم عالی ترین و بارزترین مظهر همبستگی را در بسیاری از عبادت های واجب و حتی مستحب اسلام ببینیم.

نمازهای واجب تا جایی که ممکن است باید به جماعت خوانده شوند و همه مسلمانان نیز در آن شرکت داشته باشند؛ زیرا سنت پیامبر (ص) بدین گونه بود که هرگاه افرادی از این مهم، شانه خالی می کردند و راه انزوا و تفرقه را پیش می گرفتند، به آنها حتی اعلام خطر می شد که خانه های آنها را بسوزانند!

ص: ۱۴

اِنَّ قَوماً جَلَسُوا عَن حُضُورِ الْجَماعَهِ فَهَمَّ رَسُولُ اللهِ اَنْ یَشْعَلَ النّارَ فی دُورِهِمْ حَتّی خَرَجُوا وَحَضَرُوا الْجَماعَهَ مَعَ الْمُسْلِمینَ. (۱)

برخی از مردم از شرکت در نماز جماعت امتناع ورزیدند، پیامبر دستور داد اطراف خانه هایشان آتش افکنند تا از منزلشان خارج شوند و در نماز جماعت با دیگر مسلمانان شرکت کنند.

عظمت نماز شکوهمند جمعه به حدی است که اگر کسی بدون دلیل از حضور در آن خودداری کند، گرفتار قساوت قلب و در نهایت حالت نفاق می گردد!

حضرت علی (ع) در این باره می فرماید:

مَنْ تَرَکَ ثَلاثَ جُمَعٍ مُتَعَمِّداً غَیْرَ عِلَّهٍ طَبَعَ اللهُ عَلی قَلْبِهِ بِخاتَمِ النِّفاقِ. (۲)

کسی که سه هفته پی در پی نماز جمعه را بدون علت و عذر ترک کند، خداوند بر قلب او مُهر نفاق می زند.

از نظر پیشوایان عالی قدر اسلام، حضور در صف های پرعظمت نماز جمعه و عید، به قدری درخور اهمیت است که حتی دستور داده اند، افراد بزهکاری که در زندان به سر می برند را در صف های نماز جمعه و عید شرکت دهند. (۳)

در قلمرو انقلاب اسلامی

ایران امروز، در سایه انقلاب شکوهمند اسلامی، شاهد شکل گیری مایه هایی از همبستگی امت است، که روز به روز نه تنها در ایران بلکه در سطح جهان بر

۱- مستدرک الوسایل، ج ۶، ص ۴۵۰.

۲- وسایل الشیعه، ج ۵، ص ۶.

۳- وسایل الشیعه، ج ۵، ص ۳۶.

ص: ۱۵

یکپـارچگی و گسـترد گی آن افزوده می شود. بـا نگـاهی به شـعارها، برخوردهـا و عملکرد رهبر بزرگ انقلاـب و طلاـیه داران این انقلاب، درمی یابیم این انقلاب در سـطح ملی، منطقه ای و فراملی، آثار وحـدت بخش و امیدوارکننده ای به همراه داشـته است. در این راستا، کشورهایی همچون لیبی، سوریه، الجزایر، سیرالئون، مردم فلسطین، مسلمانان لبنان، عراق، افغانستان، فیلیپین، مصر، هند و. . . حتی مسـلمانان و غیرمسـلمانان آزادی خواه اروپایی و آمریکایی، در مبارزه ضـدّ اسـتکبار جهانی و مزدوران آنها، با هم هم نوا و هم گام شده اند.

تفرقه گرایی و نتایج آن

همبسـتگی و انسـجام امت، نه تنها محبوب و مطلوب اسـلام است، بلکه به عبادت معنا و مفهوم می بخشد، امت را عزیز و گرامی می دارد و دشمنان را به ذلت و شکست می کشاند.

تفرقه گرایی و اختلاف، خشم و تنفر قرآن و اولیای بزرگوار اسلام را برمی انگیزاند.

قرآن کریم با عبارت «لا تفرّقوا» مسـلمانان را از این خصلت خطرناك و مشکل آفرین برحذر می دارد و در آیه ای نیز، دامن زدن به اختلاف را موجب نزدیک شدن مسلمانان به مشرکان قلمداد می کند:

وَ لاَ تَکُونُوا مِنَ الْمُشْرِکِینَ (۳۱) مِنَ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کَانُوا شِیَعاً (۳۲) (روم: ۳۱و۳۲)

و از مشرکان نباشید؛ از کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و به دسته ها و گروه ها تقسیم شدند.

ص: ۱۶

پیامبر گرامی اسلام (ص) ، مخالف تفرقه و جدایی مؤمنان است و همواره آنها را هم خون و هم پیمان و در برابر دشمنان، «ید واحده» و یک امت متشکل، می شمارد:

الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَى دِمَاؤُهُمْ وَ هُمْ يَدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُم. (۱)

مؤمنان با یکدیگر برادرند و خونشان برابر است و آنها در مقابل دشمنانشان اتحاد دارند.

حضرت علی (ع) در این باره می فرماید:

إِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْب. (۲)

از تفرقه بپرهیزید؛ زیرا افراد تکرو و جداشده، دستخوش امیال شیطانی می شوند، همان طور که گوسفند تک افتاده، طعمه گرگ می گردد.

به هر حال از نظر پیشوایان اسلام «فراق الجماعه» ، به عنوان «موبقات» و موجب نابودی است.

علامه شرف الدین

آیت الله سید عبدالحسین شرف الدین موسوی عاملی، در سال ۱۲۹۰ه. ق در شهر کاظمین در خانواده ای اهل علم و فضیلت، چشم به جهان گشود. در سن ۸ سالگی همراه خانواده اش به منطقه «جبل عامل» زادگاه نیاکان خویش، هجرت نمود و از همان روزگار نوجوانی به آموختن مقدمات عربی و ادبی و آموختن معارف اسلامی پرداخت.

۱- وافی، ج ۹، ص ۱۸.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

ص: ۱۷

در سن ۱۷ سالگی با دخترعموی خود ازدواج نمود و سپس روانه حوزه علمیه نجف اشرف گردید و طی ۱۵ سال اقامت در آن مرکز بزرگ علمی و بهره مندی از جلسه های درس عالمان بزرگواری همچون: آخوند ملاکاظم خراسانی، سید محمدکاظم یزدی، شیخ الشریعه اصفهانی، شیخ محمد طه نجف، سید اسماعیل صدر، شیخ حسین کربلایی و سیدحسین صدر، در سن ۳۲ سالگی به مقام عالی استنباط و اجتهاد رسید.

موقعیت علمی و عظمت سید شرف الدین، چنان اوج و اعتلایی یافته بود که منطقه حساس «جبل عامل» را نیازمند خود می دانست، بدین لحاظ وی ضمن یک استقبال پرشکوه و کم نظیری به آن سامان شتافت و به رهبری آن مردم پرداخت و در سال های ۱۹۱۸-۱۹۲۳ که کشور لبنان شاهد تاخت و تاز استعمار انگلیس و فرانسه بود، سید شرف الدین، مرد علم و عمل در برابر بیگانگان به پا خاست و ضمن تشکیل هیئت علمای لبنان، مبارزهٔ خویش را ضد دولت استعمار فرانسه آغاز نمود. تا جایی که حکم اعدام ایشان را صادر کردند و به خانه وی ریختند و کتابخانه او را به آتش کشیدند و بسیاری از نوشته ها و آثار تألیفی او را که محصول مطالعه و رنج و سختی های سال های عمر او بود، سوزاندند!

سید شرف الدین در آن اوضاع بحرانی به ناچار سنگر مبارزه خود را تغییر داد و تا سال های ۱۹۳۸م، در سوریه، فلسطین و مصر، به مبارزه بی امان خود با استعمار فرانسه و انگلیس ادامه داد.

او سرانجام پس از سال ها تلاش و مبارزه، در روز دهم جمادی الثانی ۱۳۷۷ه. ق، در یکی از بیمارستان های بیروت، به رحمت الهی پیوست. جنازه ایشان ضمن تشییع و عبور از شهرهای کاظمین و کربلا، به نجف انتقال یافت و در جوار امیر مؤمنان (ع) به خاک سپرده شد. رضوان خدا بر او باد.

ص: ۱۸

آثار گران بهای سید شرف الدین

مبارز بزرگ و عالم عظیم الشأن، مرحوم سید شرف الدین، کتاب هایی بس ارزنده و مبتکرانه ای دارد، که برخی از آنها به فارسی ترجمه شده است. هرکدام از این آثار، در جهت بیان فرهنگ پربار و درخشان اسلامی، به ویژه در قلمرو انسجام و همبستگی امت، نقش فوق العاده ریشه دار و پربرکتی دارد. در ادامه چند نمونه از آنها را آورده ایم:

۱. الفصول المهمه فی تألیف الامه؛

۲. المراجعات؛

۳. النص والاجتهاد؛

۴. ابوهریره؛

۵. الکلمه الغراء؛

۶. سبیل المؤمنین؛

۷. المجالس الفاخره؛

۸. فلسفه المیثاق والولایه؛

۹. اجوبه جار الله؛

۱۰. مسائل خلافیه؛

۱۱. کلمه حول الرویه؛

۱۲. الی مجمع العلمی العربی بدمشق؛

۱۳. زینب الکبری؛

۱۴. ثبت الاثبات فی سلسله الرواه؛

۱۵. بغیه الراغبین؛

۱۶. مؤلفو الشیعه فی صدر الاسلام.

ص: ۱۹

این کتـاب، ترجمه الفصول المهمه فی تـألیف الامه است که از روی چـاپ هفتم آن به فارسـی آمـده و می توان آن را یکی از مهم ترین و اصـیل ترین منشورهای همبسـتگی اسلامی امت به حساب آورد؛ زیرا این اثر کم نظیر و پرارج، از آن کسی است که مرحوم علامه امینی، پیش از تقریظ سید شرف الدین بر الغدیر، درباره وی می نویسد:

این نامه را مصلح کبیر، آیت الله سید عبدالحسین شرف الدین عاملی نوشته، شخصیتی که مورد توجه و ستایش امت اسلامی است و پیوسته جهت اصلاح امت و تبلیغ اسلام، راه گشای مسلمانان بوده و فداکاری شایسته ای نموده است، خدا او را جزای خیر دهد. (۱)

آیت الله بروجردی هم درباره وی می فرمود:

قدرت بیان و نثر شیوای مرحوم سید شرف الدین و متانت و قوه استدلال آن مرحوم، کم نظیر بود. (۲)

استاد شهید مرتضی مطهری نیز سید شرف الدین را یکی از اصلاح گران بزرگ نامیده است.

شرف الدین، در مقدمه کتاب خود می نویسد:

اسـباب عمران و تکامل به وجود نمی آید و روح تمدن و سـعادت پدیدار نمی گردد و گردن ما از یوغ بردگی آزاد نمی شود، مگر اینکه اتفاق کلمه داشـته، دل ها به هم نزدیک و عزم ها منسـجم باشد، تا بتوانیم، راه اعتلای امت و عزت ملت اسلام را فراهم آوریم و سرزمین ها سبز و خرم شود، آسمان، رحمت ببارد و چشم سار رحمت و محبت از قلب ها روان گردد.

۱- مقدمه ج ۷ الغدیر.

۲- مجله پیام انقلاب، شماره ۸۴.

ص: ۲۰

در اینجا باید از این مؤلف گرامی به خیر یاد کنیم و بر او سلام بفرستیم. دیگر طلایه داران جوامع تشیع و اهل سنت نیز، که در قلمرو همبستگی امت اسلام، طرح و تلاش اثرگذاری داشته اند، درخور ستایش و تقدیرند؛ مانند: آیت الله نائینی، سیدحسین طباطبایی (بروجردی) ، امام خمینی، علامه شیخ عبدالحسین امینی، شیخ محمدتقی قمی، محمدحسین کاشف الغطا، استاد محمدجواد مغنیه، سید هبهالدین شهرستانی، از علمای تشیع و علامه شیخ عبدالمجید سلیم، علامه شیخ محمود شلتوت، محمد ابوزهره، محمدفرید وجدی، حسنین محمد مخلوق، عبدالمتعال صعیدی، محمد محمد المدنی، شیخ مراغی و دکتر احمد امین (رحمهم الله) که از علمای اهل سنت هستند.

شیوه مترجم در این ترجمه این است که از ترجمه آزاد، خودداری نموده و تا جایی که امکان داشته عین عبارت های علمی و استدلالی مؤلف را به فارسی برگردانده، سند آیه های قرآن و در همهٔ موارد، مأخذ روایت ها را از منابع تشیع و تسنن، با قید جلد و صفحه، در پاورقی آورده که با این تفاصیل، کتاب جلوه و حیات تازه ای یافته است.

در پایان، دریچه دیدگانمان را به سوی رهنمودهای سودمند می گشاییم و امید می بریم که در آینده با بهره گیری از دیدگاه های گران سنگ و ارزشمندتان بر غنای محتوایی و شکلی این اثر افزوده گردد.

احمد صادقی دارستانی

۱۵ بهمن ۱۳۸۸

ص: ۲۱

فصل اول روایت ها و آیه های قرآن کریم

اشاره

در این فصل، به بررسی بخشی از آیه های مبارک قرآن کریم، و احادیث پیامبر گرامی اسلام (ص) و امامان معصوم (علیهم السلام) که امت اسلامی را به همبستگی و انسجام دعوت می نمایند می پردازیم.

خداوند متعال، خطاب به اهل ایمان آنها را این گونه به با هم بودن و انسجام فرا می خواند:

۱. «به یقین، همه اهل ایمان با هم برادر هستند» . (۱)

۲. «مردان و زنان مؤمن، نسبت به هم، یار و دوستدار می باشند» . (۲)

۳. «محمد رسول الله (ص) و کسانی که با وی هستند، نسبت به کفار شدت و خشونت دارند، اما در بین خود با رحمت و عطوفت رفتار می نمایند» . (۳)

۴. «ای امت مسلمان! مانند آن مللی نباشید که پس از آنکه دلایل و آیه های

۱- حجرات: ۱۰.

۲- توبه: ۷۱.

۳- فتح: ۲۹.

ص: ۲۲

روشن از جانب خداوند، به منظور هدایت آنها آمد راه تفرقه و اختلاف را پیش گرفتند و برای آنهاست عذاب بزرگ الهی» . (۱)

۵. «همگی به ریسمان خداوند چنگ زنید و پراکنده نشوید» . (۲)

۶. «آنهایی که در دین تفرقه و تشتّت به وجود آوردند، تو هیچ گونه رابطه ای با آنها نداری و مجازات آنها به عهده خداست. سپس خداوند آنها را از آنچه انجام می دادند آگاه می کند» . (۳)

۷. «ای مردم! ما همه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و شعبه های بسیار و قبایل فراوان گردانیدیم، تا بدین وسیله همدیگر را بشناسید» . (۴)

در این باره، آیه های فراوانی در قرآن کریم وجود دارد که ما به همین چند مورد بسنده می کنیم.

روایت های معصومین (علیهم السلام)

پیامبر اسلام (ص) می فرمایند:

شما هرگز داخل بهشت نمی شوید تا اینکه ایمان بیاورید و به ایمان واقعی نخواهید رسید، مگر اینکه همدیگر را دوست بدارید. آیا شما را به عملی راهنمایی کنم که اگر آن را انجام دادید، مهر و محبت بین شما به وجود آید. به یکدیگر سلام کنید و این عمل را گسترش دهید. (۵)

۱- آل عمران: ۱۰۵.

۲- آل عمران: ۱۰۳.

۳- انعام: ۱۵۹.

۴- حجرات: ۱۳.

۵- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۰۶، باب ۲۴ کتاب الایمان.

ص: ۲۳

آن حضرت در بیانی دیگر می فرمایند:

دین عبارت است از نصیحت و خیرخواهی. سؤال شد، برای چه کسی؟ فرمود: برای خدا و قرآن و پیامبر و پیشوایان مسلمین و بالاخره، نصیحت و خیرخواهی برای همه مسلمانان. (۱)

قسم به خدایی که جانم در اختیار اوست، هیچ بنده ای به مقام ایمان حقیقی نخواهد رسید، مگر اینکه هر چه برای خود می خواهد و دوست می دارد، برای برادر مسلمان خود نیز، همان را بخواهد و دوست بدارد. (۲)

در جایی دیگر می فرماید:

همه مسلمانان دارای یک پیوند و یک پیمان هستند که بر این اساس، حتی ضعیف ترین آنها هم باید تلاش کند؛ چه اینکه همه مسلمانان، ید واحده و یک قدرت متشکل علیه دشمنان خود هستند و کسی که این پیمان اتحاد را بشکند، لعنت خدا و رسول و همه مردم را برای خود خریده است و در روز قیامت هیچ عملی از او پذیرفته نخواهد شد! (۳)

همچنین می فرمایند:

به شدت از گمان بد نسبت به دیگران خودداری کنید؛ زیرا گمان بد و سخنی که از این روحیه نشأت می گیرد از دروغ ترین سخن هاست. چنان که نباید دنبال احساسات و تجسس و پی جویی بی مورد بروید و نباید نسبت به هم حسد و بخل ورزید و نیز، نباید از هم کناره گیری و فاصله داشته باشید و نباید نسبت به هم

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۰۶، باب ۲۳ کتاب الایمان؛ روضه الواعظین، ج ۲، ص ۳۶۶.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۹، باب ۱۷ کتاب الایمان.

۳- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۶۹، باب ۸۵ کتاب الحج، ح ۴۷۰.

ص: ۲۴

بغض و کینه بپرورید، بلکه بندگان خالص خدا باشید و برادرانه زندگی کنید (۱)و هرگز فرد مسلمانی مجاز نیست که از برادر مسلمان خود، بیش از سه روز فاصله و جدایی داشته باشد! (۲)

در عبارت دیگری از آن حضرت وارد شده است:

شخص مسلمان، برادر شخص مسلمان است. هرگز به او ظلم و ستم نمی کند و هیچ گاه او را تنها و بی پناه نمی گذارد. (۳)هرکس درصدد رفع گرفتاری برادر مسلمان خود برآید، خداوند نیز، کارهای او را اصلاح می گرداند و هرکس نگرانی فرد مسلمانی را برطرف کند، خداوند نگرانی های او را در روز قیامت برطرف می نماید و کسی که عیب مسلمانی را پرده پوشی کند، خدای مهربان روز قیامت، معایب او را مستور می دارد. (۴)

امام صادق (ع) [در مورد همبستگی و انسجام امت اسلامی] فرمودند:

مسلمان برادر مسلمان است و برای برادر مسلمان خود مانند چشم و آیینه و بالاخره راهنما و خیرخواه اوست. او هرگز به برادر مسلمان خود خیانت نمی کند، درباره او نیرنگ و حیله به کار نمی برد، به او ظلم و ستم روا نمی دارد، به او دروغ نمی گوید و در غیاب وی هم، سخن ناروایی به زبان نمی آورد. (۵)

آن حضرت به یاران و پیروان خود می فرمود:

پیوسته خدا را در نظر بگیرید و با هم برادران خوبی باشید. به خاطر خدا

۱- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۴۵.

۲- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۴۴.

۳- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۳.

۴- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۷.

۵- کافی، ج ۲، ص ۱۶۶؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۷۰.

ص: ۲۵

همـدیگر را دوست بداریـد و پیوند برادری خود را مسـتحکم تر سازید. برای هم خضوع و فروتنی پیشه گردانید، عطوفت و مهربانی به خرج دهید، به دیدار و ملاقات یکدیگر بروید و با این پیوندها و اتحادها، مکتب ما را زنده بدارید. (۱)

از پیامبر گرامی اسلام (ص) روایت شده است که:

نزدیک ترین افراد شما نسبت به من، کسی است که اخلاق او، از دیگران بهتر بوده، رفت وآمد و معاشرت با دیگران داشته باشد، با افراد انس و الفت برقرار می کند و مورد انس و الفت دیگران قرار می گیرد. (۲)

همچنین آن حضرت فرموده:

مؤمن، بـا دیگران الفت می گیرد و مورد الفت دیگران واقع می شود و در کسـی که الفت نمی گیرد و مورد الفت دیگران واقع نمی شود، خیری نیست. (۳)

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده:

محبوب ترین شـما در پیشگاه خداوند کسانی هستند که با دیگران الفت برقرار می کنند و خود نیز، مألوف دیگران واقع می شوند و مبغوض ترین افراد شـما نزد خداوند کسانی هستند که سخن چینی و کارشکنی می کنند و میان برادران دینی تفرقه و اختلاف ایجاد می کنند. (۴)

همچنین فرموده اند:

آنهایی که برای خدا و در راه خدا نسبت به هم محبت می ورزند، در روز

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۵.
۲- کافی، ج ۲، ص ۱۰۲؛ محجه البیضاء، ج ۳، ص ۲۹۰.
۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۳۹.
۴- محجه البیضاء، ج ۳، ص ۲۸۸.

ص: ۲۶

قیامت، دارای «کاخ سرخی» خواهند بود که در بالای آن هزار غرفه قرار دارد و بر صحنه بهشت مشرف هستند و چهره های آنها همچون خورشید می درخشد. این افراد لباس های رنگین (حریر سبز) به تن دارند و بر چهره آنها نوشته اند: اینان دوست گیرندگان به خاطر خدا هستند. (۱)

ایشان در جایی دیگر می فرمایند:

در روز قیامت در اطراف عرش الهی، کرسی هایی قرار گرفته و افرادی که چهره های آنها مانند ماه درخشان است، بر آن نشسته اند و در حالی که همگان ترسناک و نگران اند، آنها بدون ترس و دلهره آرام گرفته اند. آنها اولیای خدایند که بر آنها بیم و ترسی نیست. (۲)

از پیامبر (ص) سؤال شد آنها چه کسانی هستند؟ آن حضرت فرمود: «اینان افرادی هستند که به خاطر خدا به دیگران دوستی ورزیده اند» . (۳)

همچنین رسول اکرم (ص) فرمود:

خدای متعال می فرماید: محبت من شایسته کسانی است که به خاطر من با دیگران معاشرت و دید و بازدید داشته اند، به خاطر من همدیگر را دوست می دارند و به خاطر من به یکدیگر کمک و بذل و بخشش می نمایند و نیز، به یاری هم می شتابند. (۴)

ایشان در جای دیگری می فرمایند:

روز قیامت خداوند اعلام می کند: کجایند آنهایی که با دیگران پیوند مودت و

۱- مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۷۶؛ کافی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲- به آیه ۶۲ سوره یونس، اشاره دارد.

۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۵.

۴- احمدبن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۳۸۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۲۵.

ص: ۲۷

محبت برقرار کرده اند. به جلال خودم سوگند، آنها را در سایه رحمت خود پناه می دهم. (۱)

[در پناه رحمت خدا]

امام باقر (ع) از پدران خود و آنها از جد بزرگوارشان حضرت محمد (ص) ضمن حدیث مفصلی روایت می کنند:

چون روز قیامت فرا رسد، از جانب خداوند ندا آید: همسایگان خداوند کجا هستند؟ با شنیدن این ندا، جماعتی بپا می خیزند که گروهی از فرشتگان به استقبال آنها می روند و می گویند: شما چه عملی انجام داده اید که به عنوان همسایگان خداوند معرفی شده اید؟ آنها جواب می دهند: ما برای خدا با یکدیگر پیمان محبت و دوستی برقرار می کردیم، در راه خدا بذل و بخشش داشتیم و در راه خدا با افراد دیدار و ملاقات می نمودیم. آنگاه منادی اعلام می کند: اینان بندگان صادق خدا هستند، به آنها راه دهید تا بدون حساب به جوار رحمت الهی راه یابند. (۲)

عبدالمؤمن انصاری می گوید: به مجلس امام کاظم (ع) وارد شدم. محمدبن عبدالله جعفری در محضر آن حضرت حضور داشت. با مشاهده محمد لبخند شادی زدم. امام فرمود: آیا محمد را دوست می داری؟ گفتم: آری! به خاطر اینکه وی از دوستان شماست. امام فرمود:

آری، او برادر تو است. مؤمن همچون برادر پدری و مادری انسان است. کسی

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۲۵.

۲- بحارالانوار، ج ۷۱، صص ۳۹۳ و ۲۳۲.

ص: ۲۸

که به برادر خود تهمت زند، از رحمت خدا دور است. کسی که با برادر خود حیله و نیرنگ کند، از رحمت خدا دور است. کسی که به نصیحت و راهنمایی برادر خود اقدام نکند، از رحمت خدا دور است و کسی که خودمحور باشد و همچنین کسی که غیبت برادر مؤمن خود را مرتکب شود، از رحمت خدا دور خواهد بود. (۱)

پیامبر گرامی اسلام (ص) ، در مورد ستایش کسانی که برای خود برادر دینی برمی گزینند فرمود:

هرگاه خداوند اراده کند که به کسی خیری برساند، دوست شایسته ای نصیب او می کند که هر وقت چیزی را فراموش کند، یادآور او گرداند و هر وقت تصمیم خیری داشته باشد او را یاری نماید و داستان دو برادر مسلمان هرگاه یکدیگر را ملاقات کنند، مانند وضعیت دو دست خواهد بود که همدیگر را شستشو می دهند. دو برادر مؤمن همدیگر را ملاقات نمی کنند، مگر اینکه خداوند از یکی به دیگری خیر و منفعتی می رساند. (۲)

علی (ع) فرموده اند:

شما را به پیوند با برادران دینی سفارش می کنم، زیرا آنها یاوران دنیا و آخرت شما هستند، آیا نشنیده اید که اهل دوزخ می گویند: (۳)ما کسی را برای وساطت و شفاعت و دوستی را برای حمیت و یاری نداریم. (۴)

جریربن عبدالله می گوید:

۱- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۳۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۲۱.

۲- محجه البیضاء، ج ۳، ص ۲۸۵؛ احیاء العلوم، ج ۲، ص ۱۷۲.

۳- مشکاه الانوار، ص ۱۸۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۲۳.

۴- شعراء: ۱۰۰ و ۱۰۱.

ص: ۲۹

من با پیامبر (ص) بیعت کردم که نماز به پای دارم و زکات بپردازم و نسبت به هر مسلمانی، نصیحت و راهنمایی داشته باشم. (۱)

در این بـاره اخبـار و احـادیث فراوانی از راویـان خاصه و عامه رسـیده است که ما به این تعـداد بسـنده کردیم. البته برای کسانی که خواستار هدایت و سعادت هستند، همین مقدار نیز، کفایت می کند.

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۰۷.

ص: ۳۰

فصل دوم مفهوم واقعی اسلام و ایمان

در این فصل، مفهوم اسـلام و ایمانی که در نهایت موجب رضوان خداونـدی می گردد و محور کار ماست و آثار فراوانی هم بر آن مترتب می شود را مورد بحث و بررسی قرار می دهیم.

آنچه ما را بر آن داشت تا به بررسی مفهوم اسلام و ایمان بپردازیم مطالب ناروایی است که برخی از متعصبان و وابستگان به کسانی که گرفتار «حمیت جاهلی» هستند، با هدف منفعت های ناشایست خود عنوان می کنند.

برادران اهل سـنت معتقدنـد که اسـلام و ایمان، عبارت است از: «ادای شـهادت به وحـدانیت خـدا و نبوت محمد (ص) و تصدیق به قیـامت، انجام دادن نمازهای پنـج گانه، ادای حـج و روزه و زکات و خمس واجب که البته این مطلب در کتاب های صـحاح شـش گانه و دیگر کتاب های آنها بیان شده است. (۱)

امـا برخی هم معتقدنـد که اسـلام و ایمـان بـا هم متفـاوت انـد و همان گونه که از آیه: قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا (حجرات: ۱۴) ، استفاده

۱- کنزالعمال، ج ۱، ص ۲۷۲، ح ۱۳۵۸.

ص: ۳۲

می شود، اسلام را عبارت می دانند از مجرد وارد شدن در دین و تسلیم شدن در برابر پیامبر اکرم (ص) ، در حالی که ایمان از نظر آنها به معنای اقرار ثابت و استوار در دل های مؤمنان، و با زبان اعتراف کردن به آن است؛ که البته با این تعریف، دایره ایمان از دایره اسلام محدودتر خواهد شد، هرچند که ما علاوه بر این مطالب، به «ولایت» نیز، اعتقاد داریم.

در کتاب صحیح بخاری، روایتی از پیامبر اکرم (ص) آمده است که آن حضرت می فرماید:

هر کس شهادت به یگانگی خدا بدهد و به قبله ما نماز گذارد و ذبیحه اسلامی ما را بخورد، او مسلمان است و از مزایای اسلام استفاده می کند، و نیز، مشمول وظایف اسلامی یک مسلمان خواهد بود. (۱)

در همان کتاب از انس بن مالك روایت می کند که پیامبر (ص) فرمود:

هر کس مانند ما و به سوی قبله ما نماز بخواند و گوشت پاك و حلالی را که ما ذبح کرده ایم بخورد، او مسلمان است و پیمان خدا و رسول شامل حال او می شود و نباید پیمان خدا درباره او نقض و شکسته شود. (۲)

همچنین از طلحه بن عبیدالله روایت می کند که:

مردی از اهل نجد در حالی که سر و صورت او غبارآلود بود و از راه می رسید و زمزمه ای زیر لب داشت، به حضور رسول خدا آمد و از معنی اسلام سؤال کرد، آن حضرت فرمود: اسلام عبارت است از ادای نمازهای شبانه روزی. مرد سؤال کرد: آیا غیر از این هم من تکلیفی دارم؟

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۳، ح ۳۸۵.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۳، ح ۳۸۴.

ص: ۳۳

حضرت فرمود: نه، مگر اینکه مایل باشی که روزه ماه رمضان را انجام بدهی.

مرد ادامه داد: آیا جز این، من وظیفه ای دارم؟

حضرت فرمود: نه، مگر اینکه خودت میل داشته باشی، زکات هم بپردازی.

طلحه می گویـد: مرد از حضور رسول خدا خارج شد و با خود می گفت: به خدا سوگند، از آنچه آموختم و بدان اعتقاد دارم، هیچ چیز کم و زیاد نمی کنم.

آن وقت پیامبر (ص) فرمود: کسی که چنین روش صادقانه ای داشته باشد، به یقین سعادتمند خواهد بود. (۱)

صحیح بخاری از نافع روایت می کند که:

مردی نزد فرزنـد عمر آمد و اعتراض کرد که ای عبدالرحمن! چه شده که تو یک سال حج می روی و یک سال عمره؟ اما جهاد در راه خدا که دارای آن همه ارزش و اهمیت است را ترک نموده ای؟ !

ابن عمر پاسخ داد: ای فرزند برادرم، اسلام بر پنج چیز استوار گردیده که عبارت است از: ایمان به خدا و رسول، نمازهای پنج گانه، روزه ماه رمضان، ادای زکات و حج خانه خدا. (۲)

همچنین از ابوهریره روایت می کند:

رسول خـدا (ص) یـک روز در میان مردم ظاهر شـد و مردی به حضور آن حضـرت آمـد و از معنی ایمان سؤال کرد. پیغمبر فرمود: ایمان عبارت است از اینکه، ایمان به خدا و فرشتگان و روز قیامت داشته باشی. سپس مرد سؤال کرد: پس اسلام چیست؟

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۸، ح ۸؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۵، ح ۴۶.

۲- صحیح بخاری ج ۴، ص ۱۶۴۱، ح ۴۲۴۳.

ص: ۳۴

حضـرت پاسـخ فرمود: اسـلام آن است که خـدا را عبادت کنی و برای او شـریک قرار ندهی، نماز را به پای داری، زکات واجب را بپردازی و روزه رمضان را انجام دهی. . .

سپس مرد حرکت کرد که از حضور رسول خـدا جـدا شود، که حضـرت فرمود: او را برگردانیـد، اما وقتی او بیرون رفت دیگر او را نیافتند. پیغمبر فرمود: او جبرئیل بود که آمده بود دین را به مردم بیاموزد. (۱)

به هر حال، در این زمینه احادیث متعـدد و بی شـماری با همین اسـناد و همین مضامین، وجود دارد. علاقه منـدان می توانند به کتاب های صحیح شش گانه مراجعه کنند، (۲)که البته قسمت های لازم آن در دو فصل آتی آمده است.

۱- صحیح بخاری ج ۴، ص ۱۷۹۳، ح ۴۴۹۹؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۵.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۳-۷۷، ح ۲۳ و ۲۸؛ کنزالعمال، ج ۱، ص ۸۸ -۹۰، ح ۳۷۴ و ۳۷۵.

ص: ۳۵

فصل سوم مرز اسلامیت

اشاره

در این فصل، بخش عمده ای از آنچه از سوی اهل سنت و جماعت رسیده است و دلالت بر این دارد که هر کسی گفت: «لااله الاالله محمد رسول الله» ، جان و مال و عرض او محترم است، را ارزیابی می کنیم.

برخی از متعصبان و آشوب طلبانی که گرفتار حمیت های جاهلی هستند، همواره آتش فتنه و اختلاف را بین مسلمانان برافروخته اند، و حتی برای رسیدن به اهدافشان مسلمانان را فرقه فرقه و دسته دسته کرده اند تا جایی که، بعضی از افراد مسلمان بعضی دیگر را تکفیر می کنند و گاهی هم از هم برائت می جویند، بدون آنکه برای این برخورد خود، دلیل و مدرکی داشته باشند.

به یقین این افکار را انسان های شیطان صفتی که میراث خوار بنی امیه هستند به آنها القا کرده اند!

امروزه، زمان علم و انصاف و عصر نور و منطق است و روزگاری است که می توان مطالب را از هر جهت کنکاش و بررسی نمود و به درستی و نادرستی آنها پی برد و به دور از هرگونه غرض ورزی به مطالعه و تجسس در

ص: ۳۶

کتاب خدا و سنت والای پیامبر اکرم (ص) پرداخت و از این دو منبع بزرگ، اسلام را آموخت.

دستورها و برخوردهای پیامبر اکرم (ص)

بخاری در کتاب صحیح، از ابن عباس روایت می کند، که رسول خدا (ص) زمانی که معاذبن جبل را به مأموریت کشور یمن می فرستاد به او دستور داد:

به زودی با مردمی دیدار می کنی که آنها اهل کتاب هستند، آنها را برای شهادت به وحدانیت خدا و نبوت محمد (ص) دعوت کن. اگر این مرحله را اطاعت کردند، به آنها اطلاع بده که خداوند در هر شبانه روز، نمازهای پنج گانه را بر شما واجب فرموده. اگر این مرحله را نیز پذیرفتند، به آنها بگو خداوند واجب فرموده که از ثروتمندان شما زکات گرفته شود و میان فقیران شما تقسیم گردد. اگر این مراحل را پذیرفتند، مبادا متعرض اموال آنها شوی! (۱)

از این بیان مقدس درمی یابیم هر زمان که فردی حاضر شود از فرامین الهی اطاعت کند، «حرمت اموال» او می بایست رعایت شود، تا چه رسد به رعایت حرمت خون و آبروی او که محترم است و مانند حریم سایر مؤمنان باید حفظ گردد.

شبیه این روایت را مسلم در کتاب صحیح خود در باب فضیلت های امیرمؤمنان (ع) آورده، که پیامبر (ص) در جنگ خیبر فرمود:

این پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسول را دوست دارد [و خدا و رسول هم او را دوست می دارند] و خداوند پیروزی را در اسلام به دست او نصیب ما می گرداند. عمربن خطاب می گوید: هیچ وقت فرماندهی مانند آن

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۸، ح ۲۹؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۴۴.

ص: ۳۷

روز را دوست نداشتم و بدین خاطر خود را بلند گرفتم که رسول خدا مرا نامزد این کار کند، اما رسول خدا علی بن ابی طالب را فراخواند و پرچم را به دست او داد و فرمود: حرکت کن و روی برمگردان. علی (ع) مقداری راه پیمود و سپس ایستاد، ولی روی برنگردانید و با فریاد گفت: یا رسول الله با چه معیاری جنگ کنم؟

پیغمبر (ص) فرمود: با آنها جنگ کن تا بگویند، «لااله الاالله محمد رسول الله» ، اگر چنین کردند، جان و خون آنها محترم است از قتال دست بدار. (۱)

حرمت جان و مال مسلمان

بخاری و مسلم هر کدام در کتاب صحیح خود از اسامه بن زید روایت می کنند که وی گفت:

رسول خدا ما را به حرقه فرستاد. صبحگاه با مردم آنجا ملاقات کردیم و آنها را شکست دادیم. من و یکی از برادران انصاری ما، کسی از کفار را تعقیب کردیم، تا اینکه بر او دست یافتیم. در همان حال آن مرد گفت: «لااله الاالله» ، مرد انصاری دست از او برداشت، اما من نیزه بر او فرود آوردم که به قتل رسید. اما وقتی به حضور رسول خدا برگشتیم و ماجرا را نقل کردیم، آن حضرت فرمود: ای اسامه کسی را که لااله الاالله گفته است، کشتی؟ گفتم: شهادت را بهانه و سرپوش قرار داد. اما رسول خدا آن قدر تکرار فرمود، که پس از گفتن «لااله الاالله» او را کشتی، که من ناراحت شدم و آرزو می کردم که ای کاش هرگز مسلمان نشده بودم. (۲)

۱- صحیح مسلم، باب فضیلت های علی (ع) ، ج ۵، ص ۲۴، ح ۳۳؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۴۴، ح ۱۴۲۵.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۳۴، ح ۱۵۸؛ صحیح بخاری، ج ۴، ح ۱۵۵۵.

ص: ۳۸

بـدین ترتیب، اسامه معتقد است که تمام اعمال گذشته او مانند، ایمان و مصاحبت رسول خدا (ص) و جهاد و نماز و روزه و زکات و حج و سایر اعمال او، به خاطر گناهی که مرتکب شده است نابود شده و از بین رفته است و حتی از این بیمناک است که خداوند این گناه بزرگ او را ببخشد یا نه! به همین دلیل است که آرزو می کنـد ای کاش دیرتر مسلمان شـده بود؛ زیرا اسـلام به اعمال بد گذشته قبل از ظهور خود، خط بطلان می کشد و آن را محو و نابود می کند! الإسلام یجب ما کان قبله. . . (۱)

بنابراین، برای اثبات حرمت خون کسـی که گوینده «لااله الاالله» است، همین روایت هم می تواند کافی باشد. اما نکته مهم اینجاست که اگر فردی این مطلب «که اگر کسـی کلمه «لااله الاالله» را از ترس جان خود بگویـد جان و خون او احترام پیـدا می کنـد» را قبول دارد، پس درباره فردی که نطفه او با این گفتار و اعتقاد بسته شده و گوشت و خون او با این باور پرورش یافته است، طوری که این اعتقاد با اعضا و جوارح او ارتباط عملی دارد، چه خواهید گفت؟ !

آیـا جز این نیست که بایـد اهـل کینه و دشـمنی دست از تعصب و لجـاجت خود بردارنـد و غضب و سـخط خـدا و رسول را در نظر داشته باشند و در برابر حقایق سر تسلیم فرود آورند؟ !

حرمت خون اهل توحید

در کتاب «صـحیح مسـلم» و «صـحیح بخاری» آمـده است که «مقـدادبن عمرو» عرض کرد یا رسول الله! اگر من با یکی از افراد کافر برخورد کردم و با او درگیر

۱- کنزالعمال، ج ۱، ص ۶۶، ح ۲۴۳ و ص ۷۵، ح ۲۹۷.

ص: ۳۹

شدم و آن شخص، یک دست مرا با شمشیر قطع کرد، سپس در پناه درختی قرار گرفت و گفت: اسلام آوردم، آیا این اقرار او را بپذیرم، یا اینکه او را به قتل برسانم؟

رسول خدا (ص) فرمود: هرگز او را مکش، چه اینکه اگر او را کشتی مانند این است که شخصی مانند خودت را که مرتکب قتلی نشده باشد، کشته باشی. (۱)

بدین ترتیب اگر مقداد آن شخص که گوینده «لااله الاالله» بود را به قتل می رساند، تمام اعمال نیک او از بین می رفت و در ردیف یکی از کفار محارب قرار می گرفت و مقتول نیز، به منزله یکی از مسلمانان بلندمرتبه محسوب می شد!

این نهایت سخنی است که درباره حرمت خون اهل توحید می توان گفت، بر این اساس، افراد گزافه گو و ماجراجو، باید تقوی را پیشه سازند و به خدا پناه ببرند!

«بخاری» در باب فرستادن علی (ع) و خالد به کشور «یمن» روایت کرد که: مردی در حضور رسول خدا ایستاد و عرض کرد: ای رسول خدا، خدا را در نظر داشته باش!

پیغمبر فرمود: وای بر تو، مگر من تنها کسی نیستم که در روی زمین شایسته رعایت تقوا هستم!

خالد از این جمله ناروای مرد ناراحت شد و گفت: ای رسول خدا! اجازه می دهی گردن او را بزنم؟

پیغمبر فرمود: هرگز! شاید او از کسانی باشد که نماز می خواند» . (۲)

بر احترام نماز و نمازگزار، چه دلیلی واضح تر و محکم تر از این حدیث می توان یافت که نماز خواندن کسی، مانع ریختن خون او می شود. در حالی که او به شخص

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۳۳، ح ۱۵۵؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۳۷۹۴.

۲- الاصابه، ج ۳، ص ۷۰، ح ۳۱۱۵؛ و احمدبن حنبل از طریق ابی سعید خدری، در ج ۴، ص ۷۰، از مسند خود، این حدیث را با اندکی تغییرات نقل کرده است.

ص: ۴۰

پیامبر (ص) اعتراض آشکار و بی مورد دارد. با این وجود، در مورد کسی که نماز می خواند، زکات می پردازد، روزه می گیرد، حج می گزارد، حلال خدا را حلال می داند و حرام او را حرام می شمارد و در برابر قول و فعل و تقریر پیامبر (ص) تسلیم است، چه می توان گفت؟

آری! درباره کسی که به وسیله محبت خدا و ولایت اهل بیت (علیهم السلام) امید به رحمت خدا و شفاعت او دارد و به قرآن و عترت تمسک جسته و به «

حبل الله » پناه آورده و دوست دار ولی خدا است، چه می توان گفت؟ اگرچه قاتل پدر او باشد و دشمن دارد دشمن ولی خدا را، گرچه او از عزیزان و خانواده او باشد؟

بوق های تبلیغی مسموم

بخاری درباره بیعت و اتفاق بر عثمان و ماجرای ضربت خوردن عمر، ضمن حدیث مفصلی نقل می کند:

عمر به ابن عباس گفت: ببینید ضارب من چه کسی بود؟ ابن عباس تحقیق کرد و اطلاع داد، ضارب غلام مغیره بوده است. عمر گفت: همان مرد صنعت گر؟

ابن عباس پاسخ داد: آری! همان مرد!

عمر گفت: خدا او را بکشد، من که دستور کار خیری به او داده بودم و حال الحمدلله که خداوند قتل مرا به دست کسی قرار نداد که ادعای مسلمانی داشت!

آری! ابن عباس! همیشه تو و پدرت می خواستید که افراد عجمی در مدینه زیاد باشند! ابن عباس گفت: اگر می خواهی آنها را به قتل برسانیم!

عمر گفت: خلاف می گویی. پس از اینکه افراد، شهادت به زبان جاری کردند و به قبله شما نماز گزاردند و حج انجام دادند، چگونه می شود آنها را کشت. (۱)

۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۱۵، ح ۱۳۵۷.

ص: ۴۱

از ظاهر کلام ابن خطاب که می گوید: «خدای را شکر که قتل من به دست فرد مسلمانی واقع نشده» و به قرینه روایت ابن قتیبه و ابن عبدالبر استفاده می شود که عمر، از اینکه قتل او به دست مسلمانی واقع نشده، تا به سبب مسلمان بودن او برای او طلب آمرزش کند، شکر خدا را به جای می آورد و چون دانست که ضارب از کسانی است که ادعای اسلام ندارد، استنباط کرد که خداوند حق او را در هر حال گرفته است. بر این اساس مشخص می شود که مسلمانان عاقبت به خیرانـد، همچنان که در برابر ابن عباس با آن عظمتی که دارد، می گوید: «خلاف می گویی!»

ابن قتیبه متوفای ۲۷۰ه. ق در جلد اول، صفحه ۲۲ کتاب الامامه و السیاسه روایت کرده است: زمانی که به عمر خبر دادند که قاتلش غلام مغیره است، گفت: حمد خدایی را که قتل مرا به دست مردی قرار نداد که روز قیامت با لااله الّاالله با من استدلال کند.

حافظ ابوعمرو یوسف بن عبدالبر قرطبی، در کتاب الاستیعاب در شرح زندگی عمر، روایت می کند که: «عمر به فرزند خود عبدالله گفت: حمد خدایی را که قتل مرا به دست مردی قرار نداد که روز قیامت، با «لااله الاالله» با من استدلال کند» . (۱)

بنابراین اگر گوینده «لااله الاالله» دارای چنان مقامی باشد که بتواند خلیفه دوم را بکشد و با «لااله الاالله» با او استدلال کند، کار اهل توحید، آسان خواهد بود.

پس افراد ماجراجو و تفرقه افکن، باید خدا را در نظر داشته باشند و برای ایجاد اصلاح سعی کنند اسباب نفاق را نابود سازند و بوق های تبلیغی دشمنان که موجب می شود مسلمانان به ریسمان خدا و همبستگی چنگ نزنند را خفه کنند. در

۱- الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۵۵، ح ۱۸۷۸.

ص: ۴۲

غیر این صورت آنها گرفتار ذلت و نکبت خواهند شد! قرآن هم با بیان این مطلب می فرماید: «هر کجا یافت شوند، دستگیر می شوند و با ذلت و خواری کشته می شوند!» . (۱)

بخاری از انس روایت می کند:

رسول خدا فرمود: من مأمور گردیده ام که با کفار جنگ کنم، تا اینکه لااله الاالله بگویند. وقتی چنین کردند و مانند ما، به قبله ما نماز گزاردند و ذبیحه ما را خوردند، اموال آنها و ریختن خون آنها بر ما حرام است. (۲)

با بیان این احادیث صریح، آیا برای اختلاف و ماجراجویی دشمنان ناصب و کینه توز، هنوز هم مستمسکی وجود خواهد داشت؟

«هر کس به آنچه خدا نازل فرموده، قضاوت و حکم نکند، به یقین آنها کافر خواهند بود» . (۳)

در صحیح مسلم و بخاری از ابن عمر، روایت شده است که: «پیامبر در منی ایستاد و به مکه معظمه اشاره کرد و فرمود: آیا می دانید، اینجا چگونه مکانی است؟

حاضرین گفتند: خدا و رسول داناترانـد. پیغمبر فرمود: این شهر، حرام است.

فرمود: می دانید، امروز چه روزی است؟ جواب دادند: خدا و رسول او داناترانـد. فرمود: این روز حرام است.

آن حضرت فرمود: می دانید این ماه چه ماهی است؟ پاسخ دادند، خدا و رسول خدا داناترانـد. فرمود: این ماه حرام است.

۱- احزاب: ۶۱.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۳، ح ۳۸۵.

۳- مائده: ۴۴.

ص: ۴۳

سپس پیغمبر (ص) فرمود:

فَإِنَّ اللهَ عَزَّوَجلَّ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ وَ أَعْرَاضَكُمْ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِی شَهْرِكُمْ هَذَا فِی بَلَدِكُمْ هَذَا. (۱)

خداوند، جان و مال و اموال و آبروی شما را محترم شمرده همچنان که این روز و این ماه و این شهر را محترم قرار داده است.

در کتاب های صحاح شش گانه و دیگر کتب هم از این گونه احادیث فراوان به چشم می خورد. (۲)با این حال عده ای نیز هستند که با وجود اعتقاد و اعتماد داشتن به این احادیث معتبر و قرار دادن آنها به عنوان منبع و مراجع احکام دین، باز هم برای مطالب بی اساسی که مطرح می کنند عذر و بهانه ای می آورند و حقایق روشن را نادیده می گیرند.

مانند شیخ نوح حنفی که با وجود منابع معتبری که نزد اهل سنت است، باز هم فتوی می دهد: «شیعه کافراند و قتل آنها واجب و اسارت زنان و فرزندان آنها نیز، مباح است، خواه توبه کنند یا نه!» (۳)

در فصل نهم این کتاب، عین مطالب او آورده شده و مورد بررسی قرار گرفته است.

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۲۰ و ۶۲۱، ح ۱۶۵۵.

۲- کنزالعمال، ج ۱، ص ۸۶ - ۸۸، ح ۳۶۵ تا ۳۷۳.

۳- وی این فتوا را در باب «رده و تعزیر» از کتاب فتاوای حامدیه نقل کرده است.

ص: ۴۴

ص: ۴۵

فصل چهارم ایمان برادران اهل سنت

از دیدگاه امامان معصوم (علیهم السلام) برادران اهل سنت مسلمان اند. این عبارت آن قدر روشن و آشکار است که هیچ شخص منصف و معتدلی، در آن تردیدی ندارد. بنابراین، ما در این فصل به چند نمونه از احادیث معتبری که از امامان معصوم (علیهم السلام) روایت شده است، می پردازیم:

امام صادق (ع) در روایت «سفیان بن سمط» می فرماید:

اسلام عبارت است از همان ظواهر و مظاهری که مردم [اهل سنت] به آن اعتراف دارند، مانند شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد (ص) و اقامه نماز و پرداخت زکات و حج خانه خدا و روزه گرفتن ماه رمضان و. . . (۱)

آن حضرت در خبر سماعه بن مهران می فرماید:

اسلام عبارت است از شهادت به «لااله الاالله» و تصدیق به رسالت رسول الله و با این عقاید خون ها محفوظ می ماند و روابط زناشویی و پیوند میراث، مشروع و حلال می گردد و اهل سنت و جماعت نیز بر این باور هستند. (۲)

۱- الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۲۴، ح ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۸ و ۱۹، باب مقدمات العبادات.

۲- الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۲۵، ح ۱، باب ان الایمان یترک الاسلام و الاسلام لایترک الایمان.

ص: ۴۶

امام باقر (ع) در خبر صحیح «حمران بن اعین» از جمله مطالبی که بیان می دارد این است که:

اسلام چیزی است که در قول و عمل ظاهر می شود و این چیزی است که کل فرق اهل سنت و جماعت، بر آن هستند و به همین وسیله خون ها محفوظ می ماند و قوانین میراث اجرا می گردد و زناشویی ها معیار مشروعیت پیدا می کند و آنها اجماع نظر بر وجوب نماز، روزه، زکات و حج دارند و به همین وسیله از تنگنای کفر و ضلالت خارج می شوند و به آغوش اسلام، پناه می آورند. (۱)

البته در این باره روایت های فراوانی وجود دارد که چون جمع آوری تمامی آنها کار مشکلی است و مطلب هم به قدری روشن است که احتیاجی به طرح و بررسی آن نیست ما به همین مقدار اندک بسنده می کنیم.

۱- الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۲۶.

ص: ۴۷

فصل پنجم یکتاپرستان اهل نجات و سعادت اند!

همه یکتاپرستان اهل نجات و رستگاری خواهند بود؛ به عبارت دیگر بر سطوح زندگی هر فردی دین حاکم باشد، سعادتمند و اهل بهشت خواهد شد و این روش حکیمانه و عاقلانه ای است که مسلمانان را به واقعیت هایی که از آن غفلت کرده و خیر و صلاحی که نادیده گرفته اند، آگاه خواهد نمود.

بنابراین، همه فرقه های اسلامی باید به اجتماع روی آورند و از اختلاف و دشمنی که نتیجه ای جز گمراهی و نابودی خودشان ندارد، بپرهیزند تا به اوج رستگاری و سعادت دست یابند.

در این زمینه، روایت های بسیاری وجود دارد، از جمله:

۱. بخاری در کتاب صحیح خود از ابوایوب انصاری روایت می کند:

مردی به حضور پیغمبر (ص) رسید و گفت: مرا به عملی راهنمایی کن که به وسیله آن داخل بهشت شوم. چون آن مرد شخص ثروتمندی بود، افراد حاضر، او را مورد اعتراض قرار دادند که یک ثروتمند، چرا چنین درخواستی را می کند؟

ص: ۴۸

پیغمبر فرمود: با مال و ثروت او کاری نداشته باشید. بعد خطاب به مرد کرد و گفت: خدا را عبادت کن، برای او شریک قرار مده، نماز را به پای دار، زکات بده و صله رحم برقرار کن.

ابو ایوب می گوید: آن مرد این مطالب را آموخت و حرکت کرد و رفت. (۱)

۲. در همان کتاب آمده است که:

یک عرب بیابانی، در حالی که سوار مرکب خود بود و از راه رسید، به حضور پیغمبر (ص) باریافت و عرض داشت، مرا به کاری راهنمایی کن که آن را انجام دهم و داخل بهشت شوم. پیغمبر فرمود: خدا را عبادت کن، برای او شریک قرار مده، نماز واجب را به پای دار، زکات را بپرداز و ماه رمضان روزه دار باش. (۲)

مرد می گوید: به خدایی که جانم در اختیار اوست، من هم چیزی بر آنچه از پیامبر آموخته بودم، اضافه نکردم. آنگاه از آنجا حرکت کرد و رفت. سپس پیغمبر (ص) فرمود: «هر کس می خواهد یک مرد بهشتی را ببیند، این مرد را مشاهده کند» .

همان گونه که از روایت های دیگر به دست می آید، این مرد مالک بن نویره بن حمزه تمیمی، شاعری شجاع بوده که در سخاوتمندی نیز، برای دیگران الگو و نمونه بوده است.

مالک که از طریق پیامبر (ص) مسلمان شد، اسلام پسندیده ای داشت و از جانب پیامبر (ص) مسئول جمع آوری زکات قبیلهٔ خود بود. در حجهالوداع، کنار پیامبر (ص)

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۲۳، ح ۵۶۳۷؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۰، ح ۱۲.
۲- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۰۶، ح ۱۳۳۳؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۱، ح ۱۳.

ص: ۴۹

حضور داشت و در ماجرای خطبه روز غدیرخم نیز، حاضر بود و از شیفتگان مکتب ولایت علی (ع) به حساب می آمد.

اما با تأسف خالدبن ولید، چنین مرد والامقامی را شهید کرد و با همسر او که زن زیبایی بود، هم بستر شد و سر بریده مالك را آتش زد و با آن یک ظرف طعام پخت!

این مطلب را ابن خلّکان در وفیات الاعیان (۱)آورده است و واقدی و دیگران نیز، آن را نقل کرده اند.

۳. همچنین بخاری در کتاب صحیح از عباده روایت می کند که پیامبر (ص) فرموده است:

هر کس شهادت بدهد خداوند یکی است و شریک ندارد و اینکه محمد (ص) بنده و رسول اوست و عیسی (ع) بنده و پیامبر خداست و او کلمه (عطیه ای) است که خداوند به مریم عطا فرموده و او روح الله است و بهشت و جهنم حقیقت دارد، خداوند چنین کسی را داخل بهشت می گرداند، اعمال و رفتار او هرگونه می خواهد باشد!

جناده همین بیان را به روایت صحیح بخاری نقل کرده و اضافه می کند: «چنین کسی از هر کدام از درهای هشت گانه بهشت بخواهد، داخل می شود» . (۲)

۴. در همان کتاب از ابوذر روایت شده که او می گوید:

یک وقت به سراغ پیغمبر (ص) رفتم که آن حضرت با جامه سفیدی در خواب بود و من برگشتم و بعد که مراجعه کردم، آن حضرت از خواب بیدار شده بود

۱- ج ۶، ص ۱۴-۱۳، ح ۷۶۹.

۲- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۶۷، ح ۳۲۵۲.

ص: ۵۰

و برای من بیان فرمود: هر بنده ای لااله الاالله بگوید و بر این عقیده از دنیا برود، داخل بهشت می شود. گفتم: اگر چنین کسی عمل منافی عفت و سرقت هم انجام داده باشد؟ ! فرمود: آری. (۱)

۵. در همان کتاب از ابوذر روایت شده که پیامبر (ص) فرمود:

جبرئیل به من فرمود: هر کس از امت من بمیرد و برای خدا شریک قرار نداده باشد، داخل بهشت می شود و از آتش دوزخ محفوظ خواهد ماند. پرسیدم: اگر چه زنا و سرقت کرده باشد؟ پاسخ داد: آری! (۲)

۶. این کتاب بار دیگر از ابوذر روایت کرده که:

یکی از شب ها از خانه خارج شدم و مشاهده کردم پیغمبر (ص) تنها حرکت می کند و کسی با آن حضرت نیست. گمان کردم خود آن حضرت کراهت دارد از اینکه کسی همراه وی باشد، بدین جهت من در آن شب مهتابی، از کنار سایه دیوار به راه خود ادامه دادم.

پیغمبر (ص) متوجه وضع من شد و فرمود: چه کسی هستی؟ جواب دادم: ابوذر هستم. خدا مرا فدای تو گرداند. حضرت فرمود: ابوذر! جلو بیا. من رفتم و با آن حضرت ساعتی را به راه رفتن پرداختم و با آن حضرت قدم زدم.

در ضمن قدم زدن آن حضرت فرمود: ای ابوذر، زیاده طلبان و مال اندوزان دنیا، عموماً اعمال خیر کمی در روز قیامت به همراه خواهند داشت، مگر اینکه خداوند آنها را از هر جهت، مورد لطف و رحمت خویش قرار دهد.

سپس اندکی به راه رفتن با آن حضرت ادامه دادم. آنگاه به من دستور داد، اینجا

۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۶۷، ح ۳۲۵۲.

۲- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۱۹۳، ح ۵۴۸۹ مانند این حدیث، در صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۷۸، ح ۳۰۵۰ نیز آمده است.

ص: ۵۱

بنشین تا من برگردم. من نشستم و آن حضرت از آن مکان دور شد و مدتی از او خبری نداشتم تا بالاخره برگشت و پیوسته زمزمه می کرد که اگرچه عمل منافی عفت و سرقت انجام دهد!

وقتی آن حضرت برگشت، عرض کردم یا رسول الله، با چه کسی سخن می گفتید که جواب او را نمی شنیدم؟

فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: امت خود را مژده بده که هرکس بمیرد و برای خدا شریک قایل نشده باشد، داخل بهشت می شود!

گفتم: اگرچه سرقت و عمل منافی عفت انجام داده باشد؟ گفت: آری. (۱)

در اینجا عمل منافی عفت و سرقت و می گساری به معنای مطلق گناهان کبیره است و معنی چنین است که هر کس بر عقیده توحید بمیرد، داخل بهشت می شود و داخل دوزخ نمی گردد، اگرچه مرتکب گناهان کبیره شده باشد (۲).

اما لازم است بدانیم که روز قیامت مؤمنان گناهکار، به اندازه گناهانی که مرتکب شده اند، عذاب می شوند و پس از آن مشمول کرامت خداوندی قرار می گیرند و این چیزی است که اهل بیت (علیهم السلام) و شیعیان آنها بر آن اجماع نظر دارند و از نظر آنها این مطلب از ضروریات است. (۳)

بنابراین، این روایت ها به معنای این نیست که گنهکاران مسلمان هرگز عذاب نمی شوند، بلکه منظور این است که آنها مانند کفار در عذاب جاویدان نخواهند ماند. (۴)

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۳۶۶، ح ۶۰۸۷.
۲- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۶۷، ح ۳۲۵۲.
۳- بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۵۱، ح ۳۷۴، کتاب العدل و المعاد.
۴- ر. ک: من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۱، ح ۵۸۹۶.

ص: ۵۲

گناهکـاران نبایـد این گونه احـادیث را بهـانه قرار دهنـد، از این رو گناهکـاران سه راه بیشتر ندارنـد؛ یا راه توبه و پشـیمانی را پیش گیرنـد و یا دچار عـذاب شونـد به آن حـدی که استحقاق آن را دارنـد، و یا راه سوم، عفو و غفران الهی و شـفاعت شافعین (علیهم السلام) را انتخاب کنند.

۷. در کتاب صحیح مسلم و بخاری از معاذبن جبل روایت شده که وی می گوید:

من عقب سر پیغمبر بالای مرکب آن حضرت سوار بودم و چیزی جز برآمـدگی زین مرکب میـان ما فاصله نبود. آن حضـرت مرا مورد خطاب قرار داد و فرمود: ای معاذ! عرض کردم: لبیک و سعدیک یا رسول الله. سپس اندکی راه پیمودیم و باز به همان ترتیب مرا مورد خطاب قرار داد و فرمود: وظیفه بندگان نسبت به خدا را می دانی چیست؟ جواب دادم: خدا و رسول او داناترانـد.

آن حضرت فرمود: وظیفه بندگان این است که خدا را عبادت کنند و برای او شریک قرار ندهند.

پس از انـدکی راه پیمودن سؤال فرمود: حق بنـدگان بر خـدا چیست؟ پاسخ دادم: خدا و رسول وی آگاه تراند. آن حضـرت فرمود: حق بندگان بر خدا این است که آنها را عذاب نکند. (۱)

۸. همچنین بخاری در کتاب صحیح خود از عتبان روایت می کند که رسول خدا (ص) فرموده است:

اگر بنـده ای بـا اعتقاد به «لااله الاالله» روز قیامت حاضـر شود، از این راه، رضایت خداونـد را جلب نموده و از عـذاب جهنم محفوظ می ماند. (۲)

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۲۲۴، ح ۵۶۲۲؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۹، ح ۴۸ و ۵۰.

۲- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۳۶۰، ح ۶۰۵۹.

ص: ۵۳

۹. در همان کتاب از عتبان بن مالک انصاری روایت شده که:

به حضور رسول خـدا باریافتم و از آن حضـرت درخواست نمودم به خانه ام بیایـد و در مکانی نماز بخواند تا آن محل برای همیشـه مصـلی خانه محسوب شود. حضـرت آن درخواست را پذیرفت و حضور یافت و دو رکعت نماز برای من خواند. سـپس تشـکی پهن کردم و پیـامبر روی آن نشـست، کم کم تعـدادی از افراد در خانه من جمع شدنـد و اطراف آن حضـرت حلقه زدنـد. آنگاه یکی از افراد جویای حال «مالک بن دُخشُم» (۱)شد و یکی از افراد دیگر پاسخ داد: او مرد منافقی است و خدا و رسول را دوست ندارد!

پیغمبر (ص) فرمود: درباره مالک چنین مگویید. مگر ندیده اید او لااله الاالله می گوید و منظور او توجه به خداست؟

آن شخص اضافه کرد، شهادت به وحدانیت خدای او را دیده ایم اما دیده ایم، وی توجه و همنشینی با منافقین دارد!

رسول خدا (ص) فرمود: خداوند آتش دوزخ را بر کسی که لااله الاالله بگوید و بخواهد جلب توجه خدا کند، حرام کرده است. (۲)

این حدیث را مسلم در کتاب صحیح به طرق متعدد روایت کرده و در آخر آن نیز، اضافه کرده است:

آیا این طور نیست که مالک شهادت به یگانگی خدا و نبوت من می دهد؟ گفتند: چنین می گوید، اما در قلب او این معنی نیست!

۱- در ظاهر وی همان «دخشـمی» است که در جنگ بدر و جنگ های بعد از آن شرکت کرد و همان کسی است که در جنگ بدر سهیل بن عمرو را به اسارت گرفت. در عین حال به منافق بودن معروف شده است و خدا از حال او آگاه تر است.

۲- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۰۶۳، ح ۴۱۶۴.

ص: ۵۴

رسول خدا (ص) فرمود: کسی که شهادت بدهد به یگانگی خدا و نبوت پیغمبر، داخل آتش نمی شود! (۱)

انس می گوید: «این حدیث مرا به شگفتی واداشت و به فرزندم گفتم آن را یادداشت کن و او این کار را کرد» . (۲)

اما با وجود این، تعجب من از کسانی است که در صحّت این نوع روایت ها هیچ گونه شك و تردیدی به خود راه نمی دهند، اما در عین حال، به نقض و ابطال آن، قضاوت می نمایند!

فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

(نور: ۶۳)

آنهایی که از فرمان پیغمبر مخالفت می کنند، باید بیمناك باشند از اینکه، گرفتار محنت و گرفتاری شوند یا دستخوش عذاب دردناك الهی گردند!

۱۰. بخاری در کتاب صحیح خود از انس بن مالك روایت می کند که:

پیغمبر (ص) فرمود: خدای متعال به کسانی از اهل دوزخ که عذاب آنها آسان تر است می فرماید: آیا اگر آنچه روی زمین وجود داشت مال تو بود، حاضر بودی آن را بپردازی تا از عذاب نجات یابی؟

آن شخص پاسخ می دهد: آری.

خدا می فرماید: آنگاه که در صلب آدم بودی، من چیزی ساده تر از این از تو خواستم و آن این بود که به هیچ وجه خود را به شرك آلوده نسازی!

از ظاهر این عبارت به دست می آید که آن شخص به جرم شرك، گرفتار عذاب

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۱، ح ۵۴.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۱، ح ۵۴.

ص: ۵۵

بوده و اگر مشرک نبود، چنین عذابی را نداشت. پس، بر این اساس، اهل توحید، اهل نجات هستند.

و دیگر اینکه ساده ترین عذاب جهنم از آن مشرک است و مشخص می شود که در دوزخ، موحد وجود ندارد؛ زیرا اگر موحد وجود داشت، باید عذاب او از این مشرک، ساده تر می بود و این معنی خلاف صراحت حدیث است.

۱۱. در کتاب صحاح شش گانه و مسند احمدبن حنبل و کتب طبرانی و دیگران، به ویژه در احادیث مربوط به شفاعت و همچنین طبق آنچه در صحیح مسلم و بخاری آمده، پیامبر (ص) فرموده است: «کسی که به اندازه دانه خردلی ایمان در قلب او باشد، از آتش دوزخ نجات می یابد» . (۱)

۱۲. مسلم و بخاری هر دو در کتاب صحیح خود از عثمان بن عفان روایت می کنند که وی گفت: «پیغمبر (ص) فرمود: هر کس بمیرد و بداند خدایی جز خدای یگانه نیست، داخل بهشت می شود» . (۲)

از ظاهر این مطلب مشخص می شود که تنها علم داشتن به وحدانیت خدا، سبب وارد شدن به بهشت می گردد و مانند همین حدیث را طبرانی در الکبیر از عمران بن حصین روایت می کند که: «پیامبر (ص) فرمود: هر کس خدا را خدای خود و مرا از روی صدق دل و نیت، نبی خود بداند، خداوند گوشت بدن او را از آتش دوزخ محفوظ می دارد!» (۳)

در این باره روایت ها و احادیث فراوانی وجود دارد. به همین دلیل می توان گفت که آشکاری آن مطالب از خورشید نیمه روز نیز، تابان تر و صحت آنها هم از آتش

۱- صحیح بخاری، ج ۶، ح ۲۷۲۸ و ۷۰۷۲؛ صحیح مسلم ج ۱، ص ۲۳۴، ح ۳۲۶.
۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۴، ح ۴۳.
۳- المعجم الکبیر، ج ۱۸، ص ۱۲۴، ح ۲۵۳.

ص: ۵۶

سر پرچم مبرهن تر است. در این عبارت ها، بشارت هایی وجود دارد که حتی برخی سوء استفاده کرده و مجازات گناهان کبیره را برای خود آسان تر و سبک تر جلوه داده اند.

برای به دست آوردن اطلاعات بیشتر می توانید به کتاب های اهل سنت، مراجعه کنید و به حکم و نتیجه آنها که شیعه و سنی هر دو اهل بهشت هستند دست یابید.

بنابراین، هر دو طایفه، ایمان به خدا و تصدیق به نبوت پیامبر (ص) دارند، نماز می خوانند، روزه می گیرند، زکات می دهند، حج می روند، ایمان به قیامت دارند، حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می دانند، آن چنان که گفتار و رفتار آنها به نحوه عملکردشان گواهی می دهد و این معنی از کتاب های قدیم و جدید و کتاب های مختصر و مفصل آنها به دست می آید.

آنچه ذکر کردیم، تنها قطره ای بود از دریای عمیق از این گونه روایت ها، زیرا روایت هایی که بخاری در کتاب صحیح خود نقل کرده برای ما کافی است و روایت های دیگر صحاح را نقل نمی کنیم. گرچه روایت های صحیح دیگری نیز، داریم که از طریق امامان معصوم (علیهم السلام) به دست ما رسیده است که بیان آنها عین هدایت است.

آنها این روایت ها را از جد خود و او از جبرئیل (۱)و او از خداوند روایت می کند و روایت های آنها نیز، سنتی است که از قرآن گرفته شده و شما می توانید بسیاری از روایت های بشارت آمیز آنها را در کتاب شریف اصول کافی (۲)بیابید.

این دسته از روایت ها هم، بشارت می دهد، اهل ایمان به خدا و رسول و روز

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۵، ص ۱۱۷، کتاب الاجازات، اجازه ۴۷.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴ - ۲۸، باب الاسلام تحقن الدماء؛ معانی الاخبار، للصدوق، ص ۱۸۶.

ص: ۵۷

قیامت، اهل بهشت انـد، اما این روایت ها که به اصـطلاح فنی روایت «عامی» است بهشت را به ولایت آل پیامبر (ص) و عترت پاک او متعلق می دانند.

اهل بیت (علیهم السلام) طبق حدیث ثقلین (۱)در ردیف کتاب خدا قرار دارند و نمونه اولی الالباب و خردمندان جامعه بشـر هستند و روایت های دیگر می گوینـد، هرگاه آتش فتنه ها برافروخته شد، به دامن آنها پناه ببرید که آنها کشتی های نجات و پناهگاه امت از خطرها هسـتند و سـتارگان درخشان در فضای تاریک و باب «حطه» ای که هرکس از آن داخل شد، آمرزیده می شود. (۲)آری! آنها عروه الوثقایی هستند که قطع شدنی نخواهند بود (۳). (۴)

از آنچه گفته شـد تعجب نکنیـد؛ زیرا ولا‌یت آنهـا از اصول دین است، که مـا بـا دلایل قاطع و براهین ساطع عقلی و نقلی آن را در کتاب دیگری به نام سبیل المؤمنین آورده ایم و با دلایل روشن به بررسی آن پرداختیم.

۱- فضایل الخمسه من الصحاح السّته، ج ۲، ص ۴۳- ۵۳.

۲- (اعراف: ۱۶۱)

۳- (بقره: ۲۵۶)

۴- بحارالانوار، ج ۲۳، کتاب الامامه، باب ۷، ص ۱۰۴- ۱۰۶.

ص: ۵۸

ص: ۵۹

فصل ششم فتواهای اهل سنت بر نجات اهل توحید

اشاره

افراد بایـد نصوص مورد اتفاق و فتواهای صـریح علمای بزرگوار را بدانند؛ زیرا این آگاهی، سـبب می شود تا اختلاف مسـلمانان به همبستگی و جدایی و کشمکش آنها به صفا و صمیمیت گراید. به یقین وقتی انسان عاقل نصوص صحیح را مشاهده کند و فتواهای علما را ببینـد، به ایمان مطلق اهل توحید، حکم می کند و به نجات و رسـتگاری اهل قبله معتقد می شود، و دیگر دلیلی وجود ندارد که به اختلاـف و تفرقه دعوت نماینـد؛ قرآن در این بـاره می فرمایـد: «مردان و زنـان مؤمن بعضـی دوست دار و هم پیونـد یکـدیگر هستند» . (۱)

پس با این وجود، چگونه کسانی که در دین برادر یکدیگرند شق عصای مسلمانان می کنند و اختلاف مذاهب به وجود می آورند؟ در صورتی که اگر به آنچه علمای اهل منطق و انصاف فتوا داده اند، مراجعه کنند، دیگر به گمراهی نخواهند رفت.

عارف شعرانی در مبحث ۵۸ کتاب یواقیت و جواهر آورده است که وی نوشته

۱- توبه: ۷۱.

ص: ۶۰

شیخ شـهاب الدین اذرعی صاحب کتاب قوت را دیده که وی، از شیخ الاسلام تقی الدین سبکی چنین سؤالی را پرسیده است: «سید ما و مولای ما، شیخ الاسلام! در مورد تکفیر اهل هوی و بدعت، چه فتوایی می دهید؟»

شیخ الاسلام نیز، در جواب نوشته است:

بدان ای برادر، اقدام و اظهارنظر درباره تکفیر اهل ایمان، (۱)کار سخت و مشکلی است و هر کسی در قلب خود ایمان داشته باشد، برای او کار بزرگ و خطرناکی است که اهل هوی و بـدعت را تکفیر نماید، با وجود اینکه آنها لااله الاالله و محمد رسول الله (ص) می گویند و تکفیر کردن دیگران، کاری هولناک است و خطر عظیمی دارد. . . (۲)

سپس، ایشان سخنان خود را به طور مشروح و مفصل، درباره خطر و ضرر تکفیر نمودن ادامه می دهد!

در پایان نیز گفته است:

ادب انسانی هر مؤمنی، اقتضا می کنـد احـدی از افراد، اهل هوی و بدعت را محکوم به کفر ننماید، مگر اینکه کسی بتواند نصوص صریح را تأویل کند، و توان چنین مخالفتی را داشته باشد! (۳)

کسی با صـراحت اقـدام به تکفیر دیگران می کند که با صـراحت با متون و نصوص آشـکار مخالفت کرده باشد و این اقدام نیز جز عناد و مخالفت با خدا و نادیده گرفتن ضروریات اسلامی نمی تواند معنای دیگری داشته باشد و چنین روشی جز

۱- ملاحظه می کنید که چگونه لفظ «اهل ایمان» بر «اهل هوی و بدعت ها» به راحتی اطلاق شده است؟

۲- الیواقیت و الجواهر، ص ۵۳۰، مبحث ۵۸.

۳- الیواقیت و الجواهر، ص ۵۳۱، مبحث ۵۸.

ص: ۶۱

بازیچه دست دشمنان شدن و پذیرفتن ادعاهای ساختگی و دامن زدن به اختلاف امت، نتیجه دیگری نخواهد داشت!

در صفحه ۱۰ طبقات شعرانی، چنین مطلبی آمده است:

از سید و مولای ما، شیخ الاسلام تقی الدین سبکی، در مورد حکم غلات و بدعت گذاران و اهل هوی و متکلمین و فلاسفه (که در ذات مقدس خدا بحث می کنند) سؤال شد، او در جواب گفت: بدان هرکس از خداوند عزوجل بترسد، هرگز جرأت نمی کند، به تکفیر کسی که لااله الاالله و محمد رسول الله می گوید، زبان بگشاید. (۱)

سپس، مطالب مفصل سبکی را می آورد و در پایان آن ادامه می دهد:

هرگز کسی حکم به تکفیر کسی نمی کند، مگر اینکه خود از اصول دین بیرون رود و منکر شهادتین باشد و بالاخره از دین اسلام خارج شود. (۲)

از ظاهر اختلاف به دو عبارت و دو جواب، می رسیم که این موضوع، دو دفعه از شیخ الاسلام سؤال شده است، زیرا همان طور که ملاحظه می کنید، ادامه جواب در کتاب یواقیت غیر از چیزی است که در کتاب طبقات آمده است، آن کلام با صراحت می گوید: کافر کسی است که منکر شهادتین و اهل بدعت باشد و کسانی که در ذات مقدس خدا بحث می کنند، اهل قبله اند، پس نمی توان آنها را کافر خواند.

شیخ بزرگ ابن عربی در کتاب فتوحات در باب وصایا می گوید:

بپرهیزید از عداوت و دشمنی با کسانی که لااله الاالله می گویند، چه اینکه آنها دارای ولایت عامه هستند و آنها اولیای خدای اند، اگرچه سنگینی گناهان آنها

۱- الطبقات الکبری، ص ۲۱- ۲۲.

۲- الطبقات الکبری، ص ۲۱- ۲۲.

ص: ۶۲

به اندازه وزن زمین باشد، آنها هیچ گونه شرکی نسبت به خدا ندارند (۱)و خدا آنها را می آمرزد و به هر حال کسی که ولایت او ثابت باشد، جنگ و محاربه با او حرام است.

ابن عربی کلام خود را ادامه می دهد تا آنجا که می گوید:

اگر کسی از شما مرتکب گناهی شد که خداوند در قرآن بدان خاطر به او وعده آتش داده است، می توان به برکت توحید آن گناه را محو و نابود کرد، چه اینکه توحید دست صاحب خود را می گیرد و [او را] نجات می دهد و این طبیعت توحید است. (۲)

همان طور که مشاهده کردید، ابن عربی به موحد بودن همه اهل ولایت حکم می کند و گناهکاران را مژده مغفرت و آمرزش می دهد و با قاطعیت می گوید: «توحید، گناهان کبیره را محو می کند و موجب نجات صاحب خود می گردد و حمد برای خداست» .

نظریه رشید رضا

دانشمند گرامی رشید رضا، صاحب تفسیر المنار می نویسد:

بزرگ ترین گناهی که دامن گیر فرق اسلامی گردیده این است که یکدیگر را

۱- این مطلب از حدیث ترمذی در کتاب صحیح که از انس روایت کرده گرفته شده است، که او می گوید: «از پیغمبر شنیدم که می گفت: خداوند فرموده ای فرزند آدم، بر هر چه مرا بخوانی و امیدوار باشی، با همه گناهان تو را می آمرزم و باکی ندارم؛ اگرچه گناهان تو به اندازه آسمان باشد، اگرچه هم وزن زمین گناه داشته باشی تا مادامی که مشرک نشده باشی» ، اشاره به آیه: () (نساء: ۴۸).

۲- الجامع الصغیر، ج ۵، ص ۵۴۸، ح ۳۵۴۰، این مطلب از حدیث نبوی (ص) گرفته شده و می توان رجوع کرد به الطبقات الکبری، ص ۲۲، و شرح الاربعین حدیثاً النوریّه، ص ۱۶۳، ح ۴۲.

ص: ۶۳

متهم به فسق و کفر می نمایند، با وجود اینکه همه قصد وصول به حق را دارند و تلاش خود را برای تأیید این معنی و اعتقاد و دعوت به حق به کار می برند و مجتهد هم اگر خطا کند، معذور است. (۱)

خودداری از تکفیر اهل قبله

عالم معاصر نبهانی بیروتی در اوایل کتاب خود شواهد الحق می نویسد:

بدان که من نه عقیده دارم و اقرار می کنم به اینکه، کسی از اهل قبله کافر باشد. وهابیان و دیگران را هم کافر نمی دانم، همه آنها مسلمان اند، و با همه مسلمین در سایه کلمه توحید گرد آمده اند، و به سید ما محمد (ص) که سلام و صلوات خدا بر او باد و به آنچه دین اسلام آورده، ایمان دارند. . . (۲)

عارف شعرانی در جلد دوم کتاب یواقیت و جواهر بحث جالبی را برای ثبوت ایمان هر موحدی که به سوی قبله نماز می خواند طرح کرد و آن بحث (۵۸) است که در پایان آن می گوید:

ای برادر! از آنچه در این بحث تقریر کردم، ثابت می شود که همه علمای متدین، از بیان و اقدام به تکفیر هر یک از اهل قبله خودداری می کنند، شما هم به این شیوه اقتدا کنید. (۳)

بسیاری علما از جمله شعرانی از ابی محاسن رویانی و علمای دیگر بغداد روایت کرده که همگی می گویند: اهل هیچ یک از مذاهب اسلامی کافر نیستند، زیرا

۱- مجلّه المنار، ج ۱۷، صص ۴۴ -۵۰.

۲- شواهد الحق، ص ۵۰. در حاشیه این کتاب رساله ای از وی در فضایل معاویه چاپ شده که «البدیعه فی امتناع الشیعه» نام دارد که جواب او را در کتاب «الذریعه الی نقض البدیعه» که ۳ جلد است، داده ایم.

۳- الیواقیت و الجواهر، ص ۵۳۲، مبحث ۵۸.

ص: ۶۴

رسول خدا (ص) فرمود:

مَنْ صَلّی صَلاتَنا وَ اسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنا وَاَکَلَ ذَبیحَتَنا فَلَهُ ما لَنا وَ عَلَیْهِ ما عَلَیْنا. (۱)

هر کس نماز ما را بخواند و به سوی قبله روی آورد، و ذبیحه ما را بخورد، برای اوست آنچه برای ماست، و بر اوست، آنچه بر ماست و احکام اسلام بر او بار می شود.

ما در مباحث گذشته به برخی از نصوص در این زمینه از کتاب های صحاح اشاره کردیم.

شیخ ابوطاهر قزوینی هم در سراج العقول مطالبی آورده است که در آن ثابت می کند «همه اهل قبله مسلمان اند و همه فرق اسلامی، اهل نجات و رستگاری خواهند بود» و در مورد حدیث معروف «امت من هفتاد و سه فرقه می شوند، که یک فرقه اهل نجات و رستگاری و بقیه اهل دوزخ خواهند بود!» می گوید: «این حدیث از طرق دیگر نقل شده که نص آن چنین است: «

کُلُّها فِی الْجَنَّهِ اِلّا واحِدَه » (۲)؛ «همه آنها اهل بهشت اند، جز یک فرقه!»

این حدیث را ابن نجار آورده و شعرانی آن را در مبحث (۵۸) یواقیت از علما نقل کرده است که منظور از «فرقه اهل آتش» زندیق ها هستند. (۳)

به هر حال شیخ ابوطاهر قزوینی بحث خود را در این زمینه ادامه می دهد و ثابت می کند که هر کس تصدیق به شهادتین داشته باشد حتی اگر اهل اهوا و بدعت هم باشد، مانند: معتزله، نجاریه، رافضیان، (۴)خوارج، مشبّهه و. . . ، همه در روز قیامت اهل

۱- الیواقیت و الجواهر، ص ۵۳۲، مبحث ۵۸.

۲- الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۲، ص ۶۴-۶۳، ح ۲۳۵۸ و ۲۳۶۱.

۳- الیواقیت و الجواهر، ص ۵۲۷، مبحث ۵۸.

۴- عین عبارت را بدون دخل و تصرف نقل کردیم، رجوع کنید: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۲۸ و ۶۶۳، ح ۳۹۵ و ۲۵۴۹.

ص: ۶۵

نجات خواهند بود. آنگاه وی نظریه همه علما و خلفا را در این زمینه از زمان صحابه تا زمان خود یادآور می شود و می گوید: «همه آنها اهل نجات و اسلامند و هرکس آنها را کافر بداند، ظلم و تجاوز نموده است» .

وی در این باره بحث مفصلی دارد که قسمتی از آن را از استادان خود شنیده ام و مابقی را نیز، در همان مبحث (۵۸) یواقیت شعرانی، مطالعه نمودم، بدان جا مراجعه کنید. (۱)

نظریه ابن تیمیه

ابن تیمیه نیز، در اوایل رساله استغاثه که دوازدهمین رساله از مجموعه رسایل کبری است، می گوید:

اهل سنت و جماعت اتفاق نظر دارند که پیغمبر (ص) اهل گناهان کبیره را شفاعت می کند و وضع چنین است که هیچ کس از اهل توحید، در آتش دوزخ جاویدان نخواهد ماند. (۲)

بر این اساس، همه اهل سنت معتقدند که مسیر «شیعه» به بهشت پایان می پذیرد؛ زیرا آنها به یقین اهل توحید و مؤمن به آنچه پیامبر (ص) آورده است، هستند!

دیدگاه مثبت دیگران

ابن حزم در قسمتی که بحث می کند «چه کسی کافر نمی شود؟» می گوید:

طایفه ای بر این عقیده اند که شخص مسلمان را به خاطر گفتار او در اعتقاد و فتوی، نمی توان کافر و فاسق دانست، چه اینکه کسی که در موضوعی تلاش و

۱- الیواقیت و الجواهر، ص ۵۳۲، مبحث ۵۸.

۲- مجموعه الرسائل الکبری، ج ۱، ص ۴۷۰.

ص: ۶۶

اجتهاد می کند، اگر به چیزی دست یافت که حق است، به هر حال مأجور است و اگر به حق رسید، دو پاداش خواهد داشت و اگر خطا و اشتباه کرد، دارای یک اجر می باشد و بر این عقیده هستند، افرادی مانند: ابن ابی لیلی، ابوحنیفه، شافعی، سفیان ثوری و داودبن علی و این نظریه همه کسانی است که در این مسئله اظهار عقیده کرده اند و کسی را از صحابه (رضی الله عنه) اصولاً مخالف این مطلب نمی شناسم. (۱)

فتوای صریح این بزرگان، فتنه جویان و دشمنان اسلام را ریشه کن می کند؛ زیرا دشمنان همه آنها، اهل قبله و اهل توحید هستند که هیچ مطلبی و عقیده ای را، بدون تحقیق و بررسی کامل و اجتهاد تام نمی پذیرند و مبنای اجتهاد و استنباط آنها هم کتاب خدا و سنت رسول (ص) و سخنان امامان هدایت از آل محمد (ص) است و به هیچ مرامی نمی گرایند، مگر آنکه آن را حق بدانند و اعتقاد به صواب بودن آن داشته باشند و به حکم علمای اعلام سلف و خلف آنها مأجور خواهند بود، خواه به حق دست یابند و یا اشتباه کنند؛ و این برخلاف کسانی است که تلاش می کنند مؤمنان را تکفیر کنند؛ کسانی که تمام توان خود را به کار می گیرند تا بین مسلمانان تفرقه و اختلاف ایجاد کنند.

سخن منصفانه ابوالحسن اشعری

احمدبن زاهر سرخسی، از شاگردان بزرگ امام ابی الحسن اشعری (بنابر آنچه شعرانی از اشعری در اواخر مبحث (۵۸) یواقیت نقل کرده) ، می گوید:

وقتی وفات شیخ ابوالحسن اشعری در منزل من در بغداد نزدیک شد، به من

۱- الفِصَل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۳، ص ۲۴۷.

ص: ۶۷

دستور داد که همه یاران و شاگردان او را در کنار وی جمع کنم. وقتی آنها کنار او اجتماع کردنـد، آنان را مورد خطاب قرار داد و گفت: شـما گواه من باشـید که من احـدی از اهـل قبله را به خـاطر گناهی تکفیر نکردم، چه اینکه همه آنها را می دیـدم که خـدای واحد را می پرستند و اسلامیت شامل حال آنان می شود. (۱)

این کلام صریح امام اهل سنت، گویاترین دلیلی است که می تواند تمام یاوه سرایی ها و اباطیل دشمن را نقش بر آب سازد.

نظریه امام شافعی

از امام شافعی نیز، روایت های متعدد و متواتری نقل شده که نشان می دهد او اهل اهوا و بدعت ها و اهل قبله را هرگز تکفیر نکرده است، تا جایی که در خاتمه کتاب الصواعق می گوید: «من شهادت اهل بدعت ها را قبول می کنم، مگر شهادت خطابیه را» . (۲)

نظریه شافعیان درباره خوارج

شیـخ الاسـلام مخزومی، در روایتی که شـعرانی از وی نقل می کند، می گوید: «امام شافعی به طور صـریح، اقرار به عدم تکفیر اهل اهوا در رساله خود می نماید و

۱- الیواقیت و الجواهر، ص ۵۳۲، مبحث ۵۸.

۲- خطابیه از یاران و طرفداران ابی خطاب محمدبن مِقلاص اَجدع - علیهم لعنه الله و الملائکه و الناس اجمعین - هسـتند. خدا روی او را سـیاه کند که درباره امام صادق (ع) غلو می کرد و فاسد العقیده و مذهب بود. در کفر او و یاران وی هیچ شـکی وجود ندارد. امام صادق (ع) از او تبرّی جسـته و او را لعنت نموده و به شـیعیان خود نیز، دستور داده است از وی تبری بجویند و او را لعنت کنند. شرح زنـدگی او را در کتاب رجال کشـی و سایر کتب رجالی می توانیـد بیابیـد، مثل (اختیار معرفه الرجال، ص ۲۹۰ تا ۳۰۸، شماره ۵۰۹ - ۵۵۶) یکی از بـدعت های او این است که زمانی که سـتاره در آسـمان پدیدار شد می توان نماز مغرب خواند و افراد ناآگاه این نسبت را به شـیعه داده انـد. در صورتی که از نظر شـیعه وقت نمـاز مغرب، غروب کامل خورشـید و ذهاب حمره مشـرقیه است. رجوع کنید به: مفتاح الکرامه، ج ۵، ص ۷۷ - ۸۴.

ص: ۶۸

می گوید: من هرگز اهل اهوا را به خاطر گناهی تکفیر نمی کنم» .

و در روایت دیگری از او نقل شـده است که: «من اهل قبله را هرگز به خاطر گناهی محکوم به کفر نمی نمایم» و در روایت دیگری نیز، آمـده است: «اهـل تأویـل و اجتهـادی که برخلاـف ظاهر فتوی می دهنـد، تکفیر نمی کنم» . (۱)حتی علمـای شافعی اجماع نظر دارند بر اینکه خوارج هم کافر نیستند و از جانب آنها عذر آورده اند!

در خاتمه کتاب صواعق می گوید: «آنان مطلب را تأویل کرده اند و عمل آنان شبهه ای است که بطلان آن قطعیت ندارد» . (۲)

علامه ابن عابدین در باب مرتد در حاشیه معروف رد مختار می گوید:

در کتاب فتـح القدیر آمده است که خوارج، کسانی هسـتند که ریختن خون مسـلمان را حلال و خوردن اموال آنها را مباح دانسـته، صحابه پیغمبر (ص) را

۱- الیواقیت و الجواهر، ص ۵۳۲.

۲- خـاتمه الصواعق، ص ۲۵۴، بـاب التخییر و الخلاـفه، و بخاری روایتی از ابوسـعید خـدری نقل کرده و در بحث «خوارج» از پیامبر (ص) روایت نموده: «گروهی از دین خـارج می شونـد، همـان طوری که تیر از بـدن شـکار خـارج می شود. . .» . بخـاری می گوید ابوسـعید گفت: «خـدا را شاهـد می گیرم که من خود از پیغمبر (ص) شـنیدم و علی (ع) آنان را کشت و من در خـدمت او بودم که مردی را آوردند و همان نشانه هایی که پیامبر درباره او فرموده بود، در او وجود داشت. صـحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۵۴۱، ح ۶۵۳۴. مسـلم نیز، در کتـاب زکـات «صـحیح» از ابوذر نقل می کنـد که پیامبر (ص) فرمود: «اِنَّ بَعْـدی مِنْ اُمَّتِی قوماً یَقْرَأونَ القُرآنَ لایُجاوزُ حَلاقِیمَهم، یَخرُجُونَ مِنَ الدّینِ کَما یَخْرُجُ السَّهْمُ مِنْ رمیهِ، ثُمَّ لایَؤُدُونَ فیه، هُم شَرُّ الْخَلْقِ وَ الخَلیقَهِ» . صـحیح مسلم، ج ۲، ص ۴۴۵، کتاب الزکاه، باب ۴۹، ح ۱۵۸. احمدبن حنبل نیز، در ج ۴، ص ۴۴۶، ح ۱۳۳۷۷، مسند از انس و سعید نقل می کند که پیامبر (ص) فرمود: «در آینـده نزدیکی در امت من، اختلاف به وجود می آیـد و جمعیتی به وجود می آیند که خوب حرف می زنند اما بد عمل می کنند و از دین خارج می شوند، مانند تیر از بدن صید و دیگر بازنمی گردند؛ آنان بدترین مخلوق هستند! !» .

ص: ۶۹

تکفیر نموده و احکام آنها نزد جمهور فقها و اهل حدیث حکم بغات و شورش گران است. (۱)

وی می گوید: «بعضی از اهل حدیث هم بر این عقیده اند که آنها مرتد و کافر هستند» . (۲)

ابن منذر می گوید: «کسی را سراغ ندارم که در تکفیر خوارج، با اهل حدیث موافقت داشته باشد!» سپس می گوید: «این مطلب بر نقل اجماع فقها در مورد کافر نبودن خوارج، دلالت دارد!» . (۳)

اگر خوارج اهل نجات باشند. . . ؟

پیامبر (ص) با نص صریح خود این گونه بیان می کند:

خوارج از دین خارج می شوند، همان طور که تیر از پیکر شکار عبور کند و آنها بدترین افراد خلق و پست ترین مخلوق هستند و آنها از دین خدا بهره ای نبرده اند و خوشا به حال کسی که آنها را به قتل برساند یا آنها او را بکشند.

اگر اینان به اجماع مسلمانان، مسلمان می باشند. درباره کسی که از در آمرزش و رحمت خدا عبور می کند و بر کشتی نجات سوار می شود و به ریسمان دین خداوند چنگ می زند و به دو یادگار گران مایه پیامبر (ص) تمسک می جوید و از اختلاف امت به خدا پناه می برد، چه نظری دارید؟

اگر خوارج مسلمان باشند، اهل قبله غیر از آنها کیست که کافر باشد و چه کسی است که از عهده تأویلی که خوارج برای خود انجام داده اند، برنیاید؟ !

۱- بغات: گروهی هستند که بر حکومت مسلمانان می شورند و قتل آنها واجب است، اما اگر از حکومت خدا اطاعت کنند، می توانند مانند دیگران از مزایای جامعه اسلامی استفاده کنند.

۲- حاشیه ردّ المختار، ج ۴، ص ۲۳۷.

۳- حاشیه ردّ المختار، ج ۴، ص ۲۳۷.

ص: ۷۰

تکلیف اهل تأویل و استنباط

سخنی به همین مناسبت از یکی از مشایخ بزرگوار حنفی، به نـام محمـد امین معروف به ابن عابـدین دربـاره مرتـد در کتـاب جهاد (۱)از کتاب رد مختار دیدم که در آن، به اسـلامیت کسـی که از روی اجتهاد و تأویل، صحابه را لعن می نماید، حکم قاطع می کند و با صراحت می گوید:

اقرار به تکفیر این افراد، مخالف اجماع فقها بوده و با آنچه در متون و شـروح آنها آمده، مغایر است و آنچه به عنوان اظهار نظر اهل مـذهب، دربـاره تکفیر آنهـا آمـده، نظر فقهـای مجتهـد نیست، بلکه نظر دیگران است! و آنچه هم از جـانب غیر فقها یا فقهای دیگر رسیده، مورد اعتماد نیست! (۲)

در همین زمینه کلاـم مفصل تری نیز، از ایشان به جای مانـده است که پژوهشـگران برای دست یابی به اطلاعات بیشتر می تواننـد به کتاب تنبیه الولاه و الحکام مراجعه کنند.

علامه گرامی ملاعلی قادری حنفی نیز، رساله ای بر رد کسانی که تأویل گران و مجتهدان را کافر دانسته اند، نوشته است.

ابن حزم نیز در این باره نوشته است:

امـا کسـی که یکی از صـحابه (رضـی الله عنه) را لعن کنـد، اگر جاهـل به حکم باشـد، عـذر او پـذیرفته است و اگر پس از آگـاهی همچنـان به لعن خود ادامه دهـد و عنـاد ورزد، او فـاسق است،ماننـد کسـی که زنا و سـرقت کرده باشـد و اگر در این کار با خـدا و رسول عناد و لجاج بورزد، او کافر است.

۱- ج ۳، ص ۳۰۲.

۲- ردّ المختار، کتاب الجهاد، ج ۴، ص ۲۳۷، باب المرتد.

ص: ۷۱

وی می گوید:

عمر نیز، در حضور رسول خدا (ص) درباره حاطب که مردی از مهاجرین و اصحاب بود، گفت: بگذارید گردن این منافق را بزنم، اما با وجود اینکه عمر یک صحابی را به کفر نسبت داده بود، کافر نشد و بلکه در اجتهاد و استنباط خود، خطا کرده بود. (۱)

بر این اساس، عناد و لجاج داشتن با خدا و رسول نشان دهنده کفر افراد است؛ در صورتی که چنین کسی در بین مسلمانان پیدا نمی شود، بلکه ممکن است، دشنام دهنده ناآگاه یا طبق آنچه ابن حزم می گوید، دچار لغزش شده باشد که در هر دو صورت، عذر او پذیرفته است!

سزای کسی که دشنام می گوید و لعنت می کند

قاضی عیاض در باب اول قسمت چهارم کتاب شفا، از قاضی اسماعیل نقل می کند که:

مردی در حضور ابوبکر او را دشنام داد. ابو برزه اسلمی گفت: ای خلیفه رسول الله! بگذار گردن او را بزنم؟ خلیفه گفت: بنشین؛ این کار فقط در عهده رسول الله است. (۲)

همچنین در همان باب از کتاب شفا آمده است که:

فرماندار عمربن عبدالعزیز در کوفه با وی درباره قتل مردی که عمر را لعن کرده بود مشورت نمود. عمر بن عبدالعزیز برای او نوشت: کشتن مرد مسلمانی

۱- الفِصَل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۳، ص ۳۰۰.

۲- نسائی روایت می کند: «فقلت: یا خلیفه رسول الله، دعنی أضرب عنقه، فقال: إجلس فلیس ذلک لاحد الاّ لرسول الله (ص)» ؛ سنن نسائی، ج ۷، ص ۱۱۵، ح ۴۰۸۲.

ص: ۷۲

که یکی از افراد مردم را لعنت کند، حلال نیست، مگر اینکه کسی پیغمبر (ص) را سب کند که در این صورت، خون او هدر است و کشتن او حلال خواهد بود. (۱)

سب و دشنام به فرد مسلمان موجب فسق می شود و کشتن او در ردیف کفر است. پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز، در این باره فرموده است: «

سِبابُ المُسلِمِ فُسُوقٌ وَ قِتالُهُ کُفرٌ » . (۲)

اکنون به محور اصلی بحث بازمی گردیم. علی بن حزم ظاهری از اشاعره روایت می کند که با تکفیر احدی توافق ندارد و عبارتی که از او در کتاب الفِصَل نقل شده این است که:

اما اشعریه می گویند: اگر کسی، به کسی که اظهار اسلام می کند و تسلیم پیغمبر (ص) است، به بدترین وجه دشنام بدهد، این کار موجب کفر او نمی شود! (۳)

در همین کتاب آمده است:

به امام ابی الحسن اشعری و همه پیروان او نسبت داده شده به اینکه ایمان، پیمان قلبی است و کسی که بدون تقیه اعلان کفر کند و بت بپرستد و در دارالاسلام ملازم یهودی و نصرانی باشد و صلیب را بپرستد و اعلان تثلیث در دارالاسلام کند و بر این روش و عملکرد بمیرد، او مؤمن و کامل الایمان است نزد خداوند متعال و از اهل بهشت خواهد بود! (۴)

۱- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج ۲، ص ۲۲۲، ح ۲۳.
۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۴، ح ۱۱۶؛ کافی، ج ۲، ص ۳۵۹؛ فقیه، ج ۳، ص ۵۶۹.
۳- الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۵، ص ۷۴.
۴- الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۵، ص ۷۳.

ص: ۷۳

همان طور که مشاهده می کنید، مطلب روشن است و اگر این مطلب از امام اشعری و پیروان وی که از برادران اهل سنت هستند ثابت باشد، کار در مکتب ما آسان می شود، زیرا امکان ندارد برادران اهل سنت، کسانی که علنی اظهار کفر می کنند را تکفیر نمایند، چه رسد به کسانی که ایمان به خدای متعال با جسم و جان آنها سرشته شده است و در همه حرکات و سکنات و قیام و قعود خود، اقرار و اعتراف به بندگی خدا می کنند و به پیامبر (ص) ایمان آورده اند و به آنچه از جانب خدا آمده یقین دارند.

با وجود این، در برابر کسانی که چنین افرادی را مورد حمله قرار می دهند و هدف آنها ایجاد تفرقه بین مسلمانان و گسترش عداوت و نفاق بین موحدین است، باید چه کرد؟

قرآن در این باره می فرماید: وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً؛ «و آنان می پندارند که عمل خوبی انجام می دهند.» (کهف: ۱۰۴) و أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لکِنْ لَا یَشْعُرُونَ؛ «آگاه باشید که آنان مفسدند، اما خود آنها هم نمی دانند!» (بقره: ۱۲)

دیدگاه علما در دشمنی با مسلمانان

اوزاعی می گوید: «به خدا سوگند، اگر پاره پاره شوم، زبان به تکفیر احدی از اهل شهادتین نمی گشایم» .

ابن سیرین می گوید: «همه اهل قبله، اهل نجات و رستگاری هستند» .

از حسن بصری درباره اهل اهوا (پیروان مکتب های فلسفی) سؤال شد، وی گفت: «همه اهل توحید، از امت پیغمبر ما هستند و حتماً داخل بهشت خواهند شد» .

از زهری درباره کسی که به فتنه و آشوب و قتل دامن می زند، سؤال شد، جواب داد: «قاتل و مقتول به بهشت می روند، زیرا آنها از اهل لااله الاالله هستند!»

ص: ۷۴

سفیان ثوری می گوید: «با هیچ موحدی دشمنی مکن، اگرچه از مسیر حق منحرف شود، زیرا وی بدین خاطر هلاک نمی شود!»

سعیدبن مسیب می گوید: «با هیچ مسلمانی عداوت به خرج مده، اگرچه خطاکار باشد، چه اینکه هر مسلمانی مورد مغفرت و آمرزش قرار می گیرد!»

از ابن تیمیه روایت شده است:

اگر درندگان گوشت مرا بخورند، برای من محبوب تر است از اینکه خداوند را ملاقات کنم، در حالی که عداوت و دشمنی فرد موحد و مؤمن به نبوت را داشته باشم! (۱)

گاهی پیش می آید که به برخی از مسایل فروع دین با شلاق ادله قاطع و مشعل های روشن برهان ها هجوم می برند؛ اما به فرض اینکه آنها هم دچار خطا و اشتباه شده باشند، چون از کتاب و سنت کمک می گیرند، قهراً معذور خواهند بود و اگر حکمی را هم کشف کرده باشند دو پاداش نصیبشان خواهد شد و اگر اشتباه هم کرده باشند عذرشان پذیرفته است؛ زیرا علمای اسلام اجماع نظر دارند که اگر کسی در غیر اصول دین به لغزش و اشتباه افتاده باشد، عذر او پذیرفته خواهد بود و اخبار و اقوال و اعمال آنها هم، این معنی را تأیید کرده است.

۱- این مطالب، در منابع مختلف اهل سنّت آمده است.

ص: ۷۵

فصل هفتم روایت های عامه، به شیعه بشارت می دهند!

اشاره

در این فصل، برخی از روایت هایی که به شیعه، بشارت داده اند را از نظر می گذرانیم. این روایت ها از جمله روایت های صحیح و فراوانی هستند که از طریق عترت پاک پیامبر (ص) به وسیله محدثان و عالمان بزرگوار اهل سنت و از منابع خود آنها نقل شده است.

ابن حجر عسقلانی در صواعق المحرقه، (۱)از حافظ جمال الدین زرندی از ابن عباس روایت کرده است که: «چون خداوند نازل فرمود: به راستی آنهایی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، بهترین افراد هستند و پاداش آنها نزد خداوند، بهشت جاویدان است، که از زیر آن نهرها روان است و آنان برای همیشه در آنجا خواهند ماند و خدا از آنها خشنود است و آنها نیز، از خدا خرسندند و این پاداش کسی است که خداترس باشد! (۲)، پیغمبر (ص) خطاب به علی (ع) نمود و فرمود:

۱- الصواعق المحرقه، ص ۹۶، ط مصر، سال ۱۳۲۴ه.

۲- بینه: ۷ و ۸.

ص: ۷۶

ای علی! منظور آیه، تو و شیعیان تو هستید. در روز قیامت تو و شیعیان تو به محضر الهی می آیید در حالی که از خدا خشنود و خدا هم از شما خشنود است و این در حالی است که دشمنان تو به صحرای محشر وارد می شوند و نگران اند و دست های آنها به گردن آنها بسته است!

حاکم در کتاب شواهد التنزیل نیز، از ابن عباس روایت می کند که، «آیه ۸ سوره «بینه» درباره علی (ع) و اهل بیت (علیهم السلام) نازل شده است. (۱)ابن حجر نیز، این آیه را در فصل اول باب ۱۱، صفحه ۹۶ صواعق المحرقه از جمله آیه هایی دانسته که در شأن اهل بیت (علیهم السلام) نازل شده است. (۲)

حاکم نیشابوری، بار دیگر در کتاب شواهد التنزیل از بیان علی (ع) روایت می کند که آن حضرت می گوید: «در حال وفات پیغمبر (ص) سر آن حضرت روی سینه من بود، که فرمود: ای علی! آیا قول خدای متعال إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ را شنیده ای؟

آنان شیعیان تو هستند و وعده گاه من و شما، حوض کوثر خواهد بود و آن روز همه شما را می خوانند، در حالی که با چهره های نورانی هستید» . (۳)

* *

دیلمی می گوید: همان طور که در صواعق المحرقه آمده است، پیغمبر (ص) فرمود:

ای علی! خداوند تو را، فرزندان تو را، نواده های تو را و شیعیان و دوستان شیعیان تو را آمرزیده است، مژده باد تو را که پاکدامن هستی. (۴)

۱- شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۶۶، ح ۱۱۴۶.
۲- شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۵۶، ح ۱۱۲۵.
۳- شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۵۶، ح ۱۱۲۵.
۴- الصواعق المحرقه، ص ۱۶۱، فصل ۱، باب ۱۱؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۳۲۹، ح ۸۳۳۷.

ص: ۷۷

طبرانی و محدثان دیگر روایت کرده اند که:

در روز فتح بصره طلاها و نقره هایی برای آن حضرت آوردند، [امام] علی اشاره به آن جواهرات کرد و فرمود: ای طلاهای زرد و نقره های سفید، بروید دیگری را فریب دهید، بروید مردم شام را فریب بدهید که فردا به شما پیروز خواهند شد!

این بیان حضرت، برای حضار نگران کننده شد و نگرانی آنها هم به گوش حضرت رسید. بدین جهت اذن داد که در جلسه ای حضور یابند. آنگاه حضرت آنان را مورد خطاب قرار داد و گفت: دوستم پیامبر به من فرمود: ای علی! به زودی تو و شیعیان تو به پیشگاه خداوند وارد می شوید، در حالی که هم شما خرسندید و هم خدا از شما خشنود خواهد بود و دشمنان تو به صحرای محشر وارد می شوند در حالی که قیافه آنها غضبناك و دست های آنها به گردن بسته خواهد بود! سپس نحوه با دست بسته وارد شدن را، آن حضرت با دست خود نشان داد! (۱)

همان طور که در صواعق آمده است، طبرانی می گوید:

پیغمبر (ص) به علی (ع) گفت: ای علی! اولین چهار نفری که وارد بهشت می شوند من و تو و حسن و حسین خواهیم بود. سپس فرزندان و نواده های ما، از پشت سر ما و آنگاه شیعیان ما از جانب چپ و راست ما وارد خواهند شد. (۲)

در صواعق، از احمدبن حنبل روایت کرده است که:

۱- کنزالعمال، ج ۱۳، ص ۱۵۶، ح ۳۶۴۸۲.

۲- المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۹۵۰.

ص: ۷۸

رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود: آیا خشنود نیستی که در بهشت با من باشی؟ و حسن و حسین (علیهماالسلام) و شیعیان ما در طرف چپ و راست ما قرار داشته باشند؟ (۱)

درخت استوار نبوت

حاکم در تفسیر آیه الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی به اسناد خود از ابی باهلی روایتی را آورده که در کتاب مجمع البیان نیز آمده است:

رسول خدا فرمود: خداوند پیامبران را از درختان متعددی خلق کرده و من و علی (ع) را از یک درخت آفریده، من ریشه آن درختم و علی شاخه آن و فاطمه شکوفه آن و حسن و حسین میوه های آن هستند و شیعیان ما، برگ های آن درخت می باشند و هر کس به شاخه ای از شاخه های ما چنگ زند، نجات یافته و هر دسته از آن روی گردان باشد، گمراه و هلاک می گردد.

اگر بنده ای هزار سال خدا را عبادت کند، تا در اثر شدت ضعف مانند پوست و استخوان شود و آن طور که خدا را دوست دارد، ما را دوست نداشته باشد، خداوند او را از صورت به داخل آتش دوزخ سرنگون می کند. سپس تلاوت فرمود: قُلْ لاَ أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی؛ «ای پیامبر! به امت بگو، من از شما اجر و پاداشی، جز مودت خاندانم چیزی نمی خواهم. (۲)(شوری:۲۳)

شیعه علی و اهل بیت (علیهم السلام)

طبق بیان پیامبر (ص) ، شیعه علی و اهل بیت (علیهم السلام) همان کسانی هستند که در معارف دین از اهل بیت (علیهم السلام) پیروی می کنند. بدین ترتیب، ما نیز، معارف خود اعم از؛ عقاید،

۱- الصواعق المحرقه، ص ۵۴ - ۱۵۳، باب ۱۱، فصل ۱.

۲- شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۴۲، ح ۸۳۲؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۹- ۲۸ ذیل آیه مذکور.

ص: ۷۹

فروع دین، اصول فقه، قواعد علوم کتاب و سنت، فنون و اخلاق و سلوک و آداب را منتهی به آنها می دانیم و از آنها هدایت می جوییم؛ زیرا اهل بیت (علیهم السلام) پیشوایان ما هستند.

علاوه بر این، به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) ، معترفیم، دوستان آنها را دوست می داریم و از دشمنان آنها بیزاریم، تا بدین وسیله به مقررات و شرایط دوستی آنها عمل کرده باشیم. به همین دلیل شیعه آنها هستیم و آنها را وسیله تقرب به خدا می دانیم.

ما همواره خدای مهربان را به خاطر رحمت و لطف بی پایانش حمد و ستایش می کنیم که ما را به دین خود هدایت فرمود و ما به کتاب و سنت او چنگ زدیم و ریسمان دین الهی را گرفتیم و از در شهر علم او وارد شدیم و می توانیم به باب مغفرت او نیز وارد شویم. اهل بیت (علیهم السلام) پناهگاه اهل زمین و کشتی نجات امت هستند.

حمد خدای را، که ما را به این راه هدایت فرمود؛ زیرا اگر هدایت خداوندی شامل حال ما نمی شد، به این صراط، راه نمی یافتیم. (۱)

اولین کسانی که به بهشت وارد می شوند

ابن حجر هیتمی در صواعق المحرقه از ابن سعد روایت می کند که حضرت علی (ع) فرمود:

رسول خدا به من خبر داد، اولین کسی که داخل بهشت می شود، من و فاطمه و حسن و حسین (ع) خواهیم بود. سؤال کردم یا رسول الله! تکلیف دوستان و پیروان ما چه می شود؟ فرمود: آنان پس از شما وارد بهشت می شوند. (۲)

۱- اعراف: ۴۳.

۲- الصواعق المحرقه، ص ۱۵۳، باب ۱۱، فصل ۱؛ کنزالعمال، ج ۱۳، ص ۶۳۹، ح ۳۷۶۱۴.

ص: ۸۰

دیلمی به طور مرفوع نقل می کند که:

فاطمه (علیهاالسلام) بدین جهت به این نام، نامیده شده که خداوند او را و دوستان او را از آتش دوزخ نگه داری می کند. (۱)

همچنین صواعق المحرقه از احمدبن حنبل و ترمذی روایت می کند که:

پیغمبر (ص) دست حسن و حسین (علیهماالسلام) را گرفت و فرمود: هر کس مرا و این دو نفر و پدر و مادر آنها را دوست بدارد، در روز قیامت، با من هم مقام خواهد بود. (۲)

کسی که بر دوستی و محبت آل محمد (ص) بمیرد

ثعالبی در تفسیر کبیر خود، به اسناد جریربن عبدالله بجلی روایت می کند که رسول خدا (ص) فرمود:

کسی که بر محبت آل محمد (ص) بمیرد، (۳)شهید از دنیا رفته است. آگاه باشید،

۱- در الصواعق المحرقه، ص ۱۵۳، از نسائی نیز به همین مضمون روایت آمده است؛ مسند احمدبن حنبل، ج ۱، ص، ح ۵۶۷.
۲- همان گونه که در ص ۱۷۰ صواعق آمده، ابو داود مطلب را روایت کرده و اضافه می کند: «کسی که بمیرد و بر سنت من باشد» از این قسمت استفاده می شود که متابعت از سنت صورت نمی گیرد، مگر به وسیله محبّت خاندان پیامبر (ص) .
۳- در این حدیث و مانند آن منظور از آل محمد (ص) ، من حیث المجموع باعتبار، این است که امامان معصوم (علیهم السلام) ، خلفای رسول الله (ص) و اوصیا و وارثان حکمت و اولیای او هستند و خواهند بود. آنها آن اندازه گرامی هستند که هم وزن و هم سنگ قرآن قرار گرفته اند و همان طور که پیامبر می فرماید: «از قرآن جدا نمی شوند و هر کس بدانان بپیوندد، گمراه نمی شود و هر کس از آنان جدا شود هدایت نمی یابد» . بنابراین، منظور از آل محمد (ص) همه افراد نخواهند بود و این مقام بلند، شامل اولیا و متابعان امر پیامبر (ص) می شود، چنان که در احادیث صحیح از سوی عترت پاک آن حضرت رسیده است؛ (کافی، ج ۱، ص ۲۲۳ - ۲۲۴، باب انّ الائمه (علیهم السلام) حدثوا علم النبی (ص) ، ح ۱) ؛ بدین جهت من به فرزندانم وصیت کرده ام که بر کفن و عمامه ام پس از شهادتین، این حدیث را بنویسند.

ص: ۸۱

هر کس بر محبت آل محمد (ص) بمیرد، آمرزیده و تائب است، هر کس بر محبت آل محمد (ص) بمیرد، با ایمان کامل از دنیا رفته، هر کس بر محبت آل محمد (ص) بمیرد، ملك الموت و نكير و منكر او را مژده بهشت می دهند، هر کس با حب آل محمد (ص) بمیرد، آن گونه به سوی بهشت می رود که نوعروس به سوی حجله همسر شتاب می گیرد، آنکه بر حب آل محمد (ص) بمیرد، قبر او زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می گیرد، هر کس با حب آل محمد (ص) بمیرد، به شیوه سنت پیامبر و جماعت مسلمین از دنیا رفته، و هر کس با بغض و عداوت آل محمد (ص) بمیرد، روز قیامت بر پیشانی وی نوشته شده: این از رحمت خدا ناامید است! (۱)

زمخشری نیز، این حدیث را در تفسیر آیه «مودت» از سوره «شوری» ، به صورت حدیث «مرسل» ، از مسلّمات گرفته است و نویسندگان فضیلت ها و منقبت ها هم، گاهی این را به صورت «مرسل» و بارها به صورت «مستند» در کتاب های خود آورده اند. (۲)

بنابراین، روشن است که این مقام بلند، برای کسانی ثابت است که حجت های بالغ الهی، سرچشمه زلال شریعت و امینان وحی پس از پیامبر (ص) هستند و در اجرای اوامر و نواهی از پیامبر (ص) نیابت می کنند. بر این اساس، کسی که آنها را دوست بدارد، دوستدار خداست و هر کس کینه و دشمنی آنها را در درون خود بپرورد، به یقین دشمن و مخالف خدا خواهد بود!

همام بن غالب (فرزدق) ، در این باره، این گونه می سراید:

۱- الکشاف، ج ۴، ص ۲۲۰ و ۲۲۱؛ الکشف و البیان، ج ۸، ص ۳۱۴، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری.

۲- تفسیر القرطبی، ج ۱۶، ص ۲۳، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری.

ص: ۸۲

من معشر حبهم دین و بغضهم کفر و قربهم منجی و معتصم

ان عد اهل التقی، کانوا ائمتهم أو قیل من خیر اهل الارض، قیل لهم (۱)

آنها از جماعتی هستند که محبت شان، روح دیانت، دشمنی با آنها عین کفر و تقرب و پیوند با آنها، پناهگاه و موجب رستگاری خواهد بود.

اهل تقوا، کسانی هستند که امامان آنها، از اهل بیت پیامبراند؛ زیرا اهل بیت (علیهم السلام) بهترین بندگان خدا روی زمین اند.

رابطه ایمان و محبت علی (ع)

در کتاب صواعق المحرقه، (۲)از احمد بن حنبل روایت می کند که علی (ع) فرمود:

پیغمبر (ص) مرا نزد خود خواست و در حالی که آن حضرت کنار دیواری نشسته بود، فرمود بایست، به خدا سوگند، من از تو راضی هستم. تو برادر من و پدر فرزندان من هستی و بر سنت من جنگ و قتال می کنی. هر کس به پیمان با من بمیرد، به بهشت می رود و هر کس به پیمان با تو بمیرد، رسالت دینی خود را انجام داده و هر کس پس از وفات تو با محبت تو بمیرد، خداوند کار او را، به امن و ایمان خاتمه می دهد، تا آنجایی که خورشید بر آن می تابد و غروب می کند. (۳)

ابن حجر در ذیل آیه «مودت» می نویسد:

پیغمبر (ص) یک روز نزد اصحاب خود وارد شد، در حالی که خوشحال بود و چهره او مانند ماه می درخشید. عبدالرحمن بن عوف علت آن خوشحالی را جویا

۱- دیوان الفرزدق، ص ۴۵۶؛ اختیار معرفه الرجال، ص ۱۳۱، شماره ۲۰۷؛ الاختصاص للمفید، ص ۱۹۳.

۲- الصواعق المحرقه، فصل دوم، باب ۹، ص ۷۵.

۳- الصواعق المحرقه، فصل سوم، باب ۹، ص ۱۲۶.

ص: ۸۳

شـد، پیغمبر (ص) فرمود: از جانب خداوند، درباره برادرم، پسـر عمویم و دخترم بشارتی رسـیده که خداوند میان علی و فاطمه پیوند ازدواج برقرار کرده و به رضوان، خازن بهشت فرموده: درخت طوبی را به حرکت درآورد و آن درخت به شـمارهٔ دوستان اهل بیت من، دارای برگ گردد. در زیر آن درخت فرشـتگانی آفریـده که به دست هر کـدام آنان، ضـمانت نامه ای است و آنگاه که قیامت برقرار می گردد، آن فرشـتگان دوسـتان اهـل بیت (علیهم السـلام) را فرا می خواننـد و به هر یـک برگ هـای امـان نامه از آتش می دهند.

آنگاه برادرم و پسر عمویم و دخترم، آزادی بخش مردان و زنان امتم، از آتش دوزخ، خواهند بود. (۱)

به هر حال، روایت هایی که در این باره وجود دارد آن قدر فراوان است که نمی توان همه آنها را جمع آوری کرد، اما همین مقدار نیز، برای کسانی که مورد عنایت خداوند قرار گیرند، کفایت می کند.

بر اساس این روایت ها، امیـد است شـیعیان دریابنـد که اهل سـنت، در این گونه موارد انصاف به خرج داده انـد و نیز اهل سـنت هم بدانند که پس از این بشارت ها، دیگر جایی برای کینه و کدورت باقی نمی ماند.

درود خدا بر کسانی که از روش پیامبر (ص) اطاعت کنند و از فتنه و آشوب، بپرهیزند.

۱- الصواعق المحرقه، فصل سوم، باب ۹، ص ۱۲۶.

ص: ۸۴

ص: ۸۵

فصل هشتم سرانجام استنباط و تأویل گران

اشاره

در این فصل، بخشی از ماجراها و سرگذشت تعدادی از علما و مجتهدانی که اجتهاد و استنباط آنها، مخالف آرای بیشتر مجتهدان بوده و در عین حال، این عمل آنها موجب سلب عدالت از آنها نگردیده است را بررسی می کنیم.

برخی از علمای صالح گذشته، همان کسانی که معارف دین خود را از آنها گرفته اید و واسطه بین پیامبر (ص) و شما هستند، استنباط و نظریه ای مخالف همه صحابه و تابعین و پیروان آنها دارند، و در حالی که این عمل آنها جرم نیست و آنها معذورانـد. پس به ناچار شما باید عذر مجتهدان معاصر، که استنباط آنها مخالف عقیده شماست را بپذیرید.

اما برادران اهل سنت، آیا بین خدای متعال و احدی از مردم، رابطه قوم و خویشی وجود دارد که خداوند از او حمایت و جانب داری کند؟

هرگز چنین نیست؛ خداوند حکم گذشتگان و معاصران را یکسان صادر می نماید و با کسی هم رابطه خاصی ندارد، تا چیزی را که برای دیگران حرام نموده، برای آن یکی حلال نماید!

ص: ۸۶

مجتهـدانی که نظریه ای مخالف با همه صـحابه و تابعین و پیروان داده انـد، فراوانند، که نمی توان همه آنان را جمع آوری نمود، ما در ادامه به ذکر نظریه های تعدادی از این مجتهدان بسنده می کنیم، تا بحث به درازا نکشد:

سعد بن عباده

ابوثابت سـعدبن عباده بـدری، رئیس قبیله خزرج از نیکان و بزرگان یاران و انصار رسول خدا (ص) بود و در جنگ بدر نیز شـرکت داشـته است. وی از بیعت «دو خلیفه» سر باز زد و خشمناک از مدینه به شام هجرت نمود و گروهی در سال ۱۵ هجری او را به شیوه ای مرموز ترور کردند. وی درباره روز «سقیفه» و ماجرای بعد از آن، نظریه ای دارد که علاقه مندان می توانند در کتاب های الامامه والسیاسه (۱)از ابن قتیبه دینوری، تاریخ طبری (۲)و کامل ابن اثیر (۳)و سایر کتاب های اخبار و آثار آن را مطالعه کنند. اما در مورد سعـد بایـد گفت که او مسـلمانی پرفضـیلت و مؤمنی عادل بوده است و با اینکه یک مجتهـد خطاکار است، عذر او نزد همه پذیرفته شده است.

خباب بن منذر انصاری

خُبـاب بن منـذر بن جموح انصاری، نیز که از صـحابه پیامبر (ص) بوده و در جنگ بـدر و احـد هم شـرکت داشـته است، از بیعت با خلیفه تخلّف نموده و این مطلب از مطالب مسلّم تاریخ گذشتگان است (۴)و اما هیچ کس این عمل او را نتیجه بی عدالتی

۱- الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۰.

۲- تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۱۸ تا ۲۲۲، حوادث سال ۱۱ هجری.

۳- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۵- ۳۲۲، حوادث سال ۱۱ هجری.

۴- تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۲۰ و ۲۲۱، حوادث سال ۱۱ هجری؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۱۶، شماره ۴۵۸.

ص: ۸۷

او ندانسته و از فضیلت و عظمت وی هم چیزی کاسته نشده است، در صورتی که او می گفت:

من شخصیتی هستم که از قدرت فکر من، کمک می گیرند و با اندیشه و تدبیر من مشکلات را حل می کنند. من شیر غرانی می باشم، که به خدا سوگند اگر شما مایل بودید، مقام خلافت را به جایگاه خود عودت می دادم. (۱)

آری! اگر عذر مجتهدان پذیرفته نبود، برادران اهل سنت شکی نداشتند که خباب از افاضل اهل بهشت است، با این وجود، در کتاب های اهل سنت و تشیع نیز آمده که وی علیه «دو خلیفه» افشاگری نموده است!

امیر مؤمنان (ع) و دیگران

امیر مؤمنان (ع) و عموی ایشان عباس و فرزندان شان و عتبه بن ابی لهب و سایر بنی هاشم، سلمان فارسی، (۲)ابوذر، مقداد، عمار یاسر، زبیر، خزیمه بن ثابت، ابی بن کعب، فروه بن عمرو بن دقه انصاری، خالدبن سعدبن عاص، براء بن عاذب و افراد دیگر نیز، از جمله کسانی هستند که از بیعت سر باز زدند (۳)و آن گونه که روایت های متواتر بیان کرده اند، مطلب از خورشید نیمه روز نیز روشن و آشکارتر است. دو نویسنده مشهور، بخاری و مسلم هم در کتاب های صحیح خود آورده اند (۴)که: «علی (ع) از بیعت سرپیچی نمود، تا بالاخره سیده زنان وفات نمود و به پدر خود

۱- الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۱۶، شماره ۴۵۸.

۲- رجوع کنید به کتاب «سلمان فارسی» ، استاندار مداین، نوشته مترجم.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۱؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۱۰، کتاب الفتن، باب ۴، ذیل ح ۵.

۴- صحیح بخاری، مصر، ۱۳۰۹، ج ۳، باب غزوه خیبر، ص ۳۶؛ صحیح مسلم مصر، ۱۳۲۷، ج ۴، ص ۳۰، ح ۵۲، کتاب الجهاد و السّیر، موضوع تخلف از بیعت را به طور صریح از عایشه نقل کرده اند.

ص: ۸۸

پیوست» .

موضوع تخلف علی (ع) از بیعت را مورخـان دیگری هم نوشـته انـد. به عنوان نمونه، ابن جریر طبری آن را در دو جای حوادث سال یازدهم، در تاریخ مشهور خود آورده است. (۱)

ابن عبدربه مالکی در جلد دوم عقد الفرید، در داستان «سقیفه» این مطلب را نقل کرده است. (۲)

ابن قتیبه در اوایل کتاب الامامه و السیاسه (۳)و ابن شحنه در کتاب روضه المناظر (۴)و ابی الفداء در کتاب تاریخ خود المختصر فی اخبار البشـر، آنجا که از مکر ابوبکر و بیعت او روایت می کند، و مسعودی در مروج الذهب از عروه بن زبیر، در مقام عذرخواهی از برادر خود عبدالله، (۵)که تصمیم گرفته بود خانه های بنی هاشم که از بیعت سرپیچی کرده بودند را آتش بزند، همه و همه موضوع تخلف علی (ع) را از بیعت ذکر کرده اند.

همچنین شهرسـتانی در ملل و نحل (۶)و ابن ابی الحدیـد حنفی معتزلی در شـرح نهج البلاغه (۷)و علامه در کتاب نهـج الحق (۸)از کتاب محاسن و انفاس الجواهر و غرر ابن خزابه و. . . این مطلب را آورده اند.

۱- تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۳۰۳- ۳۰۲، حوادث سال ۱۱ هجری، ص ۱۹۷، سال ۱۳۰۵ه.

۲- عقد الفرید، مصر، ۱۳۰۵، ج ۲، ص ۸۶- ۸۴ در حاشیه زهر الادب.

۳- الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۹ و ۱۰.

۴- این کتاب و مروج الذهب در حاشیه کامل ابن اثیر چاپ شده است، اما مروج الذهب ۵ جلدی با کامل در حاشیه جلد آخر است که مشتمل بر ۱۱ جلد است. ج ۱۱، ص ۱۱۲.

۵- مروج الذهب، ج ۶، ص ۲۵۹.

۶- ملل و نحل، ج ۱، ص ۵۷.

۷- نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۷۲؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۶۸.

۸- نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۷۱ و ۲۷۲.

ص: ۸۹

ابومخنف درباره بیعت «سقیفه» کتاب جداگانه ای نوشته و در مورد تخلف از بیعت به صورت گسترده بحث کرده است.

حضرت علی (ع) و کتاب و سنت

آنچه در بالا گذشت، استوارترین دلیل برای پذیرفته شدن عذر مجتهدان و اهل استنباط است.

با وجود این، دیگر کسی جرأت می کند، برادر رسول خدا (ص) ، ولی و وارث و وصی او را تخطئه کند و بگوید: «او در برابر خدا عصیان کرده است؟» در حالی که قرآن کریم درباره او می فرماید: «البته آن در لوح محفوظ، نزد ما بلندمرتبه و محکم شده است» . (۱)

علی (ع) اولین کسی است که به محمد مصطفی (ص) ایمان آورده و از آن حضرت، اطاعت نموده است.

آیا – نعوذ بالله – می توان گفت که علی (ع) مخالف سنت رسول اکرم (ص) عمل کرده است در حالی که او استوارکننده و وارث سنت است و کسی است که مدرک و مأخذ سنت، به او منتهی می گردد و او مؤید سنت است؟ !

و آیا می توان گمان برد که علی (ع) با قرآن فاصله داشته است، با وجود اینکه پیامبر (ص) با صراحت فرموده است: «علی و قرآن، هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند» . (۲)

آیا می توان گفت که خدای ناکرده، علی (ع) از راه حق جدا شده است در

۱– زخرف، آیه ۴.

۲– «عَلِیٌّ مَعَ القُرآن وَ القُرآنُ مَعَ عَلَیٍّ لایَفْتَرِقانِ حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ» ؛ الصواعق المحرقه، ص ۷۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۷۲.

ص: ۹۰

صورتی که نص صریح قرآن، آلودگی را از وجود او زدوده است؟ (۱)

پیامبر (ص) می فرمایـد: «علی با حق است و حق با علی است و علی هر جا باشـد حق هم با وی خواهـد بود (۲)» . در این صورت – نعوذ بالله – می توان گفت که علی (ع) پشت به حق کرده است؟

و آیـا می تـوان ادعـا کرد که خـدای نـاکرده، وی نسـبت به حکم بیعت ناآگـاه بوده است؟ در حـالی که علی (ع) نسـبت به مسـائل قضایی، از همه افراد امت، داناتر بوده و او «دروازه شهر علم» است و «کسی است که علم کتاب نزد اوست؟» .

مخالفت ابوسفیان، صخر بن حرب

ابوسـفیان، صـخر بن حرب نیز، از جمله کسـانی است که بـا بیعت مخـالفت کرده است. او در روز بیعت می گفت: «وضع غبـارآلود خطرنـاکی را پیش بینی می کنم که آن را جز قتل و خونریزی نمی توانـد فرو نشانـد» . آنگاه در کوچه های مـدینه می گشت و می گفت:

بنی هاشم لا تطمعوا الناس فیکم و لاسیما «تیم بن مُرّه» أو «عَدی»

فما الامر إلا فیکم و إلیکُم و لیس لها إلا ابُو حسنٍ علی

ای بنی هاشم! مبادا دیگران در حق شما طمع کنند به ویژه فرزندان قبیله تیم بن مرّه یا از قبیله عدی حق شما را غصب نمایند!

خلافت جز در خانواده شما و از آن شما، نخواهد بود و فقط علی (ع) شایسته این مقام است.

۱- (احزاب: ۳۳)

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۷۲.

ص: ۹۱

پس چه شده که این پست بزرگ را باید، پست ترین افراد قریش احراز کنند؟ !

سپس به علی (ع) گفت: «دست خود را بگشای تا من با تو بیعت کنم، به خدا سوگند اگر بخواهی به حمایت تو، مدینه را از سپاه سواره و پیاده پر می کنم» .

اما امیر مؤمنان (ع) این پیشنهاد را نپذیرفت و او را از خود طرد نمود!

آنگاه ابوسفیان، که از این برخورد ناراحت شده بود، به شعر مُتلمّس تمسک جست و گفت:

ولن یقیم علی خَسف یُراد بِهِ إلا الاُذّلان غَیر الحَی و الوَتِدُ

هذا علی الخَسفِ مربوط برُمّتِهِ و ذا یَشُجّ فَلا یَبکی له احد (۱)

هرگز زیر بار ستم نمی روند، مگر دو چیز: چهارپای بادیه نشین و میخ چوبین طویله! که یکی را پیوسته با ریسمان ستم، مهار می کنند و بر سر دیگری می کوبند و کسی هم برای آن گریه نمی کند!

این بخشی از برخوردها و عملکردهای ابوسفیان با مسئله بیعت و خلافت است که البته ما شیعیان رفتار او را نوعی فتنه انگیزی و آشوب طلبی و دامن زدن به اختلاف امت اسلامی می دانیم و به همین دلیل بود که علی (ع) او را از خود طرد کرد و فرمود: «تو با حرکات خود، جز فتنه انگیزی منظوری نداری، چه اینکه در گذشته نیز، برای اسلام شر و بدخواه بوده ای» . (۲)

البته، اگر ما نام ابوسفیان را در ردیف مجتهدان و تأویل گران آوردیم، فقط به این خاطر است که شیوه ای را که در بحث داریم رعایت نموده باشیم، علاوه بر این، اهل

۱- الصواعق المحرقه، ص ۱۲۴ و ۱۲۳، باب ۹، فصل ۲؛ مسند احمدبن حنبل، ج ۱، ص ۲۵، ح ۲۵.

۲- مسند احمدبن حنبل، ج ۱، ص ۲۵، ح ۲۵، این مطلب را ابن اثیر، در کتاب الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۶، در ماجرای «سقیفه» سال ۱۱ هجری آورده است.

ص: ۹۲

سنت هم، چنین اجتهادهایی را حمل بر صحّت می کنند، تا موضوع معذور بودن مجتهد روشن شده باشد؛ زیرا در نظر برادران اهل سنت، ابوسفیان را، جز از راه اجتهاد و استنباط نمی توان از خلافی که مرتکب شده، تبرئه نمود.

سیده زنان عالم

به یقین، داستان سیده زنان عالم و پاره تن خاتم پیامبران (ص) و آنچه بین ایشان و ابوبکر گذشته است را شنیده اید که موجب شد تا هنگام وفات، از ابوبکر دوری کند، تا اینکه سرانجام علی (ع) او را شبانه دفن نمود و جز تعدادی از پیروان خود، به هیچ کس اجازه نداد که در نماز بر فاطمه (علیهاالسلام) و دفن او شرکت کنند.

این مطلب از جمله مطالب مسلّم تاریخی است که بخاری، (۱)مسلم، (۲)احمدبن حنبل (۳)و ابن قتیبه در کتاب الامامه و السیاسه (۴)و علامه معتزلی در شرح نهج البلاغه (۵)و همچنین مورخان معتبر دیگر نیز آن را بیان کرده اند.

حضرت فاطمه (علیهاالسلام) دو خطبه ایراد کرده اند که گویی از زبان پیامبر (ص) گفته شده است. یکی از خطبه ها راجع به «میراث» و دیگری درباره «خلافت» است. هر دو خطبه را احمدبن عبدالعزیز جوهری در کتاب خود و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه اش (۶)آورده اند، در کتاب های بلاغات النساء (۷)و احتجاج طبرسی و

۱- صحیح بخاری، ج ۳، کتاب غزوه خیبر و فرائض، ص ۳۶ و ۱۰۵.

۲- صحیح مسلم، ج ۴، کتاب الجهاد، باب ۱۶، ص ۳۰، ح ۵۲.

۳- مسند احمدبن حنبل، ج ۱، ص ۲۵، ح ۲۵.

۴- الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۴ و ۱۳.

۵- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۸.

۶- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۶ تا ۲۲۰.

۷- احمدبن ابی طاهر متوفی (۲۸۰ هجری) بلاغات النساء، صص ۲۳- ۳۳.

ص: ۹۳

بحارالانوار (۱)مجلسی و کتاب های شیعه و سنی نیز، این روایت آمده است. بر این اساس، به ناچار باید مجتهدان و اهل تأویل را، معذور دانست! (۲)

ماجرای خالدبن ولید

ابوسلیمان خالدبن ولید مخزومی، مالک بن نویره را به شهادت رسانید و با همسر او، ام تمیم، دختر «منهال» که زن زیبایی بود، هم بستر شد. سپس به مدینه بازگشت، در حالی که به نشانه پیروزی چند چوبه تیر به عمامه خود آویزان کرده بود! عمر با دیدن آن منظره و اطلاع از عمل خالد، به او پرخاش کرد و تیرها را از عمامه او کند و شکست و به دور پرتاب کرد و گفت: «مرد مسلمان را کشته ای و با همسر وی عمل منافی عفت انجام داده ای و خود را پیروز می دانی؟ (۳)به خدا تو را سنگسار می کنم» . پس به ابوبکر گفت: «خالد عمل زنا مرتکب شده، او را سنگسار کنید» . اما ابوبکر در جواب گفت: «خالد اجتهاد کرده و خطا نموده و او معذور است!» .

اما عمر برای اجرای حکم خداوند، اصرار کرد و خواستار رجم خالد شد!

ابوبکر جواب داد: «نمی توانم شمشیری را که خدا غلاف کرده، بیرون بکشم و خالد را به قتل برسانم!» .

سپس خون بهای مالک را از بیت المال پرداخت کردند و افراد قبیله و بستگان او را، که اسیر کرده بودند، آزاد نمودند!

این یک قضیه واقعی و ثابتی است که وقوع اصل آن را کسی از سوی خالد، انکار نکرده و مورخانی همچون: ابن جریر طبری در تاریخ خود، ابن اثیر در کامل،

۱- بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۲۱۵.

۲- الشافی، فی الامامه، ج ۴، ص ۷۶۶۹؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۹۲.

۳- ابن اثیر، کامل؛ ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۱۵، شماره ۷۶۹.

ص: ۹۴

وثیمه بن موسی و واقدی هر کدام در کتاب های خود، (۱)سیف بن عمر در کتاب رده الفتوح و زبیر بن بکار در موفقیات و ثابت بن قاسم در کتاب دلائل و ابن حجر عسقلانی در الاصابه (۲)و ابن شحنه در روضه المناظر و ابو الفداء در مختصر و بسیاری از مورخان متقدم و متأخر این مطلب را ذکر کرده اند، (۳)و جملگی آنها عذرخواهی ابوبکر برای خالد - که او در اجتهاد و استنباط خطا کرده - را ثبت نموده اند!

خطای دیگری از خالد

خالد از سوی رسول خدا (ص) مأموریت یافت تا قبیلهٔ بنی خزیمه را بدون قتل و خونریزی به دین اسلام دعوت کند، اما چون بنی خزیمه در زمان جاهلیت، عموی او فاکه بن مغیره را کشته بودند، خالد از آنها کینه به دل داشت. به همین دلیل، تصمیم گرفت نقشه ای بکشد تا آن قبیله چاره ای جز تسلیم نداشته باشند و سلاح خود را به زمین گذارند. بدین ترتیب با یک حمله ناگهانی به آنها یورش کرد و دست تعداد زیادی را بست و آنها را به قتل رسانید! وقتی خبر به رسول خدا (ص) رسید، دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و دو مرتبه گفت: «خدایا! من از این عمل خالد بیزارم» . (۴)

آنگاه رسول خدا (ص) ، علی (ع) را با مال فراوانی فرستاد تا طبق حکم الهی،

۱- وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۱۵، شماره ۷۶۹.

۲- الاصابه، ج ۵، ص ۵۶۱- ۵۶۰، شماره ۷۷۱۲.

۳- تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۰.

۴- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۶۰ - ۳۵۷؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۸۰-۲۷۶، حوادث سال ۱۱ هجری.

ص: ۹۵

خون بها و خسارت های جانی و مالی آنها را جبران کند. علی (ع) نیز، آنها را راضی کرد و حتی مقداری مال هم زیاد آمد که از باب احتیاط و از جانب رسول خدا (ص) آن را بین آنها تقسیم نمود و به حضور پیامبر (ص) بازگشت و عملکرد خود را گزارش داد و آن حضرت نیز، از او ستایش نمود. (۱)

به هر حال، وقتی ابوبکر اولین کسی باشد که خطای تأویل گران را عفو و معذور بداند، دیگر کدام مسلمان است که عمل ابوبکر را قبول داشته باشد و دیگر مسلمانان را در خطای خود، معذور نداند!

در گذشته بسیاری از مجتهدان به خاطر صلاح و مصلحتی که برای مسلمانان تشخیص می دادند، مسائل اسلامی را با سلیقه شخصی خود تأویل و تفسیر می کردند و مسلمانان هم به پیروی از آنها، نه تنها اجتهاد آنها را می پذیرفتند، بلکه تمام احکام دینی خود را نیز، از آنها دریافت می کردند؛ زیرا مقام اجتهاد و تأویل را، مقدس و مطابق خواسته های مشروع خود می دانستند.

اکنون می پردازیم به نمونه های دیگری از تأویل ها و اجتهادها:

اجتهاد خلیفه دوم

طبق آنچه تاریخ نشان می دهد، مسئله «سه طلاقه شدن زنان» و حکم آن، برخلاف آنچه در عصر پیامبر (ص) و ابوبکر واقع شده، تغییر کرده است.

ابن عباس می گوید:

سه طلاق در یک جلسه، در زمان رسول خدا و عصر خلافت ابوبکر و دو سال خلافت عمر «یک طلاق» محسوب می گردید، اما عمربن خطاب در

۱- این مطلب را تمامی مورخان نقل کرده اند، حتی ابن عبدالبر در کتاب الاستیعاب فی حاشیه الاصابه لابن حجر، ج ۱، ص ۴۰۷، می گوید: «و خبره فی ذلک من صحیح الاثر» .

ص: ۹۶

اواخر خلافت خود گفت: مردم عجله دارند و متحمّل زحمت می شوند و سه طلاق آنان را در یک جلسه سه طلاق حساب می کنم و این کار را انجام داد! (۱)

رشید رضا در تفسیر المنار به عنوان قضاوت علمی پیامبر (ص) می نویسد:

رکانه، همسر خویش را در یک مجلس، سه طلاقه کرده بود و پس از آن شدیداً ناراحت شده بود. بدین جهت به حضور رسول خدا آمد و موضوع را مطرح نمود. حضرت فرمود: همسر خود را چگونه طلاق دادی؟ رکانه گفت: او را سه طلاقه کردم. حضرت فرمود: سه طلاق در یک مجلس واقع شد؟ «رکانه» پاسخ مثبت داد.

حضرت فرمود: سه طلاق در یک مجلس، یک طلاق حساب می شود و اگر مایل باشی می توانی به همسر خود رجوع کرده و پیوند زناشویی را برقرار کنی. (۲)

در بیان دیگری آمده است: «پیغمبر (ص) مطلع شد، مردی همسر خود را در یک جلسه سه طلاقه کرده است. حضرت از این عمل خشمناک شد و فرمود: «

أَتَلْعبُونَ بِکتابِ اللهِ وَ أَنَا بَیْنَ أظهَرِکُم؟ » (۳)؛ «با وجود اینکه، من زنده و در میان شما هستم، با احکام کتاب خدا بازی می کنید؟ !»

سعیدبن مسیب در تفسیر سوره «طلاق» از کشاف و تفاسیر دیگر، نقل می کند که: «اصولاً اصل چنین طلاقی باطل است و یک طلاق هم حساب نمی شود!»

۱- صحیح مسلم، ج ۳، کتاب الطلاق، ص ۲۷۶، باب ۲، ح ۱۵.

۲- تحریر المرأه، ص ۱۷۳؛ المنار، ج ۴، ص ۲۱۰؛ تاریخ بیهقی، ج ۲، ص ۱۹۱.

۳- تحریر المرأه، ص ۱۷۲.

ص: ۹۷

نظریه تفسیری ما

علاوه بر مطالبی که در حدیث تفسیر المنار گذشت و مقتضای «اصل» نیز، هست، خدای متعال هم در قرآن کریم می فرماید: الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ. . . . (۱)

به معنای طلاقی که پس از آن، بار دیگر زن حلال می شود و قابل رجوع است، دو مرتبه است و پس از دو طلاق جداگانه واجب می شود که آنها به طور متعارف و یا آزاد امساك و خودداری کنند. همان گونه که در ادامه آیه آمده است، اگر باز طلاق صورت گیرد، طلاق سوم است و حلیت به وجود نمی آید، تا زن شوهر دیگری انتخاب کند. (۲)

بنابراین اگر مردی به زن خود بگوید تو را سه طلاقه کردم؛ در حالی که پیش از این طلاقی صورت گرفته و یا یک طلاق واقع شده، می تواند به همسر خود رجوع نماید، بدون اینکه با کس دیگری ازدواج کند، تا او را طلاق دهد.

اما ابا حفص در این آیه و سایر ادله، اجتهاد و تأویل کرده (۳)تا افراد عجله کننده را، با این عمل تنبیه و مجازات کرده باشد و همین مطلب هم می تواند برای معذور دانستن مجتهدان کافی باشد.

متعه حج و متعه زنان

برخلاف اصولی که در عصر رسول خدا (ص) در مورد متعه حج و متعه زنان رایج بوده، امروزه، شیوه های دیگری اعمال گردیده است. در ادامه برای روشن شدن مسئله، مباحث زیر را مطرح می کنیم.

۱- بقره: ۲۲۹ و ۲۳۰.

۲- بقره: ۲۲۹ و ۲۳۰.

۳- تفسیر المنار، ج ۴، ص ۲۱۲.

ص: ۹۸

بحث اول: اصل مشروعیت دو متعه

در متعه زنان - که مورد اختلاف شیعه و اهل تسنن است - مرد مسلمان می تواند با زنی که به خاطر حسب و نسب و شیرخوارگی و مدت عده و جهات دیگر، مانع شرعی نداشته باشد، مثلاً زن پدر و خواهرزن نباشد، با مهر معین و مدت مشخّص، ازدواج کند و در این صورت عقد او عقد جامع الشرایط اسلامی خواهد بود.

بدین ترتیب، زن با عبارات «

زَوّجتک » یا «

أنکحتک » و یا «

متّعک نَفسی » با مقدار معینی مهریه، برای یک روز، یا یک ماه، یا یک سال، یا هر مدت معینی که بخواهد، با قصد انشاء مطلب را بیان می کند و مرد هم بدون تأخیر می گوید: «قبول کردم» (قبلت) .

در این عقد نیز، همچون سایر عقدها، می توان وکالت گرفت. به هر حال، با جاری شدن صیغه عقد، زن به همسری مرد درمی آید و مرد نیز، تا پایان مدتی که در عقد معین شده، شوهر زن خواهد بود و با پایان یافتن مدت، زوجیت قطع می گردد؛ مانند طلاق و اجاره.

در این زوجیت، مرد می تواند پیش از پایان یافتن مدت معین، مدّت خود را بدون طلاق، به زن ببخشد.

در این عقد چنان که آمیزش انجام شود و یا زن، به سن یائسگی نرسیده باشد، زن باید عده نگه دارد، که مدت آن نیز، دو دوره قاعده گی است و اگر عادت ماهیانه نمی شود باید چهل و پنج روز عده نگه دارد. اما اگر مرد، مدت را ببخشد و یا اصلًا با وی آمیزش ننماید، زن عده نخواهد داشت.

فرزند به وجود آمده از چنین ازدواجی - چه پسر، چه دختر - همچون سایر فرزندان از آن پدر است، و چون پدر اشرف ابوین است به نام پدر خوانده می شود؛ همان گونه که قرآن می فرماید: ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ (احزاب: ۵) همچنین از پدر خود ارث هم می برند: يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ؛ «خداوند درباره

ص: ۹۹

فرزندانتان به شما سفارش می کند که سهم پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد.» (نساء: ۱۱)

از نظر فرقه امامی که متعه زنان را مباح می دانند، هیچ فرقی بین فرزندانی که از ازدواج موقت و ازدواج دایم به وجود می آید، نیست و حتی نسبت های فامیلی نیز، برای هر دوی آنها یک جور لحاظ می شود، وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ؛ «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در احکامی که خداوند مقرر داشته، از دیگران سزاوارترند.» (انفال: ۷۵)

اما با وجود این، تفاوت هایی نیز بین این دو ازدواج وجود دارد:

اول آنکه در ازدواج موقت، زن و شوهر از یکدیگر ارث نمی برند.

دوم اینکه برای زن حق همخوابگی واجب، وجود ندارد.

سوم آنکه بر مرد حق نفقه ای نیست، و چهارم اینکه مرد می تواند از ریختن نطفه در رحم خودداری نماید. در این مورد، روایت های فراوانی هم وجود دارد.

متعه حج

متعه حج، به این معنا است که زائر حج، پس از انجام عمل عمره و محلّ شدن و قبل از حج، می تواند از محرمات احرام که پیش از این از آنها منع شده بود، تمتّع بجوید و بهره مند شود.

حال به سراغ اصل بحث، یعنی مشروعیت دو متعه، به استناد اجماع کتاب و سنت می رویم:

اجماع، کتاب و سنت

همه اهل توحید معتقدند که در دین اسلام، مشروعیت اجماع ثابت است و نه تنها در آن تردیدی ندارند بلکه در نظر آنها اصل موضوع، از سوی پیامبر (ص) از

ص: ۱۰۰

ضروریات ثابت است. اما هیچ یک از فرق اسلامی، به طور مطلق منکر این مطلب نیستند.

در قرآن کریم، در مورد تشریع متعهٔ حج تنها این آیه آمده است: فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَهِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ؛ «هر کس با ختم عمره، حج را آغاز کند آنچه از قربانی برای او میسّر است.» تا آنجا که می فرماید: ذلِکَ لِمَنْ لَمْ یَکُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ؛ «این برای کسی است که خانواده او نزد مسجدالحرام نباشد.» (بقره: ۱۹۶) ، که البته در مورد این آیه میان مسلمانان اختلاف نظری وجود ندارد.

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ؛ «و زنانی را که متعه [ازدواج موقت] می کنید واجب است مهر آنها را بپردازید.» (نساء: ۲۴) این آیه نیز، تنها آیه ای است که در مورد متعه زنان نازل شده که ابی بن کعب، ابن عباس، (۱)سعیدبن جبیر و سدی و دیگران، آن را این گونه خوانده اند: «

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ اِلی أَجَلٍ مُسَمًّی » .

امام طبری هم، در تفسیر این آیه، همین مطلب را در اوایل جلد پنجم تفسیر کبیر خود ذکر کرده و نیز افرادی همچون ابن مسعود و جماعت زیادی از موثقان امت -که پاسداران احکام هستند - آن را روایت کرده اند.

از دیدگاه اهل سنت نیز، مشروعیت دو متعه به طور متواتر رسیده است، به خصوص از طریق شیعیان و از سوی عترت پاک پیامبر (ص) ، (۲)اما برای اثبات مشروعیت «متعه حج» و استمرار آن، آنچه بخاری و مسلم، درباره «تمتع و اِفراد و قِران» در کتاب حج خود ذکر کرده اند، کفایت می کند و می توان به آن منابع رجوع نمود.

۱- الکشاف، ج ۱، ص ۴۹۸؛ التفسیر الکبیر، ج ۵ (جزء ۱۰) ، ص ۵۴.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، کتاب النکاح، ج ۱۴، ص ۴۴۹ - ۴۳۶، ابواب المتعه، ح ۵ - ۱.

ص: ۱۰۱

بنابراین، متعه حج مورد اجماع است و حتی پس از خلیفه دوم هم، استمرار داشته و کسی آن را نهی نکرده است و در استمرار آن نیز، بحثی نیست. اما در مورد «متعه زنان» ، مسلم و بخاری در صحیح خود بسیاری از سلمه بن اکوع، جابربن عبدالله، عبدالله بن مسعود، ابن عباس و عبدالله اسلمی اصل مشروعیت آن را نقل کرده اند و احمدبن حنبل نیز، این مطلب را به نقل از همه آنها آورده است. مسلم در باب «نکاح متعه» جلد اول کتاب خود از جابر بن عبدالله و سلمه بن أکوع روایت می کند که آنها می گویند: «منادی رسول خدا پیش ما آمد و گفت: رسول خدا اذن فرمود، متعه زنان را انجام دهید» . (۱)

بحث دوم: دوام حلیت و استمرار اباحیت

امامان دوازده گانه از اهل بیت به دوام مشروع بودن و استمرار این مطلب معتقدند و چون از آنچه در بیت وحی رخ داده است آگاه ترند، این مطلب مورد پذیرش پیروان و شیعیانشان قرار گرفته است. اما برای مباح و مشروع بودن آن، همان اجماع و آیه های قرآن کریم کفایت می کند، چنان که مؤذن رسول خدا (ص) هم از جانب آن حضرت موضوع را اعلام نمود. (۲)

از طرف دیگر، نسخ این حکم، از جانب خدا و رسول (ص) ثابت نشده، تا اینکه

۱- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۹۳، باب ۳ کتاب النکاح، ح ۱۳، اما محمود شکری آلوسی در رساله ای، با دروغ و افترا اتهام بزرگی به شیعه وارد آورده که قسمتی از مطالب او در ج ۶، ص ۲۶۹ تفسیر المنار این گونه نقل شده است: «شیعه یک متعه دسته جمعی هم دارد که بر فضیلت آن مطالب فراوانی قایل است و روش آن بدین ترتیب است که چند مرد می توانند، در مدت یک شبانه روز، یک زن را به نوبت در اختیار خود بگیرند و. . . !» . راجع به «تمتع در حج» نیز، رجوع کنید به صحیح مسلم، ج ۳، باب ۱۷ و ۱۸ و ۲۳، کتاب الحج، ص ۶۸-۴۲.

۲- صحیح مسلم، ج ۳، باب نکاح متعه، ص ۶۸ - ۴۲.

ص: ۱۰۲

وحی به اختیار الهی در خانه پیامبر (ص) قطع گردیـده بلکه طبق روایت های صـحیحی که از طریق عترت پاک پیامبر (ص) رسـیده، عدم نسخ آن ثابت شده است. (۱)

با این وجود، محدثان سنّی، سند و مدارکی را نقل کرده اند که در ذیل آمده است:

عطا می گویـد: جابر بن عبدالله، از عمره برگشـته بود، ما به همراه گروهی به دیدن او رفته بودیم، افراد حاضـر از هر دری سـخنی به میـان می آوردنـد، تـا اینکه «مسـئله متعه» مورد سؤال قرار گرفت، او در جواب گفت: من و ابوبکر و عمر در زمـان رسول خـدا متعه انجام دادیم. (۲)

ابن نضره می گوید:

در حضور جابربن عبدالله بودیم. کسـی آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر، در مورد متعه حج و زنان اختلاف داشتند. جابر گفت: ما در زمان پیغمبر (ص) به هر دو متعه عمل کردیم، اما پس از آنکه عمر آن را نهی کرد، خودداری نمودیم. (۳)

* *

جابر بن عبدالله می گوید:

ما در زمان رسول خـدا (ص) و ابوبکر، با یک مشت خرما و آرد، متعه انجام می دادیم، تا اینکه عمر به خاطر مسـئله عمروبن حریث ما را از این کار منع نمود! (۴)

از اینکه جـابر بن عبـدالله در این حـدیث می گویـد: «متعه را در زمـان رسول خـدا بارهـا انجام می دادیم و آن حضـرت مطلع بود و گاهی هم در همان زمان حتی با یک

۱- وسائل الشیعه الی احکام الشریعه، ج ۱۴، ص ۴۴۹ - ۴۳۶، کتاب النکاح، ابواب المتعه.

۲- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۵۵، باب ۱۷، باب نکاح متعه، ح ۱۴۲.

۳- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۵۶، کتاب النکاح، باب فی المتعه بالحجّ و العمره، ح ۱۴۵.

۴- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۹۴، کتاب النکاح، باب نکاح، المتعه، ح ۶.

ص: ۱۰۳

مشت خرما و آرد متعه می کردیم» ، مشخص می شود که پیامبر (ص) از آن وضع مطلع بوده و آن را تأیید کرده است. در نتیجه، این بهترین دلیل بر استمرار و اباحه و مشروعیت متعه است.

جابر می گوید: «متعه می کردیم، بارها چنین می کردیم و پیامبر (ص) نیز، از این کار مطلع بود» ، اگر دقت کنید متوجه می شوید که نه تنها جابر عمل «متعه» را در زمان رسول خدا (ص) و ابوبکر انجام می داده بلکه عموم اصحاب نیز به آن عمل می کردند، و اگر نهی و ناسخی هم از زمان پیامبر (ص) به بعد وجود داشته، هرگز برای آنها جایز نبوده که نهی و ناسخ را برای دیگری پوشیده و مستور دارند، در حالی که آنها پیوسته شب و روز، در سفر و حضر، همراه پیامبر (ص) بودند. پس، آنها چگونه توانسته اند مطلب را آن روز مخفی کرده و پس از آن برای دیگران آشکار کرده باشند؟ در صورتی که جابر می گوید: «تا اینکه عمر به خاطر ماجرای عمرو بن حریث ما را از آن نهی کرد» و معلوم است که این نهی، از جانب خدا و رسول (ص) نبوده بلکه، از سوی عمر آن هم به خاطر حادثه ای بوده است و اینکه جابر می گوید: عمر «ما را» نهی کرد. این، نهی متوجه همه اصحاب است نه شخص معینی. در انتهای مطلب جابر می گوید: «ما دیگر مرتکب آن دو متعه نشدیم» ، مشخص می شود خودداری آنها به دلیل تقیه و ترس از مجازات بوده است!»

بحث سوم: احادیثی که پنداشته اند ناسخ حکم متعه است!

متأخران، پس از زمان خلفای چهارگانه سعی کردند تا با احادیثی ساختگی نظر عمر را اصلاح کنند و حرمت متعه زنان را ثابت نمایند، اما ما در رساله ای به نام النجعه فی احکام المتعه، این احادیث را جرح و تعدیل کردیم و ضعیف بودن این احادیث را - که اگرچه در کتاب های صحاح هم آمده بود - ثابت نمودیم. علاوه بر

ص: ۱۰۴

این، روایت هایی که از طریق امامان معصوم (علیهم السلام) نقل شده اند، در مقام تجزیه و تحلیل، با آن احادیث، منافات و مغایرت آشکار داشت. (۱)

و نیز، آنچه از نص صریحی که جابر بن عبدالله، دال بر نهی و تحریم آورده بود، اضافه بر اینکه، به خاطر واقعه «عمرو بن حریث» (۲)بوده، در این باره، در بحث های بعدی نظریه های: عمران بن حصین، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس و امیر مؤمنان (ع) آورده می شود و خواهید دید که تحریم عمر شرعی نیست و امکان ندارد برای آن، حکم ناسخی وجود داشته باشد که آنها از آن بی خبر بوده باشند و این در حالی است که آنها در کنار رسول خدا (ص) مقام و منزلت والایی داشتند و همواره همراه آن حضرت بودند و پیوسته می کوشیدند که معارف خود را، از وی دریافت کنند!

بنابراین، اگر در مورد حکم سابق، ناسخی وجود داشت، بی تردید، افراد مطلع، آن را اطلاع می دادند، در حالی که این گونه نیست و همه صحابه، معترف اند که ناسخی از جانب خدا و رسول (ص) نیامده است.

علاوه بر این، خود عمر نیز، صراحتاً مأخذ تحریم و نهی خویش را خدا و رسول (ص) ندانسته است.

آیه قرآن چه می گوید؟ !

«آنان که عورت خود را حفظ می کنند، مگر نسبت به همسران خود، یا کنیزانی را که به ملکیت درآورده اند» . (۳)عده ای این آیه را به عنوان ناسخ مطرح کرده و پنداشته اند

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۴۹ - ۴۳۶، کتاب النکاح، ابواب المتعه.

۲- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۹۴، ح ۶.

۳- مؤمنون: ۵- ۶.

ص: ۱۰۵

متعه نه زوجه است و نه ملـک یمین و معتقدنـد اینکه «متعه» ملـک یمین نیست، مسلّم است، امـا در مورد زوجه چون نفقه و ارث و حق هم خوابگی ندارد، (۱)روشن است! در صورتی که جواب این است که «متعه» با عقد شـرعی، همسر شرعی است، اما اینکه حق نفقه و ارث و هم خوابگی ندارد، به دلایل خاصه ای است که عموم های وارده را در احکام زوجات اختصاص داده است، چنان که در گذشته شرح آن آمد.

علاوه بر این، این آیه به اتفـاق نظر علما، در مکه نازل شـده است و نمی توانـد ناسـخ آیه ۲۴ سوره نسـاء که مشـروعیت متعه را در مدینه بعد از هجرت بیان می کند، باشد.

آنها می خواهنـد هر طور شده ثابت کنند که آیه پنجم و شـشم سوره مؤمنون، ناسخ حکم متعه است، چون نه زوجه است و نه ملک یمین؛ اما وقتی به آنها می گوییم که چرا آیه ناسـخ حکم نکاح کنیزانی نباشد که بدون نکاح به ملکیت درمی آیند، در صورتی که برای ناکح، آنها نه زوجات هستند و نه ملک یمین؟ این گونه جواب می دهند که آیه سوره مؤمنون که نکاح کنیزان مذکور را بیان کرده، در مکه نـازل شـده، در حـالی که آیه «کسـانی که نمی تواننـد بـا زنـان آزاد مؤمن، ازدواج کننـد، بـا کنیزان مؤمن، بـا اجازه صاحبان آنها ازدواج نمایند» (۲)، در مدینه نازل شده است. بدین ترتیب، آیه «مکّی» نمی تواند ناسخ آیه «مدنی» باشد، چون واجب است منسوخ، مقـدّم بر ناسـخ باشـد! اما حقیقت این است که «متعه» در مـدینه تشـریع شده و حکم ناسخ آن نمی تواند در مکه نازل شده باشد. به خدا پناه می بریم، از مردمی که تدبر و اندیشه ندارند!

فإنّا لله و إنّا إلیه راجعون . (۳)

۱- الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۱۳۰، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء.

۲- نساء: ۲۵.

۳- بقره: ۱۵۶.

ص: ۱۰۶

بحث چهارم: فقط احادیث عمر

ابی نضره می گوید:

ابن عباس دستور متعه می داد و ابن زبیر از آن جلوگیری می کرد! این مطلب را برای جابر بن عبدالله نقل کردم، وی گفت: اصل حدیث در دست من است، ما در زمان پیغمبر (ص) متعه را انجام می دادیم، اما عمر سرکار آمد و گفت: خداوند برای رسول خدا هر چه را می خواست، حلال می کرد، شما حج و عمره را انجام دهید و از متعه زنان خودداری کنید! از این پس هرگاه مردی را بیاورند که متعه کرده باشد، کار او زنا محسوب می شود و او را سنگسار می کنم. (۱)

این حدیث، گفته ما (تحریم خود عمر) را ثابت می کند چنان که از حدیث جابر نیز، که در بحث دوم گذشت، مطلب به طور صریح به دست می آید.

عمر همواره بالای منبر می گفت:

دو متعه در زمان رسول خدا حلال بود و من آن را منع می کنم و هر کس مرتکب آن شود، او را مجازات می نمایم! متعه حج و متعه زنان! (۲)

قوشچی متکلم و حکیم اشعری مذهب می گوید:

عمر بالای منبر بود و می گفت: سه چیز در زمان رسول خدا (ص) حلال بود و من آنها را نهی و حرام می کنم! و هر کس مرتکب آن شود او را مجازات خواهم کرد! متعه زنان، متعه حج و حی علی خیر العمل. (۳)

در ادامه قوشچی از قول عمر، عذرخواهی و توجیه می کند که وی تأویل و

۱- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۵۶، کتاب النکاح، باب ۱۸، ح ۱۴۵.
۲- فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۵۲، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۲.
۳- شرح تجرید قوشچی، اواخر بحث امامت، ص ۴۰۸.

ص: ۱۰۷

اجتهاد کرده است.

به هر حال در این زمینه روایت های فراوانی وجود دارد که فرصت جمع آوری و ذکر همه آنها نیست.

خوله دختر حکیم سَلمیه می گوید:

بـه مجلس عمر وارد شـدم و گفتـم: ربیعه بن امیه، که از قـبیله صـفوان می باشـد، زنی را به متعه گرفته و از او آبسـتن شـده، عمر در حالی که شدیـداً خشـمناک بود و عبای او به زمین کشـیده می شـد، از خانه خارج شـد و گفت: این متعه کننـده را اگر بر او پیشـی گرفته بودم، سنگسار می کردم! (۱)

به هر حـال، ظـاهر کلاـم عمر این است که خود او در حکم، تصـرف کرده است نه دیگری و خطبه ای هم که بر منبر خوانـده، نص صریحی است در این معنی، زیرا او می گویـد: «دو متعه در زمـان پیغمـبر بود» و کسـی منع آن را از جـانب پیـامبر (ص) ندیـده بود. پس، عمر نهی را به خود نسبت داده و گفته است: «من از آنهـا جلوگیری می کنم» پس اگر نهی و تحریم دیگری وجود داشت، بی شک عمر به آن استناد می کرد!

بحث پنجم: کسانی که تحریم را انکار کرده اند

برخی از کسانی که تحریم (متعه زنان) را انکار کرده اند عبارت اند از:

۱. جابر بن عبدالله انصاری که انکار صریح او را، در مباحث گذشته مطالعه کردیم.

۲. امیر مؤمنان (ع) که فرمود: «اگر عمر از متعه نهی نمی کرد، کسی جز انسانی

۱– امام مالک در کتاب الموطأ، ج ۲، ص ۵۴۲، در باب نکاح متعه ح ۴۲ این مطلب را آورده است.

ص: ۱۰۸

شقی مرتکب زنا نمی شد» . (۱)

۳. ابن عباس نیز، می گوید: «متعه از جانب خداوند، بر امت محمد (ص) رحمتی بود و اگر [عمر] آن را نهی نمی کرد هیچ کس جز افراد شقاوتمند به زنا احتیاج پیدا نمی کردند!» . (۲)

ابن عباس در این باره، و با انکار این موضوع، بحث های مختلفی را عنوان کرده که البته آوردن آن، مطلب را به درازا می کشاند! (۳)

۴. عبدالله بن عمر نیز، این تحریم را انکار نموده و در پاسخ کسی که درباره آن سؤال کرده، گفته است: «به خدا سوگند! از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: قبل از قیامت، سی نفر مسیح و دجال و دروغگو خواهند آمد!» . (۴)

۵. مردی از اهل شام از عبدالله بن عمر درباره «متعه زنان» سؤال کرد، وی در جواب گفت: «حلال است» . آن مرد گفت: «پدر تو از آن نهی کرد» . عبدالله گفت: «آیا می توان گفت پدر من آن را ممنوع کرد، در حالی که پیغمبر (ص) آن را انجام می داد؟ آیا پدر من می تواند سنت را ترک کند و نظر خود را متابعت نماید؟ !» . (۵)

۶. عبدالله بن مسعود می گوید:

با پیغمبر (ص) در حال جنگ بودیم و وسیله ارضای غریزه جنسی برای ما فراهم نبود. به آن حضرت عرض کردیم: می توانیم با خود، کاری کنیم که احتیاج به زنان نداشته باشیم؟ پیغمبر (ص) ما را از این کار نهی کرد. سپس اذن داد که حتی

۱- تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۵، ح ۹۰؛ تهذیب الاحکام شیخ طوسی، ج ۷، ص ۲۵۰، ح ۱۰۸۰؛ الکافی للکلینی، ج ۵، ص ۴۸۸، ابواب المتعه، ح ۲.

۲- التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۵۲.

۳- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۵۶.

۴- احمدبن حنبل، مسند، ص ۹۵.

۵- الجامع الصحیح، ج ۳، ص ۱۸۶؛ نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۸۳.

ص: ۱۰۹

برای این کار، لباس خود را می توانید مهر قرار دهید. سپس این آیه را قرائت کرد: «ای اهل ایمان! چرا طیبات و چیزی را که خدا برای شما حلال کرده، بر خود حرام کرده و از حد، تجاوز می کنید؟ خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد. (۱)

همان طور که می دانید در سخن پیامبر (ص) ، استشهاد به آیه دلیل بر اباحه و مشروعیت متعه و انکار کسی است که آن را حرام کرده است، این روایت را بخاری نیز، در صحیح خود آورده است.

* *

۷. عمران بن حصین می گوید:

خداوند حکم «متعه» را در آیه ای نازل فرمود و نسخ آن را در آیه دیگری بیان نکرده است و پیامبر، ما را به انجام متعه دستور داد و از آن نهی نکرد، اما کسی به نظر خود در این باره چیزی گفت. رازی می گوید: منظور او عمر بود. (۲)

۸. عمران بن حصین همچنین می گوید:

آیه ای از کتاب خدا درباره متعه نازل شد و ما در زمان پیغمبر (ص) به آن عمل می کردیم، و آیه دیگری برای حرمت آن نازل نشده و پیغمبر (ص) از آن نهی به عمل نیاورد، تا اینکه وفات یافت، اما کسی از روی میل خود، در این باره چیزی گفت! (۳)

۹. عمران در جای دیگری می گوید: «آیه ای از کتاب خدا درباره متعه زنان، نازل

۱- مائده: ۸۷؛ صحیح مسلم ج ۳، ص ۱۹۳، کتاب النکاح، باب ۳، ح ۱۱.

۲- التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۵۵، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء.

۳- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۴۲، ح ۴۲۴۶.

ص: ۱۱۰

شده و تا رسول خدا حیات داشت آیه دیگری آن را نسخ و ممنوع نکرد» . (۱)

۱۰. مأمون الرشید در عصر خلافت خود، حلال بودن متعه را اعلام کرد، زمانی «محمدبن منصور» و «ابو العیناء» بر او وارد شدند و او را در حالی که خشمناک بود و مسواک می زد یافتند که زمزمه می کرد: «دو متعه در زمان رسول خدا و ابوبکر حلال بود و من آنها را نهی کردم!» .

در آن حال، محمدبن منصور تصمیم گرفت با وی صحبت کند، اما ابو العیناء گفت: «کسی که درباره عمر این گونه اظهارنظر می کند، ما به او چه بگوییم» . پس صرف نظر کردند!

طولی نکشید که یحیی بن اکثم وارد مجلس شد و مأمون را بیم داد که این دستور، موجب اختلاف و فتنه خواهد شد و از نظر مردم، خلاف بزرگی انجام داده ای که نه قشر خاصی از آن راضی خواهند بود و نه عامه مردم می توانند آن را تحمل کنند، زیرا از نظر آنها بین حلال شدن متعه و عمل منافی عفت فرقی نیست!

بنابراین، مأمون از ترس به وجود آمدن اخلال در نظام حکومت و احساس خطری که برای موقعیت خود داشت از آن تصمیم صرف نظر کرد! (۲)

۱۱. عسکری می گوید:

عمر اولین کسی است که امیرالمؤمنین نامیده شد و اولین کسی است که تاریخ هجری را نوشت و اولین کسی است که بیت المال را دریافت کرد و اولین کسی است که نماز «تراویح» را در ماه رمضان قرار داد و اولین کسی است که شب به

۱- احمدبن حنبل، مسند، ج ۷، ص ۲۱۲، ح ۱۹۹۲۸.

۲- ابن خلکان در وفیات الاعیان، در شرح زندگی «یحیی بن اکثم» این مطلب را روایت کرده است؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۹۹، ح ۷۴۸۹.

ص: ۱۱۱

نگهبانی پرداخت و اولین کسی است که به خاطر ناسزاگویی، مجازات نمود و اولین کسی است که به خاطر می گساری، هشتاد ضربه شلاق، زد و اولین کسی است که متعه را حرام نمود. (۱)

عالمان گذشته و دیگر افراد، با صراحت گفته اند که تحریم متعه، اجتهاد محض و تأویل صرف است و آن را نیز، پذیرفته اند و منظور ما هم در این رساله، ثابت کردن این بود که مجتهدان و تأویل گران مسلمان، معذوراند و اهل نجات خواهند بود!

۱- الاوائل للعسکری، ص ۱۰۳؛ تاریخ الخلفاء للسیوطی، ص ۱۳۷- ۱۳۶.

ص: ۱۱۲

ص: ۱۱۳

فصل نهم شواهد و مصادیق دیگر تأویل

اشاره

در فصل هشتم، نمونه ها و شواهد فراوانی از مصادیق تأویل و اجتهاد در فروع دین را از نظر گذراندیم، اکنون همان مطالب را راجع به شواهد و مصادیق تأویل ها و استنباطهای دیگر ادامه می دهیم:

نماز از خواب بهتر است!

از جمله تأویل های دیگری که در احکام واقع شده، اضافه کردن این جمله «نماز از خواب بهتر است» ، به اذان صبح است. این جمله در زمان رسول خدا (ص) و ابوبکر نبوده و آن را خلیفه دوم به اذان اضافه کرده است و احادیث متواتری که از سوی عترت پاک پیامبر (ص) رسیده، خود، مؤید آن است. (۱)دیگران نیز، همچون امام مالک در باب «اذان نماز» کتاب موطأ آورده و می گوید: «مؤذن نزد عمربن خطاب رفت که برای اذان صبح اذان بگوید، او را خفته دید و گفت: «

اَلصَّلاهُ خَیْرٌ مِنَ النَّوْمِ » ،

۱- وسائل الشیعه، ج ۵، کتاب الصلاه، ابواب الاذان و الاقامه، باب ۲۲، ص ۴۲۸- ۴۲۵.

ص: ۱۱۴

آنگاه عمر به او دستور داد که این جمله را در اذان صبح قرار دهد» . (۱)

علامه زرقانی وقتی در شرح موطا به این حدیث می رسد می گوید: «عمر به مؤذن خود دستور داد، وقتی در اذان رسید به «

حی علی الفلاح » ، بگوید: «

الصلاه خیر من النوم، الصلاه خیر من النوم » . (۲)

ابن شیبه نیز، در حدیث هشام بن عروه آن را نقل کرده است. (۳)

همان طور که می دانید در کیفیت اذانی که از جانب رسول الله (ص) رسیده است (۴)اثری از این جمله نیست!

برای مشروعیت چنین اذانی هم، داستانی را نقل می کنند که شیعه امامی، آن را قبول ندارد و اما داستان از این قرار است که شبی عبدالله بن زید ثعلبه انصاری، خواب دید که شخصی اذان و اقامه به او تعلیم می دهد. قبل از اذان، از خواب بیدار شد و ماجرای خواب خود را برای رسول خدا (ص) بازگو کرد، پیامبر (ص) به او دستور داد چیزی را که در خواب دیده است به بلال بیاموزد. سپس به بلال دستور داد که اول فجر صبح، اذان بگوید و آنها این گونه اذان گفتند و بدین ترتیب اذان تشریع شد. (۵)

با کمی دقت درمی یابیم در اذانی که عبدالله به بلال آموخته، جمله «نماز از خواب بهتر است» نیامده و طبق مدارک فراوانی که وجود دارد، معلوم می شود چنین دستوری نه از جانب خداوند است و نه از سوی رسول خدا (ص) .

۱- الموطأ، ج ۱، ص ۷۲، کتاب الصلاه، ح ۸.
۲- شرح الزرقانی علی الموطأ، ج ۱، ص ۲۱۱.
۳- المصنف لعبد الرزاق، ج ۱، ص ۴۷۴، ح ۱۸۲۹.
۴- ر. ک: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۶۵، باب ۳ «صفت اذان» ، کتاب الصلاه، ح ۶؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۳۰ -.
۵- المصنف لابن شیبه، ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۲۱۵۹؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۱۲، شماره ۱۵۳۹.

ص: ۱۱۵

حذف جمله «حَی عَلی خَیرِ الْعَمَلِ»

آنها می خواستند مردم را به جهاد علاقه مند کنند، در حالی که «

حی علی خیر العمل » ، نماز را بهترین عمل معرفی می کرد و این معنی، با شوق داشتن به جهاد در راه خدا منافات داشت، به همین دلیل، این جمله را از اذان و اقامه حذف کردند! (۱)

آنها گمان می کردند حذف این جمله از اذان و اقامه، جهاد را تثبیت می کند، در صورتی که نماز خواندن هم به انسان آرامش می دهد و هم پاداش فراوانی به همراه دارد و همین امر موجب می شود که مردم، از جهاد که خطرها و مشکل های بسیاری در پی دارد، منصرف شوند و به نماز خواندن قناعت کنند!

هدف آنهایی که در رأس حکومت بودند (عمر بن خطاب) ، کشورگشایی و توسعه جغرافیایی بود و در این راستا جز تشویق بیش از اندازه مردم به جهاد راه دیگری نداشتند و به همین دلیل «جهاد» را بهترین عمل برای روز قیامت معرفی می کردند و با حذف جمله: «

حی علی خیر العمل » ، آن را یک مصلحت متعبدانه می دانستند، بی آنکه از جانب شارع مقدس، دلیلی بر آن وجود داشته باشد.

بر همین اساس بود که عمر بر بالای منبر می گفت:

سه چیز در زمان رسول خدا مباح بود و من آنها را نهی و حرام می کنم و هر کس آنها را مرتکب شود، مجازات می نمایم، آنها متعه زنان، متعه حج و حی علی خیر العمل است! (۲)

این مطلب را قوشچی (از امامان متکلم اشاعره) در مباحث امامت «شرح تجرید»

۱- عبدالله بن زید، الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۱۳، شماره ۱۵۳۹.

۲- شرح تجرید العقائد للقوشچی، ص ۴۰۸.

ص: ۱۱۶

خود، نقل می کند و بابت این اجتهاد، از جانب عمر، عذرخواهی می نماید!

از آن زمان به بعد، همه مسلمانان از این روش پیروی کردند، جز اهل بیت پیامبر (ص) و پیروان شان که نه تنها «

حی علی خیر العمل » را شعار خود قرار دادند، بلکه این اصل، از جمله مسائل ضروری مذهب آنها به حساب می آمد، تا جایی که وقتی شهید فخ حسین بن علی بن الحسن بن حسن بن علی (ع) در روزگار هادی (۱)خلیفه عباسی در مدینه قیام کرد، به مؤذن دستور داد در اذان، دو مرتبه این جمله گفته شود. (۲)

امام زین العابدین (ع) و عبدالله بن عمر نیز، پس از «

حی علی الفلاح » ، «

حی علی خیر العمل » را در اذان می گفتند. (۳)

اما طبق روایت های متواتر و متعددی که در کتاب معروف وسائل الشیعه الی احکام الشریعه آمده است، مطلب ثابت و بدیهی است. (۴)

نماز تراویح

مقصود از تراویح، نمازهای مستحبی است که در ماه رمضان به جماعت خوانده می شود.

علت نام گذاری این نماز به تراویح این است که آنها پس از خواندن هر چهار رکعت، اندکی استراحت را لازم می دانند. اما شیعه به همان شیوه ای که در زمان رسول خدا (ص) عملی می گشت، آن را به عنوان نافله رمضان و به صورت فرادا

۱- گمراه کننده مردم را هادی می گفتند، چنان که نابینا را بصیر می نامند.

۲- مقاتل الطالبیین، در شرح زندگی شهید فخ، ص ۲۹۷.

۳- السیره الحلبیّه، ج ۲، ص ۳۰۵.

۴- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۲۵، باب ۲۲ من ابواب الاذان و الاقامه.

ص: ۱۱۷

می خوانـد. این نمـاز، در زمـان رسـول خـدا (ص) و ابوبکر وجود نـداشت و خلیفه دوم در سـال ۱۴ هجری آن را به صـورت نمـاز جماعت وضع کرد. (۱)

ابن عبدالبرّ، در کتاب استیعاب می نویسد: «عمر کسی است که ماه رمضان را با خواندن نماز اشفاع (تراویح) نورانی ساخت» . (۲)

محمد بن شحنه می گوید:

عمر اولین کسـی است که فروختن کنیزان فرزنددار را نهی کرد و مردم را به نماز میت با چهار تکبیر دسـتور داد و اولین کسی است که مردم را به نماز تراویح به صورت جماعت فرا خواند. (۳)

محمدبن سعد نیز می گوید:

عمر اولین کسـی است که نـافله ماه رمضان را، به عنوان تراویـح و به صورت جماعت قرار داد و در ماه رمضان سال ۱۴ هجری، این مطلب را به شهرها اعلام کرد و در مدینه، یک پیش نماز برای مردان و یک پیش نماز برای بانوان قرار داد. (۴)

عسـکری در این باره می نویسـد: «اولین کسـی که امیرالمؤمنین نامیـده شـد، عمر بود» و می گویـد: «اولین کسـی که نافله رمضان را تراویح قرار داد و متعه را حرام کرد و نماز میت را با چهار تکبیر دانست عمر بود» . (۵)

بخاری می نویسد: «رسول خدا فرمود: هر کس در ماه رمضان از روی ایمان به

۱- الاوائل، ص ۱۰۵؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۷- ۱۳۶.

۲- الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۴۵، ح ۱۸۷۸.

۳- روضه المناظر، ج ۱۱، ص ۱۲۲.

۴- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۸۱.

۵- تاریخ الخلفاء للسیوطی، ص ۱۳۷- ۱۳۶.

ص: ۱۱۸

خدا نماز گزارد، خداوند گناهان گذشته او را می آمرزد» ، سپس ادامه می دهد: «تا رسول خدا (ص) وفات کرد و حتی زمان خلافت ابوبکر و اوایل خلافت عمر، این شیوه ادامه داشت» . (۱)

مسلم نیز می نویسد:

رسول خدا پیوسته مردم را به نافله ماه رمضان تشویق می کرد، بدون اینکه آنان را به این کار مجبور نماید، و می فرمود: هر کس در ماه رمضان، برای خدا و از روی ایمان نماز نافله بخواند، خداوند گناهان گذشته او را می بخشد و این شیوه تا زمان حیات رسول خدا و عصر خلافت ابوبکر و اوایل خلافت عمر، همچنان ادامه داشت. (۲)

عبدالرحمن بن عبدالقاری می گوید:

یک شب، ماه رمضان با عمر به مسجد رفتیم، دیدیم مردم متفرق و فرادا نماز می خوانند. عمر گفت: من فکر می کنم اگر همه به صورت جماعت نماز را بخوانند بهتر باشد. سپس دستور داد که ابی بن کعب امامت جماعت را به عهده گیرد و شب دیگری که با عمر به مسجد رفتیم، مشاهده کردیم نماز نافله را به جماعت می خوانند. عمر گفت: چه بدعت خوبی گذاشتیم! (۳)

قسطلانی و نویسنده کتاب تحفه الباری وقتی می خواهند کلام عمر (

نعمت البدعه هذه) را توجیه کنند می نویسند:

عمر بدین خاطر موضوع را بدعت نامیده که رسول خدا نافله را به جماعت قرار

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۰۷، ح ۱۹۰۵.

۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۹۱، ح ۱۷۴.

۳- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۰۷، ح ۱۹۰۶.

ص: ۱۱۹

نداد، در زمان ابوبکر و حتی اوایل خلافت عمر، نماز نافله هر شب به این ترتیب خوانده نمی شد! (۱)

کتاب تحفه الباری نیز، همین مطلب را نقل کرده است و هیچ یک از مسلمانان در آن اختلاف نظر ندارند و همین دلیل، برای معذور بودن تأویل گران کافی است.

زکات

از جمله آیه هایی که مورد تأویل و اجتهاد واقع شده آیه زکات و سهم «مؤلّفه قلوبهم» است که با توجه به نص صریح قرآن و سنت بر ثبوت آن، آن را ساقط کرده اند و معلوم می شود که مسئله «مؤلّفه قلوبهم» از ضروریات اسلام است. همه مسلمانان اتفاق نظر دارند که رسول خدا (ص) تا زمان حیات خود، حق آنها را می پرداخت و به کسی هم دستور نمی داد تا حق آنها را قطع کند. (۲)

صاحب کتاب جوهره النّیره - که مختصر کتاب القدوری در فقه حنفی است - می نویسد:

پس از وفات پیامبر (ص) مؤلّفه قلوبهم، نزد ابوبکر (رضی الله عنه) آمدند که حق آنان را امضا کند. ابوبکر امضا کرد و بعد، نزد عمر رفتند که آن نوشته را امضا کند. عمر نوشته را پاره کرد و گفت: به این کارها احتیاج نیست، اسلام دارای عزت و قدرت است و از آنان بی نیاز است، اگر مسلمان شدند چه بهتر و گرنه، با شمشیر با آنان برخورد خواهیم کرد!

آنگاه آنان نزد ابوبکر برگشتند و گفتند: تو خلیفه هستی یا عمر؟ ابوبکر گفت: اگر خدا بخواهد عمر و عملی را که عمر انجام داده بود، امضا کرد و از آن روز

۱- ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری، ج ۳، ص ۴۲۶.

۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۴۳۵-۴۳۰، باب ۴۶.

ص: ۱۲۰

حق مؤلّفه قلوبهم قطع شد، به طوری که ذمه مسلمانان در مورد پرداخت حق مؤلّفه قلوبهم بری نشد و این واجب، بر عهده آنان باقی ماند. (۱)

ماجرای دیگری شبیه همین داستان در مورد قطعه زمینی است که میان ابوبکر و عمر اختلاف ایجاد کرد؛ ابوبکر گفت: «من به عمر گفتم: تو برای خلافت نیرومندتری و تو مرا وادار کردی که خلافت را بپذیرم» . (۲)

خمس

در قرآن کریم آمده است:

بدانید آنچه بهره به دست آورید، یک پنجم از آن خدا، رسول، خویشاوندان [پیغمبر (ص)] یتیمان، مساکین و در راه سفر مانده هاست، اگر به خدا و بر آنچه بر بنده خود [محمد] در روز فرقان [جنگ بدر] نازل فرموده، ایمان دارید و خداوند بر هر چیز تواناست. (۳)

امام مالک می گوید:

خمس به طور دربست، باید در اختیار حاکم و سلطان قرار گیرد، تا وی هر طور صلاح می داند، مصرف کند و احدی هم حق مطالبه و مؤاخذه او را ندارد! (۴)

امام ابوحنیفه نیز، در این باره می گوید:

خمس سه قسمت تقسیم می شود، یک سهم برای عموم یتیمان مسلمان، یک

۱- الجوهره النیره، ج ۱، ص ۱۲۸.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۹- ۵۸.

۳- انفال: ۴۱.

۴- الموطّأ، ج ۲، ص ۴۵۶، ذیل حدیث ۲۰، از کتاب الجهاد.

ص: ۱۲۱

سهم برای عموم مساکین آنها و یک سهم نیز، متعلق به عموم در راه سفر ماندگان خواهد بود.

در نظر ابوحنیفه، بین خویشاوندان پیامبر (ص) و دیگران فرقی وجود ندارد. (۱)

همان طور که می دانید «ذی القربی» از خمس حق مشخصی دارند و سنت پاک پیامبر (ص) هم برای آنها سهمی قرار داده که بدون پرداخت آن، خمس دهنده بری الذمه نمی گردد. نیز همه اهل قبله، از هر فرقه و مذهبی که باشند می دانند رسول خدا (ص) ، سهمی از خمس را خود برمی داشت، و سهمی را مخصوص قوم و خویشان خود قرار می داد و تا مادامی هم که حیات داشت در آن حکم تغییری رخ نداد. اما وقتی ابوبکر عهده دار پست خلافت گردید، سهم پیامبر (ص) و سهم ذی القربی از بنی هاشم را قطع نمود، چنان که در تفسیر کشاف و دیگران، این مطلب را در ذیل آیه «خمس» آورده اند. (۲)

در شرح ماجرای «غزوه خیبر» آمده است:

فاطمه (علیهاالسلام) کسی را نزد ابوبکر فرستاد و میراث خود از پیغمبر (ص) و فدک و مابقی خمس درآمد خیبر را درخواست نمود و ابوبکر از اینکه چیزی پرداخت نماید، خودداری کرد. فاطمه هم بدین مناسبت قهر کرد و در مدت شش ماهی که پس از وفات پیامبر زنده بود، با ابوبکر هیچ گونه تکلمی نکرد تا اینکه وفات یافت و همسر او علی (ع) وی را شبانه غسل داد و ابوبکر را اطلاع نداد و خود بر دختر پیامبر (ص) نماز خواند و او را به خاک سپرد. (۳)

۱- المبسوط للسرخسی، ج ۳، ص ۱۸-۱۷؛ تفسیر الطبری، ج ۶، ص ۲۵۳، ح ۱۶۱۳۸.

۲- الکشاف، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹، ح ۳۹۹۸؛ صحیح مسلم ج ۴، ص ۳۰، باب ۶، کتاب الجهاد، ح ۵۲. در ذیل حدیث نبوی «لا نورث، ما ترکناه فهو صدقه» .

ص: ۱۲۲

یزید بن هرمز می گوید:

نجده بن عامر حروری خارجی، نامه ای به ابن عباس نوشته بود و من مشاهده کردم ابن عباس می گفت: به خدا سوگند اگر ناراحت نمی شد، جواب او را نمی دادم، زیرا یزیدبن هرمز، از سهم «ذی القربی» که در قرآن امده است، سؤال کرده بود، آنها کیستند؟

ابن عباس نوشت: ذی القربی و خویشاوندان پیغمبر (ص) ما هستیم که این قوم از پرداخت حق ما خودداری کردند! (۱)

این مطلب را امام احمدبن حنبل از ابن عباس، در مسندخود ذکر نموده و دیگر محدثان صحیح آن را آورده اند و مذهب اهل بیت (علیهم السلام) که به شکل متواتر رسیده، همین است. (۲)

نماز میّت

تأویل دیگر اهل سنت، نحوه خواندن نماز میت است، اهل سنت نماز میت را با چهار تکبیر می خوانند، و فقه مذاهب چهارگانه و سیره آنها دلیل مطلب است. همان گونه که بسیاری از محدثان نقل کرده اند اولین کسی که مردم را به این شیوه دعوت کرد عمربن خطاب بود.

سیوطی در کتاب تاریخ الخلفاء، (۳)آنجا که اولیات عمر را بیان می کند این مطلب را آورده است. ابن شحنه نیز، در کتاب تاریخ خود، روضهالمناظر ضمن تعریف

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۹۲، باب ۴۸، کتاب الجهاد، ح ۱۴۰.
۲- احمدبن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۶۳۱، ح ۲۶۸۵؛ کافی، ج ۱، ص ۵۳۸ و ۵۳۹، باب الفیء و الانفال؛ فقیه، ج ۲، ص ۴۲، ح ۱۶۵۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۲۶.
۳- احمدبن حنبل، مسند، ج ۷، ص ۸۲، ح ۱۹۳۱۹؛ تاریخ الخلفاء للسیوطی، ص ۱۳۷.

ص: ۱۲۳

قصه وفات عمر که در سال ۲۳ هجری رخ داد، این مطلب را آورده است، (۱)دیگران هم، مطلب را روایت کرده اند.

اما از جمله اسنادی که تأویل و اجتهاد اهل سنت را در این موضوع ثابت می کند، روایت احمدبن حنبل است که در حدیث زید بن ارقم در مسند از عبدالاعلی آمده است. او می گوید:

پشت سر زید بن ارقم بر جنازه ای نماز خواندم و او پنج تکبیر گفت که عبدالرحمن ابی لیلی حرکت کرد و دست او را گرفت و گفت: مگر فراموش کردی که پنج تکبیر گفتی؟ زید گفت: نه، من عقب سر دوستم، ابوالقاسم (ص) نماز خواندم و آن حضرت پنج تکبیر گفت و این روش را من هرگز ترک نمی کنم. (۲)

برای میت می توان گریه کرد؟ !

تأویل و استنباط دیگری که واقع شده، این است که «خلیفه دوم» ، گریه بر میت را حرام نموده است!

سعید بن مسیب می گوید:

وقتی ابوبکر وفات نمود، عایشه برای وی، مجلس عزا و نوحه به پا کرد، اما عمر آمد و از مجلس گریه و عزاداری جلوگیری کرد و عایشه و دیگران، زیر بار نرفتند و با دیگران به گریه ادامه دادند. عمر به هشام بن ولید گفت: داخل خانه شو و دختر ابی قحافه را نزد من بیاور، هشام خواست وارد شود که عایشه نگذاشت.

۱- ابن اثیر، کامل، ج ۱۱، ص ۱۲.

۲- احمدبن حنبل، مسند، ج ۷، ص ۸۰، ح ۱۹۳۱۹.

ص: ۱۲۴

عمر گفت: من اذن دادم، وارد شو. آن وقت هشام داخل خانه شد و ام فروه خواهر ابوبکر را، نزد عمر آورد و عمر با شلاق ام فروه را مورد ضرب و تأدیب قرار داد. آنگاه سایر نوحه کنندگان و عزاداران که این منظره را دیدند پراکنده شدند. (۱)

ابن عباس می گوید:

چون رقیه دختر رسول الله فوت نمود، زنان برای او گریه و عزاداری به راه انداختند. عمر آنان را با شلاق مورد ضرب قرار داد. پیغمبر (ص) فرمود: آنان را آزاد بگذار تا گریه کنند، آنگاه رسول خدا، خود کنار قبر نشست و برای دختر خود گریه کرد و نیز، فاطمه (علیهاالسلام) کنار پدر قرار گرفت و برای خواهر خود گریه کردند و سپس پیغمبر (ص) به دلداری فاطمه پرداخت و با لباس خود، اشک چشم او را پاک می نمود. (۲)

احمدبن حنبل می گوید:

جنازه ای را از کنار رسول خدا عبور می دادند، که بازماندگان وی برای او گریه می کردند، عمر آنان را مورد نهی و حمله قرار داد. پیغمبر (ص) فرمود: آنها را به حال خود واگذار تا گریه کنند، زیرا برای مصیبت دل می سوزد و چشم هم اشک می ریزد. (۳)

احمدبن حنبل در جای دیگری می نویسد:

در حالی که پیامبر اکرم (ص) از جنگ احد برمی گشت، بانوانی را مشاهده کرد که بر همسران شهید خود گریه می کردند؛ اما حمزه عموی آن حضرت گریه

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۲۷، حوادث سال ۱۳ هجری، داستان وفات ابوبکر.

۲- احمدبن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۷۱۷ و ۷۱۸، ح ۳۱۰۳.

۳- احمدبن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۲۳۰، ح ۸۴۰۹.

ص: ۱۲۵

کن و سوگوار نداشت، پیغمبر (ص) به خانه وارد شد و اندکی خوابید و آنگاه که بیدار شد، مشاهده کرد که عده ای از بانوان برای حمزه نیز گریه می کنند. حضرت فرمود: آنان اگرچه گریه می کنند، اما مناسب است که برای حمزه گریه کنند. (۱)

این حدیث بین مسلمانان آن قدر شایع است که ابن جویر، ابن اثیر و صاحب عقد الفرید و همه اهل اخبار و سیره نویسان، آن را نقل کرده اند. (۲)

واقدی در این باره می گوید:

پس از این بیان پیغمبر (ص) تا امروز هیچ یک از بانوان «انصار» بر میت خود گریه نمی کرد، مگر اینکه نخست برای مصیبت حمزه گریه می کرد، چه اینکه پیغمبر (ص) فرموده بود: حمزه گریه کن ندارد. (۳)

ابن عبدالبرّ می نویسد:

وقتی رسول خدا کنار جنازه جعفربن ابی طالب آمد، همسر وی اسماء بنت عمیس مشغول عزاداری بود، فاطمه (علیهاالسلام) هم وارد شد و در حالی که گریه می کرد، می گفت: واعماه! پیغمبر (ص) فرمود: برای مثل جعفر، حتماً باید گریه کنندگان گریه کنند. (۴)

* *

بخاری می گوید: «پیامبر برای زید و جعفر گریه می کرد» .

و بنابر عبارت استیعاب می فرمود:

۱- احمدبن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۲۷۸، ح ۴۹۸.

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۳۲، حوادث سال سوم هجرت؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۶۳.

۳- الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۵۴۳ در شرح حال حمزه.

۴- الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۵۴۳، ترجمه جعفر.

ص: ۱۲۶

ای برادرانم، ای یارانم، ای هم سخنانم! چنان که رسول خدا بر فرزند خود ابراهیم هم گریه کرد و آنگاه هم که عبدالرحمن بن عوف این عمل پیغمبر (ص) را مورد اعتراض قرار داد که ای رسول خدا شما چرا؟ آن حضرت فرمود: ای پسر عوف! اشک ریختن از روی رحمت است، و به بیان دیگر فرمود: چشم اشک می ریزد، و دل از روی عطوفت می سوزد و ما چیزی را که خلاف رضایت خداوند باشد نمی گوییم، چنان که از فراق و دوری ابراهیم هم، غمناک و ناراحت هستیم. (۱)

همه مسلمانان از گریه رسول خدا (ص) بر حمزه آگاه اند تا جایی که ابن عبدالبر در استیعاب می نویسد: «وقتی رسول خدا دید حمزه شهید شده، گریه کرد و آنگاه که متوجه شد او را مثله کرده اند ناله زد!» (۲)

واقدی می گوید:

رسول خدا در روز جنگ احد، وقتی مشاهده کرد «صفیه» برای حمزه گریه می کند، او نیز، اشک ریخت و با «صفیه» هم ناله شد و فاطمه هم با گریستن آن دو به گریه افتاد. (۳)

همچنین رسول خدا (ص) بر مرگ یکی از دخترزاده های خود گریه کرد و سعد به ایشان اعتراض کرد که این چه وضعی است ای رسول خدا! رسول خدا (ص) فرمود:

اشک ریختن رحمتی است که خداوند، منشأ آن را در دل بندگان خود قرار داده است و خداوند به بندگان رحیم و مهربان خود رحم می کند. (۴)

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۳۹، ح ۱۲۴۱؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۴۶، ح ۵۸۴۳ شرح حال زید.

۲- الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۵۴۱.

۳- المغازی، ج ۱، ص ۲۹۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۸۷.

۴- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۴۱، ح ۱۲۲۴؛ صحیح مسلم ج ۲، ص ۳۲۶، ح ۱۱، کتاب الجنائز.

ص: ۱۲۷

در این زمینه، احادیث و روایت های بسیاری وجود دارد که ما به این تعداد بسنده می کنیم.

آیا میت با گریه عزاداران عذاب می شود؟

در کتاب های صحیح مسلم و بخاری با تعابیر گوناگون چنین آمده است: «

اِنَّ المَیِّتَ یُعَذَّبُ بِبُکاءِ اَهْلِه عَلَیْه » ؛ «

بِبَعضِ بُکاءِ اَهْلِه عَلَیْه » ؛ «

بِبُکاءِ الْحَیِّ » ؛ «

یُعَذَّبُ فِی قَبْرِه بِما نیح عَلَیْهِ » و نیز، «

من یُبکَ عَلَیه یُعـذَّب » (۱)که همه این روایت هـا، حـاکی از خطاهایی است که راوی آن را مرتکب شـده و دلیل عقلی و نقلی خطا بودن آن را ثابت می کند.

فاضل نووی در شرح صحیح مسلم ضمن نقل این روایت ها می گوید:

همه این روایات از عمربن خطاب و فرزنـد او عبـدالله، روایت شـده و عایشه، همه آنها را رد کرده و گفته است: آنان دچار نسیان و فراموشـی شـده و به همین جهت به خطا رفته انـد و در جواب آنها بایـد گفت، قرآن می فرمایـد: سـنگینی عمل کسـی را دیگری به عهده نمی گیرد و مسئولیت ندارد. (۲)

ابن عباس نیز، منکر این روایت ها شده و راویان آن را خطاکار شـمرده است. تفصـیل سـخن ابن عباس در دو کتاب صـحیح و شرح آنها آمده است. (۳)

عایشه و عمر نیز، پیوسـته در این مسـئله، اختلاف نظر داشـتند. عایشه تا زنده بود بر سوگ پدر، نوحه سرایی و عزاداری می نمود. به هر حال، تفصیل مسئله را در

۱- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۲۸، ح ۱۶.

۲- شرح صحیح مسلم للنووی، ج ۶، ص ۴۸۲؛ انعام: ۱۶۴.

۳- شـرح صـحیح مسلم للنووی، ج ۶، ص ۲۸۲ - ۲۸۳؛ صـحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۳۱، ح ۲۲ و رجوع، شـرح نهـج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص۷۵.

ص: ۱۲۸

کتابی تحت عنوان الاسالیب البدعیه فی رجحان مآتم الشیعه و در مقدمه کتاب مجالس الفاخره فی مآتم العتره الطاهره نگاشته ایم.

تأویل و اجتهادهای دیگری نیز، وجود دارد که به اختصار آنها را می آوریم:

۱. عمربن خطاب «مقام ابراهیم» ، که به خانه خدا چسبیده بود را عقب برد و در مکان کنونی قرار داد. بسیاری از راویان، این مطلب را نقل کرده اند از جمله، ابن سعد که در طبقات، در شرح حال عمر، می نویسد: «

هُوَ الَّذی اَخَّرَ مَقامَ ابراهیمَ اِلی مَوْضِعِهِ وَ کانَ مُلْصَقاً بِالبَیتِ » . (۱)

۲. عمر در سال ۱۷ هجری نیز مسجدالحرام را از هر طرف توسعه داد اما صاحبان خانه های اطراف بر این کار توافق نداشتند و عمر خانه ها را به اجبار خراب کرد، چنان که ابن اثیر هم نوشته است. آنگاه قیمت خانه ها را از بیت المال به صاحبان آنها پرداخت نمود. (۲)

۳. عمر درباره تعدادی مرد یمنی که میهمان ابی فراش شاعر بودند می نویسد:

میزبان آنها برای آب آوردن رفت و در راه ماری او را گزید و جان خود را از دست داد، دستور داد خون بها و دیه او را میهمانان پرداخت نمایند! (۳)

۴. خلیفه دوم نصر بن حجاج را به خاطر اینکه، زن زیبایی را به خانه آورده بود تا برای او آواز بخواند، به بصره تبعید نمود. (۴)

۵. ضبیع تمیمی را به خاطر اینکه از تفسیر آیه قرآنی سؤال کرده بود، به بصره

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۷۵ چاپ مصر؛ حیات الحیوان دمیری، ج ۱، ص ۲۵۵.

۲- ابن اثیر، کامل، حوادث سال ۱۷ هجری.

۳- الاستیعاب، فصل الکنی، حیوه الحیوان، ماده الحیه.

۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۳۰.

ص: ۱۲۹

تبعید کرد. (۱)

۶. او در مورد میراث جد و برادران خود مسایل و قضایایی دارد که به ناچار به نظر و رأی زید بن ثابت انصاری عمل کرده است. (۲)

تأویل آیه «تجسّس»

هرگاه خلیفه دوم، آیه «تجسس» را به صلاح مملکت و نفع رعیت می دید، آن را تأویل می کرد و شب و روز به بررسی و مطالعه می پرداخت!

غزالی می نویسد:

عمر یک شب که در مدینه مشغول گشت و تفتیش بود، از خانه ای، آوازه خوانی مردی را شنید و از دیوار به داخل خانه وی سر کشید و متوجه شد در کنار آن مرد خمره شرابی وجود دارد و نیز، زنی آنجاست! عمر او را مخاطب قرار داد که ای دشمن خدا! می پنداری که گناه تو از نظر خدا پوشیده است؟

مرد در پاسخ خلیفه گفت: اگر من در خلوت یک گناه کرده ام، تو مرتکب سه گناه آشکار شده ای!

زیرا خدا می فرماید: «در اسرار مخفی دیگران، تجسس نکنید» (۳)و تو اکنون تجسس کرده ای!

خدا می فرماید: «شایسته نیست از دیوار خانه ها درآیید» (۴)و تو مرتکب این

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۱۲۲.

۲- عوارف المعارف، ج ۲، ص ۱۷۳.

۳- حجرات: ۱۲.

۴- بقره: ۱۸۹.

ص: ۱۳۰

خلاف شده ای!

و خـدا می فرماید: «به خانه های دیگران وارد نشوید، تا اینکه اذن بگیرید و انس برقرار کنید» (۱)و تو بدون اذن من، داخل خانه من شده ای، بدون اینکه سلام و اطلاع داده باشی!

عمر گفت: آیا دارای روح خیر و نیکی هستی، تا از تو گـذشت کنم؟ مرد جواب مثبت داد و عمر هم او را رها کرد و از خانه خارج شد. (۲)

علاوه بر اینها، عمر مصـادیق فراوانی تأویـل و اجتهـاد دارد که برای اسـتوار نمـودن پـایه هـای سـیاست و تقـویت نظـام حکومت و مصلحت مملکت از ظواهر ادله، عدول و اعراض نموده است.

او برای تقویت حکومت، مالیـات برای مردم قرار می داد و جزیه خاصـی از اقلیت هـا دریافت می کرد و وصـیت به اجرای شوری به آن ترتیبی که می دانید می نمود! (۳)

همچنین می گفت: اگر سالم بن ابی معقل که غلام ابی حذیفه بود، حیات داشت، او را خلیفه خود قرار می دادم! (۴)در صورتی که برای چنین اشخاصی اجماع و نص و فتوی، بر عدم جواز پیمان امامت وجود دارد. (۵)علاوه بر آن، سالم اهل فارس، یا اصطخر یا از کرمد بود و زن ابوحذیفه که از انصار بود، وی را به بردگی خود گرفته بود.

۱- نور: ۲۷.

۲- احیاء العلوم، ج ۲، ص ۲۱۹؛ و حیات الحیوان، ماده الحیه.

۳- کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۵، حوادث سال ۲۳ هجرت.

۴- احمدبن حنبل، مسند، ص ۱۰.

۵- نووی، الاماره، در شرح صحیح مسلم، ج ۴، ص ۹۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰۸، کتاب الاماره، باب ۵، ح ۲۱.

ص: ۱۳۱

در مرز عبادت و سیاست

آنچه از سیره و شیوه برخی از صحابه به دست می آید این است که آنها نصوص و متون دینی، که بیشتر جنبه معنوی و اخروی داشت را می پذیرفتند و آن را ستایش می کردند، مانند فرمان رسول خدا (ص) در مورد روزه ماه رمضان، در جهت قبله نماز خواندن، بدون توجه به مسایل دیگر و. . . که تنها جنبه معنوی و اخروی داشت و آنها بی چون و چرا از آن استقبال می کردند، اما نسبت به سلسله مسایلی که جنبه سیاسی داشت مانند: ولایت و حکومت، نظام و تنظیم قوانین دولت، تشکیل شئون سیاست مملکت و برنامه ارتش، اطاعت صرف نداشتند و آن را مورد بررسی و اجتهاد و اظهارنظر قرار می دادند و اگر در آن متوجه مسایلی می شدند که موجب عظمت خلافت و تقویت حکومت می شد، حاضر بودند از نصوص و ادله، عدول و اعراض کنند و تأویل و اجتهاد خود را ملاک عمل قرار دهند؟ !

به هر حال، خلفای سه گانه، یکی پس از دیگری، پیمانی را که پیامبر (ص) با برادر، ولی، وارث، و وصی خود امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) بسته بود را نادیده انگاشتند!

در صورتی که هیچ یک از آنها از عهد و پیمان پیامبر (ص) بی خبر نبودند و از آغاز تثبیت تا پایان عمر آن حضرت از تمام نصوص متواتری که درباره علی (ع) بود اطلاع داشتند. (۱)

شاید آنها گمان می کردند که عرب ها در برابر علی (ع) تسلیم نمی شوند و زمامداری او را نمی پذیرند. در حالی که آن حضرت در راه خدا شمشیر زده بود و در راه رسیدن به هدف والای توحید، خون ها ریخته بود، تا بتواند حق را یاری کند و

۱- همه آن نصوص را در کتاب المراجعات الازهریه آورده ایم.

ص: ۱۳۲

امر خدا را، علی رغم مخالفت و کارشکنی دشمنان حاکم سازد.

بنابراین، مردم جز با قهر و غلبه در برابر علی (ع) مطیع نمی شوند، زیرا آنها نسبت به خون هایی که در زمان رسول خدا (ص) ریخته شده بود، تعصب داشتند، علاوه بر آن، پس از رسول خدا (ص) در قوم و قبیله او، جز علی (ع) کس دیگری نبود که مورد خشم و انتقام دشمنان قرار گیرد؛ زیرا او سمبل عشیره و افضل افراد قبیله خود بود، بدین جهت، دشمنان در پی فرصتی بودند تا زحمت های او را به هدر دهند.

قریش و اعراب از شدت عدالت و صلابت علی (ع) نسبت به متجاوزین حدود الهی، سخت بیمناک و از امر به معروف و نهی از منکر و از اجرای عدالت و مساوات علی (ع) همواره گریزان بودند و کسی نمی تواند در پیشگاه او، راه طمع و نفوذی داشته باشد!

زیرا شخص قوی و قدرتمند نزد او، ضعیف و خوار است، تا اینکه حق را از او بگیرد و ضعیف و حقیر نزد او عزیز و قوی خواهد بود، تا اینکه بتواند حق را برای او بستاند. (۱)با این اوصاف عرب ها در برابر چنین شخصیتی چاره ای جز تسلیم نداشتند، در حالی که قرآن کریم می فرماید: «اعراب بادیه نشین در کفر و نفاق سخت تر و خشن تر و به جهل و نادانی، نسبت به احکام و حدودی که خدا بر رسولش نازل فرموده، شایسته ترند!» (۲)

و «بعضی از مردم مدینه هم در نفاق و دورویی مهارت و استقامت دارند، که شما بر نفاق درونی آنان آگاه نیستی و ما، سیرت آنان را می دانیم!» (۳)

۱- نهج البلاغه، دکتر صبحی صالح، خطبه ۳۷، ص ۸۱.

۲- توبه: ۹۷.

۳- توبه: ۱۰۱.

ص: ۱۳۳

و نیز، می فرماید: «در میان آنها دوستان فاسد و اخلال گری بودند که قابل اعتماد و اطمینان نبودند» . (۱)

حضرت علی (ع) از نظر علم و عمل و سوابق و خصایص عالی و پسندیده، در پیشگاه خدا و رسول (ص) دارای چنان مقامی بود که همواره مورد رشک و عداوت دشمنان واقع می شد.

به هر حال، ناکثین و قاسطین و مارقین همواره پیمان ها و نصوص رسول خدا (ص) را درباره علی (ع) نادیده می گیرند.

وَ کانَ ما کانَ مِمّا لَسْتُ أذْکُرُه فَظنَّ خَیْراً وَ لا تَسأل عَنِ الْخَبر (۲)

شد آنچه شد، و من از آن چیزی به یاد نمی آورم، تو نیز گمان خیر داشته باش و از آنچه گذشت سؤال مکن.

قریش و سایر قبایل عرب، به اختلاف و کشمکش علاقه مند بودند و با این خوی زشت، آن چنان دستخوش اهداف و غرایض قومی شده بودند که برای به فراموشی سپردن نص و عهد پیامبر (ص) بر یکدیگر پیشی نیز، می گرفتند.

به همین دلیل، از همان ابتدا، موضوع مهم خلافت را از مجرای منصوص نبوی (ص) خارج کردند و به اختیار و انتخاب گذاشتند، تا هر کسی، حتی اگر لایق احراز چنین پستی هم نباشد، بتواند در انتخابات، شرکت کند.

در صورتی که اگر آنها به نص عمل می کردنـد، علی (ع) را مقـدم می داشـتند و خلافت، از عترت طاهره ای که پیامبر (ص) آن را هم قرین آیه های محکم خدا و اسوه اولی الالباب تا روز قیامت قرار داده بود، خارج نمی گشت و عرب ناچار نمی شد که

۱- آل عمران: ۱۱۸.

۲- شعر از ابن معتزّ، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۴۵.

ص: ۱۳۴

خلافت را به یک خانواده منحصر کند که چشم های همه قبایل به آن دوخته شده و دل ها برای آن در ضربان باشد!

وقد هزلت حتّی بدا من هزالها کلاها و حتّی استامها کل مفلس (۱)

آن شتر، آن قدر لاغر شده بود که کلیه هایش از زیر پوست، نمایان می شد و کار آن به جایی رسیده بود که هر مفلس و بی پولی هم می رسید، از قیمت آن سؤال می کرد!

قریش و اعراب هرگز در برابر نبوت «بنی هاشم» خضوع نکردند، مگر وقتی که قدرت آنها درهم شکست و رمقی از روحیه عناد و ستیزه جویی آنها نماند. با این حال، این گردن کشان چگونه راضی می شوند که نبوت و خلافت در خانواده بنی هاشم جمع شود، در صورتی که «خلیفه دوم» در یک مشاجره ای به ابن عباس گفته بود: «قریش هرگز دوست ندارد که نبوت و خلافت، در خانواده شما جمع شود و آن وقت به مردم تعدی و اجحاف کنید!» (۲)

روزگار تلخ و پرماجرا!

سلف صالح می کوشیدند تا سنت تعبد به نص را انجام دهند و از عواقب نافرجام اختلاف در امت بیم داشتند. در حالی که پیامبر (ص) وفات یافته بود، قدرت منافقان و سرکشی کافران اوج گرفته بود و ارکان دین و دل های مسلمانان سست شده بود و آنها مانند گوسفندان سرگردان بدون چوپان، در چنگال گرگان درنده گرفتار بودند و قبایل دیگر نیز، هر کدام به نوعی آشوب می کردند.

۱- شعر از علی بن احمد، البدایه و النّهایه، ج ۱۲، ص ۸۸، حوادث سال ۴۸۸.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۵۳.

ص: ۱۳۵

سلف صالح نیز، برای حفظ نص، در برابر مخالفت ها همچون کسی که «خار در چشم او و استخوان در گلوی او گیر کرده باشد» (۱)مقاومت می کردند، تا بلکه اسلام باقی بماند.

در چنین شرایط سخت و فرساینده ای، علی (ع) از یک سو، شاهد ناتوانی مسلمانان در مقابل قدرت منافقان بود و از سوی دیگر، «اهل رده» هر کدام به نحوی جنجال به پا می کردند. با وجود این، ایشان با مشکل اختلاف «مهاجر» و «انصار» روبه رو گردید که هر کدام مدعی این بودند که هر قبیله ای باید امیر و رهبر جداگانه ای داشته باشد. در چنین وضعیت بحرانی، حضرت علی (ع) به این نتیجه رسید که اگر برای اقامه حق مسلّم خویش، قیام کند، اساس دین دچار فساد و تباهی می شود. بدین ترتیب، سکوت را بر قیام ترجیح داد و با برگزیدن پاداش معنوی و اخروی، از ریاستی که حق او بود، اما موجب اختلاف امت می گردید، صرف نظر نمود.

آن حضرت در خانه نشست و سکوت اختیار کرد و بیعت نکرد، تا اینکه آنها به اجبار، ایشان را وادار به بیعت کردند. اما اگر آن حضرت، خود اقدام به بیعت می کرد، اتمام حجت صورت نمی گرفت. ازاین رو، با خودداری از بیعت و در نظر گرفتن حفظ دین و حفظ حق خود، برای دیگران نیز، اتمام حجت و بیان دلیل کرد؛ زیرا آن حضرت دارای اصالت رأی، گسترش علم، سعه صدر، شدت زهد و جوان مردی چشمگیری بود، آن چنان که به امور مادی و دنیوی به هیچ وجه دلبسته نبود و بر این اساس، توانست به اوج و عظمت بلندی دست یابد.

۱- اشاره دارد به بیان علی (ع) : «فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی» ؛ نهج البلاغه، دکتر صبحی صالح، خطبه سوم.

ص: ۱۳۶

اما خلیفه اول و پیروان وی، نص در خلافت را، به همان دلایلی که بیان شد و با توجه به روحیه سیاست طلبی که داشتند، تأویل کردند.

اکنون نمونه ای از تأویل های خلیفه اول، که اثبات می کند که اجتهادکننده معذور است را از نظر می گذرانیم:

ماجرای «جیش اُسامه»

این ماجرا در صفر سال (۱۱ هجری) رخ داد. سریه «اسامه بن زید بن حارثه» ، برای جنگ با رومیان آخرین سریه زمان رسول خدا (ص) بود که آن حضرت برای انجام آن سریه اهتمام و ارزش فراوانی قایل بود و اصرار داشت که چهره های معروف مهاجر و انصار، همچون ابوبکر، عمر، ابوعبیده جراح و سعد در آن شرکت داشته باشند. (۱)

پیامبر (ص) اسامه را فراخواند و دستور داد:

تو را فرمانده ارتش قرار دادم. حرکت کن و در همان مکانی که پدر تو شهید شد، کار جنگ با اهل اُبْنَی (۲)را خاتمه بده. در این جنگ باید بکوشی که بر دشمن پیشی گیری. برای این منظور دیده بانان و کارشناسان را مقدم بدار و خود عقب تر از آنها حرکت کن. اگر خداوند پیروزی نصیب تو کرد، آنجا توقف مکن و زود مراجعت کن.

اما روز ۲۸ صفر، بیماری بر آن حضرت غلبه کرد و چون روز ۲۹ فرا رسید و حضرت متوجه شد که سپاه سستی می کند، از خانه خارج شد و ارتش را تشویق

۱- ابن سعد و ابی دحلان، و السیره الحلبیّه، ج ۳، ص ۲۲۷ مطلب را در کتاب خود آورده اند.

۲- ناحیه ای است در سرزمین سوریه، بین عسقلان و ترمله و نزدیک مؤته، جایی که جعفربن ابی طالب (رحمه الله) شهید شد.

ص: ۱۳۷

کرد و پرچم اسامه را خود تنظیم نمود، تا آنها بیشتر تحریک و تشویق شوند. سپس فرمود: به نام خدا، برای جنگ در راه خدا حرکت کنید و با کفار بجنگید. آن گاه فرمود: حرکت کن و در جرف که در یک فرسخی مدینه است، توقف کن تا لشگر به تو برسند و جمع شوند.

پیامبر (ص) بر لزوم این جنگ، بیانات صریحی دارد مانند: «

اسرع السیر لتسبق الاخبار، اغزو صباحاً علی اهل ابنی » و. . . اما افراد این فرامین صریح را نادیده گرفتند و حتی بهانه جویی کردند که اسامه جوان است و همان طور که پیش از این درباره فرماندهی پدر وی زید بن حارثه، طعن و کارشکنی هایی داشتند، در حق فرماندهی زید نیز، همان ها را اعمال کردند.

به هر حال، پیامبر (ص) فرموده بود: «تو را امیر لشکر قرار دادم» . و همه آنها به عینه مشاهده کرده بودند که آن حضرت خود پرچم اسامه را بسته بود، اما باز هم متابعت نکردند، تا اینکه پیامبر (ص) در حالی که در تب شدیدی می سوخت و دستمالی به سر بسته و حوله ای به خود پیچیده بود، خشمناک از خانه خارج شد و به مسجد رفت و بالای منبر قرار گرفت، در حالی که دو روز از عمر وی بیشتر نمانده بود!

آنگاه پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

مردم! شما را چه شده که درباره فرماندهی اسامه سرپیچی می کنید؟ شما قبلاً درباره امارت پدر وی که من انجام داده بودم، طعن و ایراد می کردید! به خدا سوگند هم او شایستگی فرماندهی را داشت و هم فرزند او، با سرعت همراه او حرکت کنید. (۱)

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۵۹.

ص: ۱۳۸

آن حضرت پیوسته دعوت خود را تکرار می کرد و افراد هم، سستی به خرج می دادند و به سوی اردوگاه نمی رفتند!

کم کم بیماری آن حضرت شدت گرفت، بسیاری از افراد با آن حضرت وداع کردند و در جُرف به ارتش پیوستند، و آن حضرت به افراد باقی مانده، پیوسته تأکید و سفارش می کرد که حرکت کنند. اما آنان ده روز مانده به آخر ربیع الاول، برای اردوگاه حرکت کردند و روز دوشنبه ۲۸ ربیع الاول، وقتی اسامه از لشگرگاه خود، به مدینه مراجعت نمود، تا دستور بگیرد و وداع کند، عمر و ابوعبیده نیز با وی به مدینه برگشتند و در همان روز روح آسمانی پیامبر گرامی اسلام (ص) به ملکوت اعلا پیوست. (۱)

خبر وفات پیامبر (ص) به لشکر رسید و آنها به مدینه برگشتند و تصمیم گرفتند که از جنگ منصرف شوند. آنگاه پیش ابوبکر رفتند و طبق اصرار و تأکیدی که پیامبر (ص) بر این رسالت داشت، نظرخواهی کردند. خلیفه اول تلاش کرد که سپاه برای جنگ برگردد. آنگاه نزد عمربن خطاب رفتند تا او سخن انصار را به زبان آورد که باید اسامه از فرماندهی عزل گردد و دیگری به جای وی نصب شود! در حالی که هنوز مدت زیادی نگذشته بود که پیامبر (ص) به اصل سریه و فرماندهی اسامه، اصرار و تأکید داشت تا جایی که با تن تب دار به مسجد آمده بود و سخنرانی نموده بود و اسامه را لایق و شایسته این مأموریت دانسته و فرموده بود: «

وَ اَیْمُ اللهِ ان کان لَخَلِیقاً بِالامارَهِ وَ اِنَّ اِبْنَهُ مِن بَعْدِهِ لَخَلِیقٌ بِهِ » . (۲)

۱- سیره حلبی، سیره ابی دحلان؛ طبقات ابن سعد، اما دلائل ما این است که آن حضرت، ۲۸ صفر وفات یافته است.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۵۹؛ سیره حلبی، سیره ابی دحلان و تاریخ طبری، حوادث سال ۱۱ هجری.

ص: ۱۳۹

اما خلیفه اول، با عزل اسامه مخالفت کرد، چنان که با ترک جنگ مخالفت کرده بود. سپس از روی خشم، ریش عمر را به دست گرفت (۱)و با ناراحتی گفت: «ای پسر خطاب! مادر به عزایت بنشیند، پیغمبر (ص) اسامه را به فرماندهی برگزیده و تو دستور می دهی وی عزل گردد؟ !»

سرانجام لشگر اسامه، با سه هزار نفر که هزار نفر آنها را اسب سواران تشکیل می دادند حرکت کردند و جماعتی که پیامبر (ص) اصرار داشت که حتماً در سپاه شرکت کنند، تخلف نمودند، با وجود اینکه آن حضرت فرموده بود: «

جَهِّزُوا جَیشَ اُسامَهَ لَعَنَ اللهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْه. » (۲)؛ «با سپاه اسامه همراه شوید، خدا لعنت کند کسی را که با او همراه نشود» .

همان طور که می دانید سستی و عدم شرکت آنها در جبهه و لشگر اسامه به این دلیل بود که پایه های حکومت خود را تحکیم نمایند و این کار را لازم تر از اطاعت از نص و دستور پیامبر (ص) می دانستند؛ زیرا اگر در جبهه شرکت می کردند، فرصت احراز مقام خلافت، قبل از وفات رسول الله (ص) از دست می رفت و خواسته پیامبر (ص) نیز، همین بود که مرکز حکومت اسلام از آنها خالی بماند و در آرامش و اطمینان، ولایت و خلافت امیر مؤمنان (ع) استوار گردد و پس از بازگشت آنها در برابر عمل انجام شده قرار گیرند، تا زمینه دشمنی و کارشکنی برایشان کمتر فراهم

۱- سیره حلبی، سیره ابی دحلان و تاریخ طبری، حوادث سال ۱۱ هجری.

۲- اسامه با نیروهای خود جنگ را آغاز کرد، دشمن را سرکوب نمود. خانه های آنها را آتش زد و تعدادی را کشت و عده ای را نیز، به اسارت گرفت و قاتل پدر خود را به قتل رسانید و در آن جنگ هیچ کشته ای نداد. سپس سهم غنیمت را بین سواران و پیادگان تقسیم نمود و سهم خود را برداشت و جنگ با شعار «یا منصور امت» پایان یافت؛ کافی، ج ۵، ص ۴۷؛ بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۱۶۴. جمله «جهزوا جیش اسامه» را شهرستانی در مقدمه چهارم، ملل و نحل، ج ۱، ص ۲۳؛ و ابن ابی الحدید در ج ۶ شرح نهج البلاغه، ص ۵۲؛ کافی، ج ۵، ص ۴۷ و جوهری در السقیفه و دیگران نیز آورده اند.

ص: ۱۴۰

باشد.

پیامبر (ص) به این علت اسامه هیجده ساله را به فرماندهی برگزیده بود (۱)تا شخصی عهده دار این مسئولیت شود که مورد قبول و اطمینان مردم باشد و در آینده، کار او کمتر با مخالفت مواجه شود و حربه آشوب گران برای تضعیف نظام حکومت کمتر مؤثر افتد. اما آنها به موضوع پی بردند و در زمان پیامبر (ص) بنای مخالفت را گذاشتند و با فرماندهی اسامه درافتادند! و از فرمان او تخلف نمودند و در نهایت، تلاش می کردند که او را برکنار کنند.

اما در حقیقت، آنها با این تخلف، مرتکب پنج خطای بزرگ شدند:

۱. با نادیده گرفتن نص و دستور پیامبر (ص) به فرماندهی اسامه اعتراض کردند.

۲. از اردوگاه به مدینه برگشتند، تا اینکه پیامبر (ص) وفات یافت.

۳. برای برهم زدن جنگ، کارشکنی کردند.

۴. برای عزل اسامه از فرماندهی، اقداماتی انجام دادند.

۵. و نیز، با این تخلف، هدف پیامبر (ص) را نقض کردند و مشمول حدیث: «من تخلف عنه. . .» شدند.

مصیبت بزرگ «یوم الخمیس»

از قضایای جانکاه و دردناک تاریخ اسلام، داستان «یوم الخمیس» است. سیره نویسان و راویان و همه محدثان به طرق مختلف این ماجرا را در کتاب های خود ذکر کرده و صحت آن را مورد تأیید قرار داده اند:

بخاری در کتاب صحیح خود، در باب «سخن مریض، از پیش من بروید» از

۱- الاستیعاب، ج ۱، ص ۷۵، شماره ۲۱.

ص: ۱۴۱

عبیدالله بن عبدالله، و او از عبدالله بن عباس روایت می کند که:

وقتی پیغمبر (ص) در حالت احتضار قرار گرفت، در خانه وی افرادی حضور داشتند که از جمله آنان عمربن خطاب بود، در آن حالت پیغمبر (ص) فرمود: بیایید برای شما بنویسم تا پس از من هرگز گمراه نشوید. (۱)

در آن بین، عمر گفت: بیماری بر پیغمبر (ص) غلبه کرده است، شما قرآن دارید و کتاب خدا ما را کفایت می کند که در آن حال میان افرادی که در کنار پیامبر حضور داشتند، اختلاف واقع شده، عده ای گفتند: نزدیک حضرت می رویم تا چیزی بنویسد که پس از وی گمراه نشویم. عده ای هم گفتند: عمر درست می گوید، قرآن در میان ما هست و ما را کفایت می کند و بالاخره سروصدا و اختلاف اوج گرفت و مطالب ناروایی هم بیان شد که پیغمبر از آن وضع ناراحت شد و فرمود: برخیزید و از پیش من بروید!

عبیدالله می گوید: ابن عباس گفت:

بزرگ ترین مصیبت برای اسلام، آن روزی بود که پیغمبر می خواست برای پیشگیری از گمراهی امت، چیزی بنویسد و آنان با اختلاف و سروصدا مانع این کار شدند! (۲)

به هر حال، این حدیث از جمله احادیثی است که در صحت آن هیچ گونه تردیدی نیست. بخاری این حدیث را در صحیح، کتاب علم آورده است. (۳)

مسلم هم در صحیح خود، آن را نقل کرده است (۴)و احمدبن حنبل و سایرین نیز،

۱- «هَلُمُّوا أَکتُبُ لکم کِتاباً لاتَضِلُّوا بَعدَهُ» ؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۱۴۶، ح ۵۳۴۵.

۲- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۱۴۶، ح ۵۳۴۵.

۳- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۱۱، ح ۲۸۸۸، آخر باب وصیت.

۴- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۵۴، کتاب الوصیّه، باب ۵، ح ۱۵ و ج ۱، ص ۳۲.

ص: ۱۴۲

این مطلب را در آثار خود ذکر نموده اند و همه این جمله «ان النبی یهجر» را نقل به معنی کرده اند، از جمله ابوبکر احمدبن عبدالعزیز جوهری در کتاب السقیفه چنین آورده است:

عبدالله بن عباس روایت می کند که: هنگامی که وفات پیامبر فرارسید، در حالی که عده ای از جمله عمر بن خطاب در منزل ایشان بودند، پیامبر (ص) فرمود: دوات و کاغذ بیاورید، تا چیزی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید. در این هنگام عمر جمله ای گفت که معنایش این بود که تب بر پیامبر غلبه کرده است. قرآن، کتاب خدا ما را کفایت می کند و. . . (۱)

همان طور که ملاحظه می کنید مورخان با صراحت معارضه اعتراض کننده را نقل به معنی کرده و از آوردن عین لفظ خودداری کرده اند زیرا مورخانی که اسم معترض را به طور صریح نیاورده اند، عین عبارت او را آورده اند. (۲)

قبیصه از ابن عینیه و او از سلمان احول و او از سعید بن جبیر روایت می کند که ابن عباس گفت: «روز پنج شنبه و نمی دانی چه روز پنج شنبه ای بود؟ ! آن گاه آن قدر اشک ریخت که شن های روی زمین را خیس کرد. سپس گفت: وقتی روز پنج شنبه بیماری پیغمبر (ص) شدت گرفت، فرمود: کاغذی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید. در حضور آن حضرت اختلاف و سروصدا به راه انداختند، که چنین حرکتی شایسته محضر آن حضرت نبود.

آنها گفتند: پیامبر هذیان می گوید! (هجر رسول الله!) . آنگاه پیغمبر (ص) فرمود:

مرا رها کنید و بروید. در آن حالی که هستم، بهتر است، از آنچه شما مرا به آن

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۱ چاپ مصر.

۲- صحیح بخاری، باب «جوائز واردین» ، کتاب جهاد، ج ۲، ص ۱۱۸.

ص: ۱۴۳

وادار می کنید!

آنگاه هنگام وفات خود، سه جمله وصیت نمود و فرمود:

- مشرکان را از جزیرهالعرب اخراج کنید.

- رؤسای قبایل که بر شما وارد می شدند را همان گونه که من انجام می دادم، شما هم جایزه بدهید.

- راوی می گوید: جمله سوم را فراموش کردم! (۱)

مسلم این حدیث را در صحیح، آخر کتاب وصیت و نیز، احمدبن حنبل و همه محدثان نقل کرده اند.

همچنین مسلم در صحیح، کتاب وصیت، از سعیدبن جبیر از طریق دیگر از ابن عباس روایت کرده که او می گفت: «

یَوْمُ الخَمیسِ و ما یَومُ الخَمیسِ » ، (۲)آنگاه سیل اشک روی گونه او سرازیر شد و همچون دانه های مروارید فرو می غلطید. سپس ماجرای طلبیدن کاغذ و دوات پیامبر (ص) را نقل می کرد. (۳)

در مجموع تأسفی که در مصیبت این گونه احادیث وجود دارد، این است که روشن می گردد اولین کسی که گفت «

هجر الرسول (ص) » ، خلیفه دوم بود که به دنبال آن، مسلمانان را دچار این مصائب دردناک کرده است.

به هر حال، آنها در برابر نص پیامبر (ص) تسلیم نشدند. در حالی که اگر از نص متابعت می کردند، از گمراهی مصون می ماندند. اما آنها راه نافرمانی را پیش گرفتند و

۱- در واقع سیاست اقتضا می کرده که جمله سوم را فراموش کند، وگرنه معلوم است که پیامبر (ص) می خواسته پیمان و منشور خلافت را بنویسد.

۲- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۵۴، باب وقف کتاب وصیت، ح ۵.

۳- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۵۵، کتاب وصیت، باب ۵، ح ۲۱ این حدیث را با همین عبارت، احمدبن حنبل در ج ۱ مسند، ص۳۵۵ روایت کرده است.

ص: ۱۴۴

با جمله «

حَسْبُنا كِتابُ اللهِ » سخن پیامبر را رد کردند. (به همان گونه که ما در برابر دیدگاه دیگران چنین کاری می کنیم) ، مثل اینکه خدای ناکرده پیامبر گرامی اسلام موقعیت کتاب خدا را نمی دانست، یا اینکه آنها به ویژگی ها و قواعد کتاب خدا بیشتر دانا بودند؟ !

ای کاش به همین اندازه قناعت کرده بودند و در حال احتضار پیامبر (ص) آن جمله ناپسند را به آن وجود نازنین نگفته بودند.

مگر آنهایی که نص صریح پیامبر (ص) را نادیده گرفتند و به کتاب خدا قناعت کردند، هر ساعت و شب و روز این آیه قرآن را تلاوت نمی کردند که می فرمود: «آنچه را رسول خدا برای شما آورده، دریافت کنید و از آنچه شما را نهی کرده، خودداری نمایید!» (۱)

و مگر آنهایی که چنین جمله ای را به زبان راندند، بیان خدا را قرائت نکرده بودند که فرموده است:

این گفتار پیامبر بزرگوارست که نزد خدای مقتدر با جاه و منزلت، با قوت و قدرت است، فرمانده فرشتگان و امین وحی خداست، او دارای عقل کامل است و هرگز مجنون نیست! (۲)

و «این سخن رسول بزرگوار است، نه قول شاعر و خیالبافی. اندکی از شما ایمان می آورید و همچنین سخن کاهن و جادوگر نیست، افراد کمی از شما به این مطلب توجه دارید؟ این قرآن از جانب پروردگار جهانیان نزول یافته است!» (۳)

۱- (حشر: (۷)

۲- (تکویر: ۱۹- ۲۲)

۳- (الحاقه: ۴۰-۴۲)

ص: ۱۴۵

آنها مگر این آیه ها را نخوانده بودند که می فرماید: «پیامبر شما نه هرگز گمراه شده و نه به باطل گراییده است و نه از روی هوی و هوس سخن می گویـد، بلکه سخن او وحی الهی است که فرشته توانمنـد الهی (جبرئیـل) به او آموخته است!» . (۱)در قرآن کریم چنین آیه هایی که پیامبر (ص) را از هجر و هـذیان و هرگونه لغزشـی مصون می دانـد، فراوان وجود دارد. علاوه بر اینکه دلیل عقل نیز، مسئله عصمت پیامبر (ص) را اثبات می کند و مطلب بر اولی الالباب پوشیده نیست.

البته آنهـا هم می دانسـتند که پیامبر (ص) تصـمیم دارد عهـدنامه خلافت را اسـتوار سازد و با تأکیـد بر نص، خلافت و امامت امامان معصوم از عترت خویش را کتبی تثبیت نمایـد، تـا تکلیف امت مشـخص شود، به همین دلیل از انجام این کار مهم او را بازداشـتند و آن سـخن نـاروا را به زبان جاری ساختنـد، در حالی که خلیفه دوم از هـدف پیامبر (ص) باخبر بود و در مشاجره ای که بین او و ابن عباس واقع شده بود، به آن اعتراف کرده بود. (۲)

هدف پیامبر (ص) چه بود؟

پیامبر (ص) می فرمایـد: «کاغـذ بیاوریـد، تا چیزی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشویـد» و «من دو چیز در میان شـما به یادگار می گـذارم که اگر بـدان تمسک جوییـد، هرگز گمراه نمی شویـد، کتاب خـدا و عترت من که اهل بیتم هسـتند» . هر انسان هدایت شـده ای که در این عبـارت هـا تفکر کنـد، متوجه می شود که هر دو بیـان، یک مطلب را بازگو می کنـد و آن حضـرت در بیماری خود - که پدر و مادرم به قربان او باد - اراده کرده بود، تفصیل آنچه را در حدیث «ثقلین» آمده بود، بیان کند، اما زمانی که

۱- (النجم: ۲ - ۵)

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، مصر، ج ۱۲، ص ۷۸ و ۷۹.

ص: ۱۴۶

ایشان آن سخن ناروا را شنید، از تصمیم خود منصرف شد؛ زیرا اگر پس از آن سخن ناروا (هجر) ، حضرت چیزی می نوشت، دیگر اثری برای آن کتابت و نوشته های دیگر آن حضرت، باقی نمی ماند و امت، به هر کتابتی از پیامبر (ص) می رسید، روی آن بحث و اختلاف می کرد که آیا پیامبر (ص) وقتی این سخن را می گفته، - العیاذ بالله - مهجور نبوده است؟ ! و این در جایی است که همان روز در حضور پیامبر (ص) اختلاف به راه انداختند و جنجال کردند و آن حضرت فرمود: «

قوموا عنی » .

در نتیجه، اگر آن حضرت بر کتابت خویش اصرار می ورزید، آنها روی سخن خود، لجاجت بیشتری می کردند و - العیاذ بالله - می کوشیدند که با دلایل و برهان های متعدد، موضوع هجر را ثابت کنند، و بر پیکره مقام مقدس نبوت، لطمه ای وارد آورند. پس با این اوصاف دیگر برای علی (ع) و شیعیان او و در کل برای اسلام و کتاب، جایی باقی نمی ماند. به همین جهت، حکمت بالغه الهی، اقتضا کرد که پیامبر (ص) از تصمیم خود صرف نظر نماید، تا دیگر راه معارضه و طعن آنها و پیروانشان نسبت به ساحت مقدس نبوت، بسته شود. علاوه بر این، آن حضرت می دانست که دوست داران علی (ع) در هر صورت، در برابر او خاضع و تسلیم خواهند بود، خواه چیزی نوشته شود یا نه؟ و دیگران هم سرکشی خواهند نمود، اگرچه چیزی هم مکتوب گردد!

بنابراین، صلاح بر این بود که حضرت، آن روز از اقدام خود منصرف شود، زیرا اگر فتنه ای به پا شود دیگر برای نوشته، اثری باقی نخواهد ماند!

نمونه هایی از عصر رسالت

در جنگ تبوک، وقتی ارتشیان اسلام، دچار گرسنگی شدند، پیامبر (ص) به افراد اذن داد که شترهای خود را بکشند و گوشت آن را بخورند. عمر با این کار، مخالفت

ص: ۱۴۷

کرد و گفت: «اگر شترها را بکشید، خود نیز، نابود می شوید!» .

این داستان آن چنان معروف است که بخاری در کتاب حمل توشه برای جنگ از کتاب جهاد و سیر در صحیح خود آورده و سایر محدثان نیز، آن را نقل کرده اند. (۱)

در مورد صلح حدیبیه نیز، مطالب ناروایی علیه پیامبر (ص) بیان شده، در صورتی که آن حضرت، مأمور به آن کار بود و سیاست و حکمت بالغه نیز، چنین اقتضا می کرد؛ زیرا به خاطر آن صلح، افراد زیادی به اسلام گراییدند که پیش از آن، چنین موفقیتی به دست نیامده بود، به همین دلیل، قرآن کریم آن صلح را «فتح نمایان و پیروزی بزرگ» نامیده است.

تفسیر کشاف از شعبی روایت کرده است: «به مناسبت همین صلح بود که خداوند آیه: إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً (فتح: ۱) را نازل فرمود» . همچنین در همان تفسیر آمده که موسی بن عقبه می گوید:

وقتی رسول خدا، به مدینه بازگشت مردی از اصحاب گفت: این چه فتحی است که ما را از زیارت خانه خدا و هدایت جلوگیری کردند؟ ! وقتی پیامبر (ص) این مطلب را شنید فرمود: این بدترین سخن است، بلکه این صلح، بزرگ ترین پیروزی هاست!

در صورتی که ابوحفص فلسفه عمیق آن صلح را، درست درک نکرده بود و به همین جهت، آشکارا به پیامبر (ص) اعتراض می کرد.

در مورد این داستان معروف، مسلم، در کتاب صحیح خود می نویسد:

آن روز عمربن خطاب پیامبر (ص) را مورد خطاب قرار داد و گفت: آیا ما بر حق و آنان بر باطل نیستند؟ پیامبر فرمود: آری.

۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۰۸۸، ح ۲۸۲۰.

ص: ۱۴۸

عمر گفت: آیا کشته های ما به بهشت و کشته های آنها به دوزخ نمی روند؟

پیامبر (ص) فرمود: چنین است.

عمر گفت: پس ما چگونه ذلت را بپذیریم و از میدان برگردیم، در صورتی که خداوند، چنین دستوری نداده است؟

پیغمبر فرمود: ای پسر خطاب! من پیغمبر خدا هستم، خداوند هیچ گاه مرا به حال خود نمی گذارد که تباه گردم!

عمر که باز هم قانع نشده بود، از محضر رسول خدا خارج شد و نزد ابوبکر رفت و همان مسایل را آنجا نیز، تکرار کرد و ابوبکر هم جواب داد: ای پسر خطاب! او پیغمبر (ص) است و خداوند هیچ گاه او را وانمی گذارد. (۱)

＊＊

این قضیه را دیگر محدثان، با لحنی شدیدتر از آنچه در بالا آمد، نقل کرده اند! به عنوان نمونه، بخاری می نویسد:

عمر به پیغمبر (ص) گفت: آیا واقعاً تو پیامبر خدا نیستی؟ !

پیغمبر (ص) فرمود: آری.

عمر گفت: آیا ما بر حق و دشمنان ما بر باطل نیستند؟ !

پیغمبر (ص) فرمود: چنین است.

عمر ادامه داد: پس چگونه ما ذلت و خواری را در دین خود بپذیریم؟ !

پیغمبر (ص) فرمود: من پیامبر خدا هستم و هرگز نافرمانی خدا را نمی کنم و او یاور من است.

عمر گفت: مگر نمی گفتی، به زودی خانه خدا را زیارت و طواف می کنیم؟ !

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۹۰، ح ۹۴، کتاب الجهاد و السیر، باب صلح حدیبیه.

ص: ۱۴۹

پیغمبر (ص) فرمود: من چنین گفتم، اما گفتم: همین امسال زیارت می کنیم؟ !

عمر گفت: نه.

آنگاه پیامبر فرمود: حتماً به زیارت و طواف خانه خدا خواهیم رفت.

سپس عمر نزد ابوبکر رفت و همان مطالب را تکرار کرد و ابوبکر هم پاسخ داد: ای مرد! او رسول خداست و هرگز معصیت خدا را نمی کند و خدا، پشتیبان او خواهد بود. تو نیز، ملازم و مطیع او باش. به خدا سوگند او بر حق است.

عمر باز اعتراض کرد: مگر پیغمبر (ص) نمی گفت که به زودی خانه خدا را زیارت و طواف می کنیم؟

ابوبکر پاسخ داد: آری، اما قول امسال را داد؟ !

عمر گفت: نه.

ابوبکر ادامه داد: او فرموده است، زیارت و طواف خواهی کرد و این امسال انجام می شود. (۱)

عمر می گوید:

من برای صلح، کارهایی (اخلال) انجام دادم و آنگاه که پیغمبر (ص) از نوشتن صلح نامه فارغ شد، به اصحاب خود فرمود: برخیزید و شتر قربانی کنید و سر خود را نیز بتراشید! عمر گفت: به خدا سوگند! هیچ یک از افراد برنخاست، تا اینکه آن حضرت، فرمان خود را سه بار تکرار کرد. . . (۲)

حلبی می نویسد:

عمر در ماجرای حدیبیه به پیغمبر (ص) اعتراض کرد و ابو عبیده جراح به او

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۷۸.

۲- السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۷۰۶.

ص: ۱۵۰

گفت: ای پسر خطاب، مگر نمی شنوی، پیغمبر (ص) پیوسته می گوید، از شر شیطان به خدا پناه می برم؟

حلبی می گوید: «پیغمبر (ص) آن روز فرمود: ای عمر! من که به صلح رضایت دارم، تو مخالفت می کنی؟» .

حلبی و دیگران، باز اضافه می کنند:

پس از آن ماجرا، عمر پیوسته می گفت: من پس از کلامی که گفتم، بیمناکم و پیوسته روزه می گیرم، صدقه می دهم، نماز می خوانم و بنده آزاد می کنم. (۱)

در ماجرای جنگ بدر

خلیفه در جنگ بدر نیز، به جزیه گرفتن از اسیران و آزادی آنها اعتراض کرد و گفت که:

عباس عموی پیامبر و عقیل برادر علی (ع) را بایـد تحویل حمزه و علی نمایند، تا آنها را به قتل برسانند. (۲)همچنین اگر هر مسلمانی در میان مشرکان قوم و خویش اسیری داشته باشد، خود او را به قتل برساند، تا یک نفر از آنها زنده نماند!

اما پیامبر (ص) به دلیل اطاعت از وحی و به اقتضای حکمت و عطوفت اسلامی، این نظر را رد کرد؛ زیرا قرآن درباره پیامبر (ص) می فرماید:

هرگز او از روی هوی و هوس، چیزی نمی گویـد، و گفتار او چیزی نیست جز آنچه به او وحی می شود، و آن را فرشته نیرومند جبرئیل به او آموخته است. (۳)

اما ناآگاهان به عصمت و حکمت پیامبر (ص) برنمی خیزند، جز مانند افرادی که،

۱- السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۷۰۶.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۱۸۳.

۳- (النجم: ۳- ۵)

ص: ۱۵۱

شیطان آنها را به دیوانگی، پریشان حال ساخته و این بدان جهت است که آنان گفتند. . . (۱)

در این واقعه، به استناد احادیثی که منافقان و دشمنان خدا ساخته و پرداخته اند، برخی از افراد حق را به عمر داده اند. اما باید دانست: «خداوند بدان مطلب دستوری نفرستاده است» (۲)، و «آنان حق خدا را نشناخته اند!» . (۳)

به هر حال، آنها خود را در بیابان های خطرناکی سرگردان کرده و در جاده ناآگاهی قدم گذاشته اند و به تفسیر فرمان خداوند راه نیافته اند که می فرماید:

برای پیامبری صلاح نیست، اسیرانی گرفته، پیش از آنکه در زمین، کشتار فراوان کنند. شما متاع زندگی دنیا را در نظر گرفته اید و خداوند اجر معنوی و اخروی را اراده فرموده و او قدرتمند و حکیم است و اگر نبود که کتاب خدا بر شما پیشی گرفته بود، یقیناً درباره اسیرانی که گرفتید دچار عذاب بزرگی می شدید. (۴)

اما تفسیر این آیه، برای آنها مشتبه شده و نشانه رشد و هدف بلند آن را نادیده گرفته اند و می گویند که این آیه، در مقام انتقاد از رسول خدا (ص) و اصحاب اوست که متاع دنیا را بر اجر اخروی مقدم داشته و کسانی را اسیر کرده و قبل از اینکه زمین را از خون ناپاک آنها رنگین سازند فدیه گرفته اند. اینان می پندارند که در آن روز کسی جز عمر از خطا مصون نمانده است و اگر عذاب نازل می شد، کسی جز او، از عذاب نجات نمی یافت. و آنها در این مورد روایت های فراوانی را به طبع و

۱- بقره: ۲۷۵.

۲- (اعراف: ۷۱)

۳- (انعام: ۹۱)

۴- انفال: ۶۷.

ص: ۱۵۲

میل خود و به اقتضای خواست منافقان و دشمنان اسلام آورده اند! (۱)

در صورتی که هر کس که می گوید: پیامبر (ص) اسیر گرفته و از آنها جزیه دریافت داشته است، قبل از آنکه زمین را از خون ناپاک آنها رنگین کند، دروغ می گوید!

مگر آن حضرت، سران و بزرگان و طاغوت های قریش همچون ابوجهل، عتبه، شیبه، ولید و حنظله و خلاصه هفتاد نفر از زعما و چهره های کفر و ضلالت را به قتل نرسانده است؟ این مدعا یک واقعیت و ضرورت تاریخی است.

پس چگونه ممکن است که خداوند آن وجود بزرگوار را ملامت کند؟ در حالی که «خداوند، از آنچه ظالمان می گویند، منزه و متعالی و بلند مرتبه تر خواهد بود» . (۲)

* *

این آیه در مورد ملامت کسانی است که کاروان و متاع آن را در نظر گرفته بودند، چنان که آیه دیگری نیز این مطلب را بیان کرده و می فرماید:

آنگاه که خداوند یکی از طایفه کاروان تجارت و ارتش جنگی را به شما وعده داد که به عهده شما باشد، شما می خواستید طایفه ای را که قدرت نداشت [کاروان] نصیب شما شود، اما خدا اراده کرد که با کلمات خویش، حق را احقاق و باطل را ابطال نماید و ریشه کافران را قطع نماید. (۳)

پیامبر (ص) مشورت کرد و فرمود:

این جمعیت از مکه آمده اند با سازوبرگ و تجهیزات کامل جنگی، چه می گویید؟ کاروان را بیشتر دوست می دارد یا هجوم به سپاه دشمن را؟

۱- تفسیر الطبری، ج ۶، ص ۲۹۱، ح ۱۶۳۳۶.

۲- اقتباس از سوره اسراء، آیه ۴۳.

۳- انفال: ۷.

ص: ۱۵۳

آنها پاسخ دادند:

دست یـافتن به کـاروان، پیش مـا از روبه رو شـدن بـا دشـمن بهتر است، عـده ای هم وقتی اصـرار پیـامبر (ص) را بر جنـگ دیدنـد، اعتراض کردند که چرا موضوع جنگ را پیش از این با ما مطرح نکردی تا خود را آماده کنیم، اکنون ما برای دست یافتن به کاروان آمـده ایم» . با شـنیدن این مطلب، چهره پیامبر (ص) از ناراحتی برافروخته شـد و بـدین مناسـبت آیه قرآن نازل شـد که: «وضع چنین است که خداونـد تو را از خـانه، از روی حق بیرون آورد، امـا گروهی از اهـل ایمـان از این کار کراهت داشـتند و پس از آنکه حق برای آنان روشن گشت، باز هم کراهت داشتند و درباره حق، بحث و جدل می کردند، مثل اینکه آنها به سوی مرگ سوق داده می شوند و خود نیز، مرگ را با چشم خود می نگرند!» . (۱)

آنگاه که خداونـد متعال، عـذر پیامبر (ص) را در مورد اصـرار به جنگ و عـدم توجه آنها را به کاروان و همراهان آن بیان کنـد، تا آنها قانع و توجیه شوند می فرماید: «هیچ پیامبری از انبیا مرسـلین، قبل از پیامبر شـما اسـیر نمی گرفته تا در زمین کشتار بسیار کند» و پیامبر شـما هم، همچون پیامبران دیگر نمی تواند پیش از کشتار، در زمین اسیر داشته باشد، بدین جهت آن حضرت از فرار ابوسفیان و یاران او به مکه نگران نبود و بی اعتنایی نشان داد، اما شـما «تصمیم داشتید» با اسارت کاروان «خواسته های دنیایی را مقدم دارید» چون در برابر دشـمن توانـایی کامـل نداشتیـد، امـا «خداونـد خواسـتار تأمین آخرت شـما بود، چه اینکه او عزیز و حکیم است» (۲)و همین

۱- انفال: ۵ و ۶.

۲- انفال: ۶۷ و ۶۸.

ص: ۱۵۴

عزت و شوکت اقتضا می کند، شوکت و هیمنه دشمن درهم شکسته شود و آتش او خاموش گردد.

آنگاه قرآن کریم، در مقام ملامت و تهدید آنها می فرماید: «اگر قضای الهی، تقدیر نیافته بود و در علم ازلی او نگذشته بود به اینکه از اسارت شما جلوگیری کند، کاروان را می گرفتید و افراد آن را اسیر می کردید و اگر مرتکب این کار می شدید، پیش از اینکه کشتار کنید، عذاب بزرگ الهی به شما می رسید!»

این معنی آیه است و خدا منزه است از آنچه ناآگاهان می گویند، او اراده کرده باشد. (۱)

* *

مطلب و مدرک دیگری که معذور بودن تأویل گران را مشخص می کند این است که پیامبر (ص) روز برخورد دو گروه، (۲)به اصحاب خود، فرمود:

من می دانم که تعدادی از افراد بنی هاشم را از روی اکراه و اجبار از مکه خارج کرده و به صحنه آورده اند، کسی از شما اگر با آنها برخورد نمود آنها را نکشد، چنان که اگر کسی با عباس بن عبدالمطلب نیز، ملاقات کرد او را نکشد، چه اینکه وی را نیز از روی اجبار به همراه خود آورده اند.

بنابراین، پیامبر اسلام (ص) مردم را از قتل بنی هاشم، به ویژه عباس نهی فرموده است. با وجود این، آنها با اکراه در صحنه جنگ بودند. اما شگفتی این مطلب

۱- شاید معنی این باشد که «اگر در علم ازلی خدا نگذشته بود که شما را در حالی که پیامبر (ص) میان شماست، عذاب نکند و چنان که آیه های دیگر قرآن به این معنی تصریح می کند به خاطر تصمیمی که درباره کاروان گرفته بود به شما عذاب بزرگی می رسید» .

۲- انفال: ۴۱.

ص: ۱۵۵

اینجاست که پس از این دستور، به آن حضرت اعتراض شد و به او پیشنهاد گردید که عباس و عقیل به دست دو برادر خود حمزه و علی (ع) به قتل برسند. این پیشنهاد را می توان نوعی مصاحبت با پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) دانست، یا از موارد تعبد و تسلیم در برابر نصوص و فرامین مقدس پیامبر (ص) به حساب آورد؟ یا اینکه این خود از جمله شواهدی است که افراد رأی خود را بر تعبد و اطاعت از پیامبر (ص) برمی گزیدند؟ ! (۱)

ابوحذیفه بن عتبه بن ربیعه از منع پیامبر در مورد قتل عباس و سایر افراد بنی هاشم چنان ناراحت شد که گفت:

آیا ما پدران و فرزندان و برادران خود را بکشیم و از عباس دست برداریم؟ به خدا سوگند، اگر دست به او پیدا کنم او را با شمشیر دهانه می زنم!

وقتی این خبر به گوش پیامبر (ص) رسید، به عمر فرمود: «ای ابا حفص! سخن حذیفه را می شنوی؟ آیا با شمشیر به رخ عموی رسول خدا زده می شود؟» (۲)

اینجا پیامبر (ص) برای دفاع از عموی خود طلب کمک می کند، در حالی که پس از جنگ، آن حضرت را تحت فشار می گذارند که عباس باید کشته شود؟ !

در این باره، همه مورخان چنین نوشته اند:

شبی که عباس در دست مسلمانان اسیر بود، متوجه شدند که رسول خدا (ص) نمی خوابد، صحابه از آن حضرت سؤال کردند، ای رسول خدا! علت چیست که به خواب نمی روید؟

آن حضرت فرمود: ناله عباس را که در بند بسته بود، شنیدم و خواب از چشمم

۱- تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۵۰، حوادث سال ۲ هجرت.

۲- ابن جریر، تاریخ ابن اثیر؛ سیره حلبی و ابی دحلان.

ص: ۱۵۶

رفت! آن وقت اصحاب رفتند و دست و پای عباس را باز کردند و بعد خیال پیامبر (ص) راحت شد و خوابید. (۱)

آری، رحمت پیامبر (ص) نسبت به جهانیان و رأفت او نسبت به اهل ایمان و دلسوزی وی نسبت به قوم و خویشان، به ویژه نسبت به عباس و خانواده او، به اندازه ای است که از حد تعریف و توصیف، خارج است، به همین دلیل، اصرار داشت که وی سالم بماند و در آینده در خدمت پیامبر (ص) و اسلام رستگار و سعادتمند گردد؛ در واقع آنها نیز، مؤمن بودند، اما توانایی هجرت از مکه را نداشتند و پس از آن به اجبار آنها را به صحنه جنگ آورده بودند، چنان که پیامبر (ص) با صراحت این مطلب را بیان فرموده است.

با وجود این، آنها باز هم به کشتن عباس و دیگران اصرار می کردند و حاکی از این بود که برخی می خواستند نظریه خود را بر اطاعت از پیامبر (ص) مقدم بدارند!

سرکشی سربازان در جنگ احد!

شرایط و موقعیت جنگ احد نیز، همچون جنگ بدر بود. به عبارت دیگر، رسول خدا (ص) در این جنگ نیز، صفوف لشگر را طوری تنظیم کرد که روی آنها به جانب مدینه بود و سرزمین احد پشت سر آنها قرار داشت. سپس به یک ستون پنجاه نفری از سپاه، که تیرانداز بودند و عبدالله بن جبیر فرمانده آنها بود، دستور داد، ارتش اسلام را با تیراندازی از پشت سر، حراست کند، تا دشمن متعرض سپاه اسلام نشود. سپس به عبدالله فرمود: «خواه ما پیروز شویم، یا اینکه جنگ به زیان ما تمام شود، تو

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۲۸؛ بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۲۴۰ و ۲۴۲، باب ۱۰.

ص: ۱۵۷

باید در جای خود استوار بمانی» . (۱)

آنگاه پیامبر (ص) درباره مقاومت عبدالله و افراد تحت فرماندهی او، سفارش فراوان کرد و به یاران عبدالله با تأکید بسیار فرمود که از فرمانده خود اطاعت کنند.

اما با تأسف آنها اوامر و نواهی رسول خدا (ص) را نادیده گرفتند و عقیده و نظر خود را بر اطاعت پیامبر (ص) مقدم داشتند که در نهایت، زیان بزرگی به سپاه اسلام وارد شد. با این حال، جنگ عجیبی به پا شد و حیدر کرار، علی (ع) ، با شجاعت و صولت چشمگیری، فرماندهان نیرومند سپاه کفر را که هشت نفر از خاندان بنی عبدالدار و از شیران جنگی بودند و نهمی آنها صواب که غلام و هم رزم آنها بود، همه را یکی پس از دیگری به خاک و خون کشید و به هلاکت رسانید. (۲)پرچم های آنها به زمین سقوط کرد و کسی جرأت نمی کرد به آن حضرت نزدیک شود. آنگاه سپاه کفر پا به فرار گذاشتند و مسلمانان مشغول جمع آوری غنایم جنگی شدند.

هنگامی که تیراندازان محافظ دره متوجه شدند که مسلمانان پیروز، مشغول جمع آوری غنایم هستند، طمع در امور مادی و به دست آوردن متاع جنگی موجب شد که آنها نیز، موضع حفاظتی و عملیاتی خود را ترک کنند، (۳)در صورتی که پیامبر (ص) فرموده بود، در هر شرایطی آنها هرگز موضع خود را ترک نکنند و عبدالله فرمانده آنها نیز، پیوسته دستور مقاومت می داد، اما آنها می گفتند: ما برای چه اینجا بمانیم؟ دشمنان ما که شکست خورده اند؟

هنگامی که عبدالله آن وضع را مشاهده کرد، گفت: «به خدا سوگند از دستور رسول خدا (ص) تجاوز نمی کنم» ، و آنگاه با وجود یاران کمی که داشت (حدوداً ده

۱- تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۰۷، حوادث سال ۳ هجرت.

۲- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۵۴، حوادث سال ۳ هجرت؛ بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۲۶.

۳- بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۲۶.

ص: ۱۵۸

نفر) در همان مکانی که مأمور شده بود، ماند. وقتی خالدبن ولید مخزومی متوجه عبدالله و یاران اندک او شد که در دهانه کوه قرار داشتند و با تیر و کمان نگهبانی می دادند، دانست که فرصت مناسبی پیش آمده، بدین ترتیب با یک ستون سواره به آنها هجوم برد و در حالی که عکرمه بن ابوجهل نیز، همراه او بود، یاران عبدالله را از پای درآورد و به شهادت رسانید و سپس خود عبدالله را نیز، مثله و شکم او را پاره کردند و آنگاه در حالی که سپاه اسلام با خیال راحت سرگرم جمع آوری غنایم بودند، با شعار «یا عزی» و «یا هبل» به مسلمانان هجوم آوردند و حمزه سیدالشهداء و هفتاد نفر دیگر از شخصیت های بزرگ و سران مهاجر و انصار را به شهادت رسانیدند. به پیامبر (ص) نیز، جراحت های فراوانی وارد شد، که حتی بیان آن نیز، قلب انسان را به درد می آورد. (۱)

پیامبر نیز، تنها ماند!

در این داستان، واقعه دلخراش دیگری، پیش آمد که برخی از صحابه، نظر خود را بر نظر پیامبر (ص) مقدم داشتند که بزرگی و نگرانی آن حتی بیشتر از واقعه اول بود! و اما شرح واقعه:

هنگامی که خالد به مسلمانان هجوم آورد، رسول خدا (ص) در وضعیت سختی قرار گرفت، یاران، سید الانبیا را میان دشمن تنها گذاشتند و فرار را بر قرار ترجیح دادند و آن حضرت را تسلیم دشمنانی کردند که در دل، کینه شکست جنگ بدر و ضربه خوردن بر پیکر کفر را داشتند.

پیامبر (ص) از هر سو مردم را به یاری می طلبید، اما کسی جواب او را نمی داد،

۱- کامل ابن اثیر و سایر کتب تاریخی.

ص: ۱۵۹

چنان که قرآن کریم می فرماید:

به یاد آورید آن وقتی را که پا به فرار گذاشتید و به هیچ کس توجه نمی کردید، و پیغمبر (ص) نیز، دیگران را به یاری دعوت می کرد و به خاطر این بی ثباتی، غمی بر غم های شما افزوده شد! (۱)

به هر حال، در آن شرایط سخت و وصف ناپذیری که بر وجود مقدس پیامبر (ص) می گذشت، جز چند نفری که تعداد آنها از چهارده نفر هم، تجاوز نمی کرد، و پرچم آنها را نیز علی بن ابی طالب (ع) حمل می کرد، کس دیگری نماند. (۲)

مقاومت و پاسداری علی (ع) در این قلمرو حساس و خطرناک، گذشت و ایثاری است که مورد ستایش خدا و رسول (ص) و جبرئیل و اهل ایمان است؛ زیرا او بود که پیامبر (ص) را نصرت و حراست می نمود و حمله سخت و کوبنده ای به سپاه دشمن وارد آورد و تنها او بود که پیامبر (ص) را مجروح و خون آلود، از چنگال دشمن نجات داد!

علی (ع) در آن شرایط بحرانی گاهی دشمن را از رسول خدا (ص) دفع می کرد و گاهی آب برای آن حضرت می آورد و جراحت های ایشان را شستشو می داد. (۳)

هرگاه دشمن به رسول اکرم (ص) نزدیک می شد، آن حضرت می فرمود: «ای علی مرا از چنگال آنان نجات بده» . (۴)

آنگاه علی (ع) با یک حمله برق آسای ویران گر بر آنها می تاخت و آنها را متفرق و تارومار می کرد. از خودگذشتگی علی (ع) به حدی بود که فرشتگان آسمان را به

۱- آل عمران:۱۵۲؛ همه مفسران و محدثان و مورخان گفته اند، آیه فوق به مناسبت این واقعه نازل شده است.

۲- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۱۴ و ۵۱۶ و ۱۵۴؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۱۴؛ سیره الحلبیّه، ص ۵۱۷.

۳- سیره الحلبیّه، ص ۵۱۷.

۴- سیره الحلبیّه، ص ۵۱۷.

ص: ۱۶۰

شگفتی وامی داشت، تا جایی که جبرئیل (ع) گفت: «ای رسول خدا، این فداکاری بزرگی است» ، پیامبر (ص) نیز فرمود: «علی از من است و من از علی هستم» . جبرئیل فرمود: «من هم از شما هستم، آنگاه شنیده شد که منادی ندا می کند: «

لاسَیفَ اِلاّ ذُوالْفَقارِ (۱)وَ لافَتی اِلاّ عَلیٌّ (ع) » (۲)؛ «شمشیری چون ذوالفقار نیست و جوان مردی چون علی (ع) وجود ندارد» .

بحران خطرناک و کمرشکن!

همان طور که گفته شد، یاران، رسول خدا (ص) را در میدان تنها گذاشتند و آن حضرت، در میان هیاهوی دشمن سرگردان مانده بود. در این باره، مورخان و محدثانی همچون ابن اثیر می نویسند: «همه مسلمانان فرار کردند. عثمان بن عفان هم، در میان آنها بود و افرادی که در کنار رسول خدا مانده بودند، از چند نفر تجاوز نمی کردند» .

البته این وضع با توجه به دستورهای صریح پیامبر مبنی بر تحریم فرار بود. علاوه بر این، قرآن هم می فرماید: «ای اهل ایمان هرگاه در میدان جنگ، در برابر کفار قرار گرفتید، هرگز به آنان پشت نکنید [فرار نکنید]» . (۳)

نص دیگری نیز، وجود دارد که برخی به آن عمل نکردند و ماجرای آن به این شرح است که چون مسلمانان از صحنه پیکار فرار کردند، اوضاع دردناکی به وجود آمد و سردمداران مشرک، تصمیم جدی به قتل پیامبر (ص) گرفتند. بدین ترتیب، پنج نفر از افراد جسور و شیطان صفت، با کمال وقاحت پیمان بستند و برای این منظور

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۵۷، ابن جریر و حلبی، این مطلب را در ماجرای «غزوه احد» نقل کرده اند.

۲- السیره الحلبیّه، ص ۵۱۷.

۳- انفال: ۱۵.

ص: ۱۶۱

کمین کردند. آنها عبارت بودند از: عبدالله بن شهاب زهری، عتبه بن ابی وقاص، ابن قمأه اللیثی، ابی بن خلف و عبدالله بن حمید اسدی که لعنت خداوند بر آنها باد.

ابن شهاب ضربه سختی به پیشانی مقدس پیامبر (ص) وارد آورد. عتبه - که دو دست او قطع باد - با پرتاب چهار سنگ دندان های رباعی آن حضرت را شکاند و لب های ایشان را شکافت.

ابن قمأه - که خدا او را بکشد - با شمشیر از زیر حلقه های مغفر چنان جراحتی به صورت آن حضرت وارد آورد که آن نازنین، بی تاب شد و نقش بر زمین گردید. اما ابن خلف وقتی به آن حضرت حمله ور شد، پیامبر (ص) شمشیر را از دست او گرفت و با همان شمشیر، او را به قتل رسانید. عبدالله بن حمید را هم ابودجانه انصاری هلاک کرد.

سپس ابن قمأه به مصعب بن عمیر که می پنداشت او پیامبر (ص) است، حمله ور شد و او را به شهادت رسانید و به سوی سپاه کفر برگشت و گفت: «مژده که محمد (ص) را کشته ام» ، آن وقت افراد دشمن شعار می دادند «محمد کشته شد، محمد کشته شد!» . (۱)

در آن اوضاع بحرانی، دل های مسلمانان به تپش و تزلزل سختی افتاده بود و هیچ کس در کشته شدن محمد (ص) تردیدی نداشت. اما یکی از مسلمانان به نام کعب بن مالک که متوجه زنده بودن پیامبر (ص) شد، فریاد زد: «ای مسلمانان! شما را بشارت باد که محمد زنده است و شهید نشده است» . هنگامی که پیامبر (ص) صدای کعب را شنید، اشاره کرد: «ساکت باش، تا دشمن متوجه من نشود» ، آن وقت کعب ساکت شد. (۲)

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۵۶، حوادث سال ۳ هجرت؛ السیره النبویه، ج ۳، ص ۹۹.

۲- السیره النبویه، ج ۳، ص ۹۹.

ص: ۱۶۲

سپس ابوسـفیان که روی تپه ای مشـرف به مسـلمانان قرار داشت، فریـاد زد: «آیا محمـد (ص) هنوز زنـده است؟» . پیامبر (ص) برای اینکه دشمن متوجه زنده بودن وی نشوند فرمود: «کسی جواب او را ندهد» .

سپس ابوسـفیان، عمر را مورد خطاب و سوگنـد قرار داد و فریاد زد: «آیا محمد را کشـته ایم؟» . عمر گفت: «خدا را شاهد می گیرم که او زنده است و اکنون سخن تو را می شنود!» . سپس ابوسفیان گفت: «تو از ابن قمأه راستگوتر هستی!» (۱)

با وجود اینکه پیامبر (ص) آنها را از اینکه جواب ابوسفیان را بدهند، نهی کرد، عمر جواب ابوسفیان را داد. شما این خطا را تأویل و توجیه می کنید، و همین معنی هم برای معذور بودن اهل تأویل و اجتهاد، برای شما کفایت می کند.

نماز خواندن بر منافق!

پیرمرد منافقی به نام عبـدالله بن اُبی، از دنیا رفت و فرزند او، نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: «پیراهن خود را بده تا پدرم را با آن کفن کنم و نیز، نماز بر جنازه او بخوان و برای وی طلب مغفرت کن» .

پیامبر (ص) پیراهن خود را داد و فرمود: «هرگاه کار غسل او انجام شد، به من اطلاع بده» .

البته تا آن تاریـخ، خداونـد، پیامبر اسـلام (ص) را از نماز خوانـدن بر جنازه منافقان نهی نکرده بود (۲)و نماز خوانـدن بر آن پیرمرد منافق را می توان از حکمت بالغه و روش پسندیده و سازنده آن حضرت دانست. با وجود این عمر به

۱- ر. ک: ابن سعد، الطبقات؛ ابن جریر طبری، تاریخ طبری؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۵۶.

۲- تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۵۷، ذیل آیه: (. . .) (توبه: ۸۴)

ص: ۱۶۳

پیامبر (ص) اعتراض کرد که «چرا پیراهن خود را برای کفن آن مرد منافق دادی؟» . (۱)

پیامبر (ص) فرمود: «اولاً پیراهن من موجب رفع عـذاب از او نمی گردد و ثانیاً، امیـدوارم بدین وسـیله جمعیت زیادی به اسـلام روی آورند» .

این برخورد حکیمانه پیامبر (ص) موجب شد که هزار نفر از قبیله خزرج مسلمان شوند. (۲)

امـا عمر، متـوجه این فلسـفه نبود و حکمـتی که رسول خـدا (ص) به کـار می برد را نادیـده می گرفت تـا جـایی که به آن حضـرت اعتراض کرد و هنگامی که حضرت می خواست به جنازه آن مرد نماز بخواند، عبای ایشان را گرفت و کشید.

این داستان هم یک ماجرای معروف و ثابت شده تاریخی است که بخاری و سایر مورخان شیعی و سنّی، آن را در کتب خود آورده اند. (۳)البته مطالب زننده دیگری نیز، بیان شده است که چون بیان آن در شأن یک فرد دین دار نیست و عفت قلم اجازه نمی دهد، از آوردن آن صرف نظر می کنم.

ابوهریره کتک می خورد!

ابوهریره از جـانب رسول خـدا (ص) مـأموریت یـافت که بـا هر کس از اهـل توحیـد برخورد کرد، او را به بهشت بشارت دهـد. این دسـتور رسـول خـدا (ص) بر اسـاس حکمـتی بـود که آن حضـرت اجرای آن را جهت جـذب نیرو و تشویـق افراد به اسـلام و اینکه شریعت اسلام، آسان است، لازم می دانست و ضرورت شدید آن نیز،

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۵۷
۲- تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۵۷
۳- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۸ و مجمع البیان، ج ۳، ص ۵۷.

ص: ۱۶۴

احساس می شد. اما، وقتی ابوهریره این دستور پیامبر (ص) را به عنوان مجری ایشان اجرا کرد، عمر او را آن چنان کتک زد که از صورت، نقش زمین شد! (۱)

خودداری از کشتن منافق

در ماجرای دیگر ابوبکر و عمر، از کشتن فرد منافقی که پیامبر (ص) فرمان داده بود، خودداری کردند. پیامبر (ص) به آنها فرموده بود: «اگر آن منافق کشته شود، پس از من حتی دو نفر هم با هم اختلاف نخواهند داشت!» .

امام احمدبن حنبل، از ابو سعید خدری روایت می کند:

ابوبکر، به حضور رسول خدا آمد و گفت: در فلان وادی عبور می کردم، مرد خوش اندامی را دیدم که با هیبت و خشوع خاصی، مشغول نماز بود!

رسول خدا (ص) فرمود: ابوبکر! برو و او را به قتل برسان!

ابوبکر، برای انجام مأموریت، در آن محل حضور یافت و چون مرد را در همان حال خشوع نماز مشاهده نمود، از قتل او صرف نظر کرد و به محضر پیامبر مراجعت نمود.

آنگاه پیامبر (ص) به عمر دستور داد که آن مرد را به قتل برساند. وی هم وقتی رفت و آن مرد را با آن وضع دید، از کشتن او خودداری کرد و به حضور پیامبر (ص) بازگشت و گفت: من، مردی که با آن وضع در حال نماز بود را نمی کشم!

سپس پیغمبر (ص) فرمود: علی (ع) حرکت کن و مرد منافق را به قتل برسان. علی (ع) وقتی در آن محل حضور یافت، مرد منافق را ندید و بی نتیجه برگشت!

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۰، باب ۱۰، من لقی الله بالایمان، ح ۵۲.

ص: ۱۶۵

آنگاه پیغمبر (ص) فرمود: آن مرد و یاران او قرآن می خوانند، اما قرآن از گفتار آنان تجاوز نمی کند. آنان آن گونه از دین خارج می شوند که تیر از کمان خارج می شود و دیگر برنمی گردد، آنان هم دیگر به دین برنمی گردند، آنها را بکشید. (۱)

* *

انس بن مالک می گوید:

در روزگار پیامبر (ص) مردی بود که عبادت و اطاعت او، ما را به شگفتی وامی داشت. وضع او را با نام و نشان برای آن حضرت بیان کردیم ولی او را نشناخت. یک روز آن مرد به طور ناگهانی، از کنار جمع ما عبور می کرد که او را به پیامبر نشان دادیم. پیغمبر (ص) با مشاهده او فرمود: شما از مردی به من اطلاع می دهید که در چهره او آثار شیطنت نمایان است! تا اینکه آن مرد به جمع ما نزدیک شد و بدون اینکه سلام کند، کنار ما قرار گرفت.

پیغمبر (ص) او را مورد خطاب قرار داد و فرمود: ای مرد! تو را به خدا سوگند، وقتی ما را دیدی، پیش خود نگفتی در این جمع کسی از من افضل و بهتر نیست؟ !

مرد گفت: آری! من چنین فکر می کنم! آنگاه راه مسجد را پیش گرفت و در آنجا مشغول نماز شد!

سپس پیغمبر (ص) فرمود: چه کسی حاضر است این مرد را به قتل برساند؟ ابوبکر گفت: من حاضرم، اما وقتی وارد مسجد شد و او را در حال نماز دید، گفت: سبحان الله، من کسی را بکشم که در حال نماز است؟ بعد از مسجد خارج شد و

۱- احمدبن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۳۳، ح ۱۱۱۱۸.

ص: ۱۶۶

نزد رسول خدا رفت و گفت: ای پیامبر! من کسی را بکشم که در حال نماز است؟ مگر خود از کشتن نمازگزاران نهی نکردی؟ !

پس از آن پیغمبر (ص) فرمود: کیست که برود آن مرد را به قتل برساند؟

عمر گفت: من حاضرم، اما عمر نیز، وقتی وارد مسجد شد و مرد منافق را در حال سجده و چهره بر خاک دید، با خود گفت: ابوبکر که از من افضل بود، او را نکشت، من چگونه او را به قتل برسانم؟ آن وقت به حضور رسول خدا برگشت و آن حضرت فرمود: چه شد؟

عمر گفت: او را در حال سجده دیدم و کشتن او را ناپسند دانستم!

در نهایت، پیغمبر (ص) فرمود: دیگر چه کسی حاضر است، آن مرد را به قتل برساند؟

علی (ع) اعلام آمادگی کرد و پیامبر نیز، تأکید نمود که حتماً اقدام شود، اما وقتی علی (ع) در مسجد حضور یافت، متأسفانه مرد منافق رفته بود و آن حضرت بدون نتیجه به حضور رسول اکرم (ص) مراجعت نمود!

بعد پیغمبر (ص) فرمود: اگر این مرد کشته شده بود، در امت من حتی دو نفر هم، گرفتار اختلاف نمی شدند. (۱)

این مطلب را حافظ، محمدبن موسی شیرازی در کتاب خود از تفسیرهای یعقوب بن سفیان، مقاتل بن سلیمان، یوسف قطان، قاسم بن سلام، مقاتل بن حیان، علی بن حرب، سدی، مجاهد، قتاده، وکیع و ابن جریح و به صورت مرسل ابن عبدربه اندلسی روایت کرده اند، اما ابن عبدربه در پایان، داستان اضافه می کند:

پیغمبر (ص) فرمود: این مرد اولین منشأ اختلافی است که در امت من به وجود

۱- مسند، ج ۱، ص ۶۰ و ۶۱، ح ۹۰؛ الاصابه، ابن حجر، ج ۱، ص ۴۸۴، ح ۲۴۴۶ در شرح حال «ذو الثدیّه» .

ص: ۱۶۷

می آید و اگر این مرد کشته می شد، در امت من حتی دو نفر هم با هم، اختلاف نمی کردند!

آری! بنی اسرائیل هفتاد و دو فرقه شدند و امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد که به غیر از یک فرقه، بقیه اهل آتش دوزخ خواهند بود! (۱)

شبیه این داستان، ماجرایی است که احمد روایت کرده و می گوید:

افرادی از قریش به حضور پیغمبر (ص) آمدند و عرض کردند: ای محمد! ما همسایگان و هم پیمانان شما هستیم، اما تعدادی از غلامان و کارگران ما، با توجه به اینکه میل و رغبتی به دین و احکام اسلام ندارند، مزرعه و کشاورزی ما را رها کرده اند و کنار تو گرد آمده اند. تقاضای ما این است که آنها را طرد نمایی تا به کار و کسب خود برسند!

پیغمبر (ص) ابوبکر را مورد خطاب قرار داد و فرمود: در این باره چه می گویی؟

ابوبکر گفت: اینان همسایگان تو هستند، راست می گویند و ادعای آنها به حق است.

پیغمبر (ص) از شنیدن آن جواب، ناراحت شد و با چهره برافروخته، عمر را مورد سؤال قرار داد و نظر او را درخواست کرد، که عمر نیز، مانند ابوبکر جواب داد و پیغمبر نیز، از آن جواب، ناراحت و متغیر گشت. (۲)

اشکال تراشی در مورد تقسیم صدقه ها

در مورد تقسیم صدقه ها نیز، برخی به پیامبر گرامی اسلام (ص) اعتراض و اشکال وارد کرده اند.

۱- عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۴۴ - ۲۴۵؛ آخر باب «القول فی اصحاب الاهواء» .

۲- احمدبن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۳۲۷، ح ۱۳۳۵.

ص: ۱۶۸

قرآن کریم، داستان آنها را چنین بیان می فرماید:

بعضی تو را درباره صدقات مورد اعتراض و ملامت قرار می دهند، اگر به آنان عطا کنی راضی و خرسند می شوند و اگر چیزی به آنان نپردازی، ناراحت و خشمناک می گردند! (۱)

عبدالله بن مسعود می گوید:

پیغمبر (ص) یک بار صدقات را به شیوه گذشته، میان افراد تقسیم نمود. اما یک مرد انصاری او را مورد اعتراض قرار داد که به خدا این نوع تقسیمی که او انجام داد، مورد رضایت خدا نبود! من تصمیم گرفتم، اعتراض او را به اطلاع رسول خدا برسانم. برای این منظور، به حضور آن حضرت شرف یاب شدم و در حالی که وی در جمع اصحاب خود نشسته بود، مطلب را گزارش دادم. پیغمبر (ص) با شنیدن آن مطلب، به قدری ناراحت شد که چهره او متغیر و برافروخته شد، تا جایی که من پشیمان شدم و آرزو کردم ای کاش این خبر را نداده بودم!

بعد پیغمبر (ص) فرمود: موسی پیامبر (ع) را، بیش از این اذیت کردند و آن حضرت استقامت نمود. (۲)

عبدالله بن مسعود همچنین روایت می کند:

رسول خدا در ماجرای جنگ حنین نیز، در مورد تقسیم اموال، به خاطر تألیف قلوب آنان و قبایل آنها و تشویق آنها به اسلام، به افرادی مانند اقرع بن حابس صد شتر، به عیینه صد شتر و به تعدادی از اشراف عرب، سهمی بیشتر از

۱- توبه: ۵۸.

۲- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۲۶۳، ح ۵۷۴۹؛ باب الصبر علی الاذی.

ص: ۱۶۹

دیگران، اعطا کرد.

مردی این عمل را مورد اعتراض قرار داد و گفت: به خدا سوگند، این تقسیم عادلانه نیست!

من این خبر را به اطلاع پیغمبر (ص) رساندم و آن حضرت ناراحت شد و فرمود: اگر خدا و رسول او، عدالت را رعایت نمی کنند، دیگر چه کسی لایق اجرای عدالت است؟ خدای رحمت کند موسی (ع) را که بیش از این آزار و اذیت دید و آن را در راه خدا تحمل نمود. (۱)

سلمان بن ربیعه می گوید:

از عمر شنیدم که می گفت: رسول خدا تقسیمی انجام داد. به او گفتم: ای رسول خدا! برای دریافت اموال از اینان شایسته تر، اهل صفه هستند!

رسول خدا (ص) فرمود: چیزی می گویند که فحش و نارواست! (۲)

بعضی از آنها نیز، گاهی از کاری که پیامبر (ص) اذن می داد و خود نیز، آن را انجام می داد، خودداری می کردند! !

عایشه می گوید:

پیغمبر (ص) عملی را انجام داد و به دیگران نیز، اجازه داد که انجام دهند، اما عده ای از آن کار، خودداری کردند و وقتی این خبر به گوش آن حضرت رسید، خطابه ای ایراد کرد و فرمود: بعضی را چه شده است که کاری را که من

۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۴۸، ح ۲۹۸۱ - ۲۱۴۹؛ احادیث دیگری هم، به همین معنی نقل کرده است و از جمله اینکه آن حضرت می فرماید: «اذا لم یعدل الله و رسوله. . .» ، این روایت نص صریح است به اینکه آن حضرت، از جانب خدا مأمور به آن گونه تقسیم بوده و کار بر اساس حکمت بالغه انجام شده است، اما در عین حال، مورد اعتراض قرار گرفته و در آنچه می گوید چیزی جز وحی، که بر او نازل شده، نیست.

۲- امام احمدبن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۵۳ و ۵۴، ح ۱۲۷.

ص: ۱۷۰

انجام می دهم، از آن طفره می روند؟ به خدا سوگند، من از دیگران به احکام خدا داناتر، و از ترس به خدا بیمناک ترم. (۱)

حاطب بن بلتعه

حاطب، نامه رسان رسول خدا (ص) روزی نامه آن حضرت را برای مشرکان برد و هنگام تحویل نامه، سیاستی به خرج داد. هنگام برگشت، رسول خدا (ص) سؤال کرد چرا چنین کردی؟

حاطب پاسخ داد: «خواستم از این طریق، رابطه خود را با قوم و قبیله ام حفظ کنم، تا از مال و خانواده ام حراست کنند! علاوه بر این، صحابه دیگر نیز، در آنجا مال و زندگی دارند که خداوند بدین وسیله مال و زندگی آنها را حفظ می کند» .

رسول خدا (ص) با شنیدن این سخن، فرمود: «راست می گوید و درباره او، جز خیر و خوبی نباید گفت» .

اما عمر گفت: «این مرد به خدا و رسول (ص) و مؤمنان، خیانت کرده است، بگذارید گردن او را بزنم!» .

بخاری، این مطلب را در آخر کتاب استتابه مرتدین و جاهای دیگر صحیح، آورده است. (۲)

با بیان این مطلب، دلیل ما مبنی بر اجتهاد و تأویل روشن شد و همین مقدار کافی است که بدانیم، افراد در برابر نص، تأویل و اجتهاد داشته اند و عذر آنها هم، پذیرفته شده است.

۱- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۵۴۳، ح ۶۵۳۹.

۲- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۰۹۵، ح ۲۸۴۵.

ص: ۱۷۱

دوران خلافت عثمان

علاوه بر آنچه گذشت، دلیل و مدرک دیگری که تأویل و استنباط و معذور بودن مجتهدان را ثابت می کند، نظریه عمومی خلافت عثمان، از روزی که با او بیعت کردند تا روزی که کشته شد، است، زیرا اگر حوادثی را که در عصر او اتفاق افتاده، بر تأویل حمل نکنیم، خلافت او باطل می شود!

* *

در اینجا به عنوان نمونه، از کتاب ملل و نحل شهرستانی، عین برخی از آن حوادثی که به تواتر رسیده و از ضروریات تاریخ است را آورده ایم:

ایشان، حَکم بن امیه را به مدینه برگردانید، در حالی که پیامبر (ص) او را از مدینه تبعید کرده بود و تبعیدی رسول الله (ص) نامیده می شد و خود نیز، در عصر خلافت ابوبکر و عمر برای «حکم» ، نزد آنها وساطت کرده بود و عمر حتّی جای تبعید او را عوض کرد و به جایی که چهل فرسخ دورتر بود، تبعید نمود. (۱)

عثمان، ابوذر صحابی معروف رسول الله (ص) را از مدینه به ربذه تبعید کرد. (۲)

همچنین دختر خویش را به ازدواج مروان بن حکم درآورد و خمس غنایم آفریقا که دویست هزار درهم می شد را به او تسلیم کرد! (۳)

عبدالله بن سعید بن سرح، که پیامبر (ص) او را مهدورالدم نموده بود را پناه داد و او را والی مصر گردانید و از وی خلاف های فراوانی سر زد!

۱- الملل و النحل للشهرستانی، ج ۱، ص ۲۹.

۲- الملل و النحل للشهرستانی، ج ۱، ص ۲۹.

۳- الملل و النحل للشهرستانی، ج ۱، ص ۲۹.

ص: ۱۷۲

استانداری بصره را به عبدالله بن عامر که فرد نالایقی بود، واگذار کرد و او در آن سمت، آنچه توانست خلاف انجام داد. (۱)

علاوه بر این، برای هماهنگ کردن قرائت های قرآن، دستور داد همه قرآن ها را بسوزانند. (۲)

عثمان، از قوم و خویشان خود طرفداری و حمایت می کرد، صدقه را در راه جنگ مصرف می نمود و در بخشش اموال، خانواده خود را بر دیگران مقدم می داشت. او عمار یاسر و عبدالله بن مسعود را مورد ضرب و شتم قرار داد و بر عبیدالله بن عمر، قاتل هرمزان حد را جاری نکرد. همچنین از جمله مطالب ثابت و مشخص تاریخی نامه ای است که درباره قتل محمدبن ابی بکر و گروه دیگری از مسلمانان برگزیده، به مصر نوشت.

از جمله تأویل و استنباطهای عثمان این است که هرگاه از مکه به عرفات و منی می رفت، نماز ظهر و عشا را تمام می خواند، در حالی که پیامبر (ص) و ابوبکر و عمر، هرگاه به آنجا می رفتند، نمازشان را شکسته می خواندند، همان گونه که خود عثمان نیز، در اول خلافت خود، نمازش را شکسته می خواند. (۳)

اما چون عثمان تأویل گر و مجتهد و صاحب نظر بود، عذر او پذیرفته شده است، به همین دلیل عدالت و امامت وی از خطا محفوظ می ماند، پس چرا عذر مجتهدان و تأویل گران دیگر، نباید پذیرفته شده باشد؟

۱- الملل و النحل للشهرستانی، مقدمه چهارم از مقدمات پنج گانه، ج ۱، ص ۲۶.

۲- الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۱۲، حوادث سال ۳۰ هجری.

۳- صحیح بخاری باب «الصلاه بمنی از کتاب حج» ؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۴۲، باب «قصر الصلاه بمنی از کتاب صلاه المسافر» ، ح ۱۶ و ۱۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۱- ۶۹؛ بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۱۴۹، باب ۲۵.

ص: ۱۷۳

روشن ترین دلیل برای معـذور بودن مجتهدان، اجماع نظری است که درباره بسـیاری از قیام کنندگان بر حکومت عثمان وجود دارد و افرادی همچون عایشه، طلحه، زبیر، عمار یاسر و عمرو بن حمق خزاعی و. . . به آن عمل کرده اند. بدیهی است، در این ماجرا شما نیز، مقتول را امام می دانیـد و به عدالت قاتل، نظر می دهید، در حالی که درباره مقتول گفته می شد: «این پیرمرد را بکشـید، خدا او را بکشـد، به یقین او کافر شده!» (۱)با وجود این دیگر نمی توان هر دو نظر را پـذیرفت، مگر اینکه در اینجا، اسـتنباط را هم، جایز و معذور بدانیم.

در این بـاره، برای آگـاهی بیشتر، می توان ماجرایی که میان طلحه و عایشه گـذشت و تحریکی که آنها درباره قتل عثمان نموده اند را بررسـی کرد. در این ماجرا، پس از قتل عثمان، مردم با علی (ع) بیعت کردند. سپس آنان به بصره رفتند و به خون خواهی عثمان، علیه علی (ع) قیام کردند. حال باید گفت که آنها یا در تحریک مردم بر قتل عثمان، در اشتباه بودند، یا در خون خواهی وی و یا در هر دو حالت؟ اما همه علما از آغاز تاکنون، عذر ایشان را پذیرفته اند، زیرا آنها در اصل مجتهد را معذور می دانند!

با این حال، اگر هنوز در این مورد تردیـدی به دل داریـد، واقعه ای را که در بصـره بین طلحه و زبیر و عایشه از یک سو و عثمان بن حنیف انصـاری و حکیم بن جبله عبـدی و دیگر شیعیان علی (ع) از سوی دیگر، رخ داده، ملاـحظه کنیـد. این واقعه در همه کتـاب های اخبار و تاریـخ نقل شـده است و کاملاً روشن است که قتل و غارت از سوی آنها انجام شده است و عثمان بن حنیف را نیز، در حال زنده بودن مثله و قطعه قطعه کرده اند. (۲)همه این وقایع، قبل از آمدن امیر مؤمنان (ع) به بصره رخ داده است!

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۰۶؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۹۵.

۲- ر. ک: کامل ابن اثیر و تاریخ الطبری.

ص: ۱۷۴

فَكانَ ما كانَ، ممّا لستُ أذكُرُهُ فظنَّ خَيراً و لا تَسأَلْ عن الخَيرِ (۱)

حال، پس از بیان این مطالب و بررسی ماجراها و خطاهایی که آمد، آیا دیگر راهی برای اثبات عادل بودن آنها و یقین به معذور بودنشان - که همه علما بر جواز تأویل و استنباط نظر داده اند - می توان داشت؟ این خود به این دلیل است که، عذر تأویل گران پذیرفته می شود!

با صرف نظر از مطالب گذشته، و در نظر گرفتن آرا و نظر علما درباره معاویه، موجه و معذور بودن تأویل گران به خوبی آشکار می شود. توضیح مطلب آنکه، وقتی در نظر آنها، معاویه اهل اجتهاد و استنباط باشد، در مورد الحاق زیاد به ابوسفیان، عدالت او محرز است، با وجود اینکه زیاد از زن بدنامی به نام سمیه به دنیا آمده بود و مشهور بود که وی فرزند فراش عبید است، اما معاویه به شهادت فرمانده قوادی که می گسار نیز بود، دریافت که ابوسفیان با سمیه زنا کرده است. به همین دلیل وی را فرزند پدر و برادر خود نامید. در صورتی که این عمل مغایر دستور رسول خدا (ص) بود که می فرماید: «

الولدُ لِلفَراشِ و لِلعاهِرِ الحَجَرُ. » (۲)؛ «بچه از راه زنا، به فراش و مادر ملحق می شود و شخص زناکار هم باید سنگسار گردد» .

۱- از اشعار «المعتزّ» ، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۴۵.

۲- این حدیث متواتری است که پیامبر (ص) به هنگام نزاع سعدبن ابی وقاص و عبدبن زمعه، درباره غلامی که عتبه بن ابی وقاص برای برادر خود سعد پیمان بسته بود، در حالی که او را فرزند زنای زمان جاهلیت خود می دانست! سعد در این باره به رسول خدا عرض کرد: «این غلام، فرزند برادر من است که آن را به من بخشید و درباره آن تردید دارم» . ابن زمعه نیز، گفت: «ای رسول خدا، این غلام برادر من و فرزند پدر من است که از فراش کنیز او به دنیا آمده است. پیامبر در چهره غلام دقت نمود و او را شبیه عتبه یافت ولی او را به زمعه ملحق نمود و فرمود: «الولد للفراش. . .» . بخاری، این مطلب را در سه جای کتاب خود، و از جمله در جلد ۲، ص ۷۵۳ صحیح، آورده است. مسلم هم، در صحیح خود، ج ۳، ص ۲۵۶، کتاب الرضاع، باب ۱۰، ح ۳۶، نقل کرده است.

ص: ۱۷۵

همچنین، با بیان دیگر پیامبر (ص) نیز مغایر بود که فرموده بود: «

مَنْ عَمِـلَ عَمَلاً ـ لَیْسَ عَلَیْهِ أَمْرُنـا فَهُوَ رادٌّ » (۱)؛ «کسـی که عملی را بـدون دسـتور ما انجام دهـد، کار باطل انجام داده و عصـیان گر خواهد بود» .

قرآن هم می فرماید:

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ (احزاب: ۵)

شما فرزنـد خوانـده ها را، به پـدران خود منسوب کنیـد و به نام پـدران بخوانیـد که این کار نزد خـدا به عدالت و راستی نزدیک تر است.

این عمل معاویه، اولین عمل جاهلی است که آشکارا در اسلام واقع شده است. با این وجود، علمای اهل سنت به عدالت وی خدشه ای وارد نکرده انـد. (۲)همچنیـن بیعت گرفتن معـاویه برای یزیـد خللی در عـدالت وی ایجـاد نکرد، در حـالی که یزیـد، جـوان می گسـاری بود که شـناخت کاملی از دین نـداشت. در مقابل او، شخصـیت والایی همچون حسـین بن علی (ع) که مورد تأییـد خـدا و رسول (ص) و مؤمنان بود، قرار داشت، اما معاویه با آگاهی از این شخصـیت و خصـلت های مثبت و ارزنده ای که در وجود حسین بن علی (ع) بود، برای یزید بیعت گرفت!

علاـوه بر این، برای احراز پست خلاـفت، غیر از حسـین بن علی (ع) از مهاجر و انصار، بـدری ها و افراد بیعت رضوان، افراد فراوانی وجود داشـتند که قـاری قرآن و عـارف به احکـام و خبره در سـیاست بودنـد و به عقیـده همه افراد صالـح، شایسـتگی امر خلاـفت و زعامت را داشتند، اما با این اوصاف، معاویه، سابقه آنها را در اسلام،

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۵۳.

۲- همه اهـل سـنت، به روایت هـای معاویه اسـتناد می کننـد و به او اعتماد دارنـد. بخاری در کتاب جهاد، درباره آیه فَأَن لِلَّهِ خُمُسَـهُ وَلِلرَّسُولِ در باب «وصل الشعر» از کتاب لباس و موارد دیگر، به قول معاویه استدلال و استناد کرده است.

ص: ۱۷۶

نادیده گرفت و به آنها اعتنا نکرد و به جای آنها فرد نالایق و شروری چون یزید را بر گرده امت مسلط ساخت. یزید با جنایاتی که انجام داد در نهایت، موجب به شهادت رسیدن سید جوانان اهل بهشت و خامس آل عبا (ع) شد و همه را به سوگ این مصیبت نشاند.

یزید، مسلم بن عُقبه را بر مردم مدینه مسلط کرد و این کاری بود که معاویه با او عهد کرده بود که انجام دهد (۱)و این چیزی است که همه با صراحت به آن معترف اند. (۲)

ابن عقبه در مدینه جنایاتی انجام داد که جا داشت آسمان بشکافد! او جان و مال و ناموس مردم مدینه را، سه روز برای کارگزاران جلاد و بی رحم خود مباح کرد. آثار دردناک و فجایع شومی که آن حادثه به بار آورد، عبارت بودند از:

۱. هزار نفر از دختران پاک دامن مهاجر و انصار، مورد تجاوز ناموسی سپاه ابن عقبه، واقع شدند! (۳)

۲. از افراد مهاجر و انصار و فرزندان آنها و سایر مسلمانانی که به حرم پیامبر (ص) پناهنده شده بودند، ده هزار و هشتصد و هفتاد نفر به شهادت رسیدند، تا جایی که در مدینه، پس از آن حادثه، از کسانی که در جنگ بدر در رکاب رسول خدا (ص)

۱- این عمل بدون توجه به دعای رسول خدا (ص) بود، که درباره اهل مدینه بیمناک بود، و می فرمود: «هر کس اهل مدینه را بترساند؛ خدا او را بترساند و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد و در روز قیامت، هیچ عملی از او پذیرفته نخواهد بود» . امام احمدبن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۴۹۵.

۲- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳، حوادث سال ۶۳ هجری؛ ابن عبدربه مالکی، عقد الفرید، در واقعه حره.

۳- سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹، و فخری در تاریخ خود، ص ۱۰۷ می نویسد: «از آن پس هر کس دختر خود را شوهر می داد، نمی توانست بکارت او را تضمین نماید و می گفت: شاید در واقعه حره مورد تجاوز قرار گرفته باشد» .فاضل شیرازی در ص ۴۴ اتحاف می نویسد: «هزار باکره مورد تجاوز قرار گرفت، حدود هزار نفر زنانی که شوهر نداشتند، آبستن شده بودند و به هر حال پس از آن حادثه، بیش از هزار نفر باکره، به خاطر آن جنایت، فرزند زائیدند!» .

ص: ۱۷۷

شمشیر زده بودند، حتی یک نفر هم باقی نماند. (۱)

۳. در جریان آن هجوم و غارت وحشیانه، بسیاری از زنان و کودکان کشته شدند. سربازان مسلم بن عقبه پای کودک شیرخواری که در آغوش مادر بود را می گرفتند و او را آن چنان به دیوار می کوبیدند که مغزش متلاشی و خون او در هوا پخش می شد، در حالی که مادر کودک نیز، شاهد آن صحنه دلخراش و کوبنده بود.

سپس با اعمال زور و تهدید، از مردم مدینه برای یزید بیعت می گرفتند تا آنها برده و غلام یزید باشند، که اگر او خواست آنها را آزاد کند و اگر نه، آنها را در بردگی نگه دارد!

مردم غارت زده ای که جان و مال و ناموس آنها، به یغما رفته بود به ناچار تن به این ظلم دادند و پس از آن، مسلم بن عقبه سرهای شهدای مدینه را برای یزید به شام فرستاد. وقتی سرها را مقابل یزید گذاشتند، شروع کرد به خواندن اشعار ابن زبعری که: «ای کاش یاران بزرگ من که در بدر حضور داشتند، اکنون می بودند و پیروزی مرا می دیدند. . .!» . (۲)

خانه کعبه در محاصره. . .!

یزید، برای سرکوبی عبدالله بن زبیر، ابن عقبه مجرم را روانه مکه کرد. اما در راه مکه مرگ گریبان او را گرفت و پس از او حصین بن نُمَیر، فرماندهی ارتش یزید را عهده دار شد، او به مکه حمله برد و با نصب عرابه ها و منجنیق ها، به سپاه خود دستور داد که روزی ده هزار سنگ، به سوی خانه خدا پرتاب کنند تا جایی که

۱- ابن قتیبه، الامامه والسیاسه، ج ۲، ص ۱۰ و ۱۱.

۲- ابن عبدربه، مطلب را در عقد الفرید، ج ۵، ص ۱۳۹، در ماجرای «حره» نقل کرده و اضافه می کند: «یزید با این عمل از اسلام مرتد شده است» رجوع به: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۲۵۹.

ص: ۱۷۸

قسمتی از خانه خدا، آتش گرفت و خراب شد. حصین بن نُمَیر، مردم مکه را در ماه های محرم و صفر و ربیع الاول در محاصره قرار داد، تا اینکه خبر مرگ یزید رسید (۱)و مردم راحت شدند.

بی شرمی های یزید در طول سال های عمر او به قدری است که قلم و دفتر از نوشتن آن ناتوان است. پدر او نیز، اوضاع او را می دید و می دانست که در وجود او کوچک ترین لیاقت و شایستگی برای امارت مسلمانان وجود ندارد، پس، چگونه او را به پست خلافت و امامت نشانید و او را بر دنیا و دین مردم مسلط کرد و به آنها ستم و خیانت کرد؟

در صورتی که پیامبر (ص) فرموده است:

ما مِن والٍ یَلِیَ رَعیّةً مِنَ المُسلمینَ فَیَمُوتُ وَ هُوَ غاشٍ لَهُم، اِلّا حَرَّمَ اللهُ عَلَیهِ الْجَنَّةَ. (۲)

هر کس بر مسلمانان حکومت کند، و به آنها حیله و خیانت نماید و بمیرد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است!

و نیز، می فرماید:

مَنْ وَلِیَ مِنْ اُمُورِ الْمُسْلمینَ شَیْئاً، فَأَمَّرَ عَلَیهِم اَحَداً مَحاباةً، فَعَلیهِ لَعنهُ اللهِ، لایَقْبَلُ اللهُ مِنْهُ صَرْفاً وَ لا عَدْلاً حَتّی یَدْخُلَ جَهَنَّم. (۳)

هر کس عهده دار مسئولیت کاری از کارهای مسلمانان شود، شخص نالایق و بی پروایی را بر گرده آنها سوار نماید، لعنت خدا بر او باد و خداوند هیچ عملی را از او قبول نمی کند، تا اینکه او را داخل جهنم نماید!

۱- الامامه و السیاسه، ج ۲، ص ۱۲.

۲- صحیح بخاری، کتاب الاحکام، ج ۶، ص ۲۶۱۴، ح ۶۷۳۲؛ احمدبن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۲۴، ح ۲۱.

۳- احمدبن حنبل، مسند، ج ۶، ص ۲۶۱۴، ح ۶۷۳۲.

ص: ۱۷۹

همچنین پیامبر (ص) فرمود:

ما مِنْ عَبدٍ اسْتَرعاهُ اللهُ رَعْيَةً فَلَمْ يَحطها بِنَصيحَةٍ لا يَجِدُ رائِحَةَ الْجَنّه. (۱)

هر بنده ای که به عنوان مسئولیت الهی، عهده دار رهبری امت گردد و به نفع و نصیحت آن ملت اقدام نکند، بوی بهشت به مشام او نمی رسد.

با این اوصاف، تمامی علما، معاویه را بر این اساس که مجتهد و صاحب نظر بوده، معذور و بی گناه دانسته اند، همان گونه که در ماجرای «واقعه طف» و «حادثه غارت و آتش زدن مدینه» فرزندش یزید را نیز، معذور شمرده اند. (۲)

حتی بسیاری از علما، معتقدند که یزید از اولیاء الله و اهل بهشت است و هر کس درباره او تردید داشته باشد، خداوند او را بر آتش جهنم نگه می دارد! (۳)

معاویه، عمروبن حمق خزاعی را که از یاران صالح رسول خدا (ص) بود و در اثر عبادت و اطاعت فرسوده شده بود، به علت محبتی که از علی (ع) بر دل داشت، به شهادت رسانید و سر او را بالای نیزه برد و آن اولین سری بود که در اسلام، بالای نیزه می رفت، اما با وجود این، عده ای کار او را توجیه و او را معذور دانسته اند! (۴)

قتل حجربن عدی و حسین بن علی (ع)

معاویه، حجربن عدی کندی، از یاران دانشمند و فداکار علی (ع) را به همراه یاران پرهیزکارش که حاضر نشدند علی (ع) را لعنت کنند، به قتل رسانید، همان گونه

۱- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۶۱۴، ح ۶۷۳۲.

۲- مجموعه رسایل کبری، ج ۷، رساله ۷، ص ۳۰۰؛ ارشاد الساری، شرح صحیح البخاری، ج ۶، ص ۲۳۰؛ تاریخ ابن خلدون، ص ۲۴۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۱۱، حوادث سال ۵۸۳؛ غزالی، احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۱۲.

۳- غزالی، احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۱۲.

۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۹۰.

ص: ۱۸۰

که حسن بن علی (ع) را به دست دختر اشعث مسموم و شهید کرد. همه اهل بیت (علیهم السلام) و شیعیان آنها و بسیاری از مورخان اهل سنت نیز به این مطلب اقرار کرده اند. ابوالحسن مداینی می گوید:

وفات حسن بن علی (ع) در سال ۴۹ هجری واقع شد. وی مدت چهل روز مریض شد و در سن ۴۷ سالگی، به خاطر سمی که معاویه به وسیله جعده بنت اشعث به او خورانید، وفات یافت. معاویه هم به او وعده داده بود، اگر حسن بن علی (ع) را به قتل رساندی، صد هزار درهم به تو می دهم، و پس از آن هم تو را به ازدواج فرزندم یزید درمی آورم. اما وقتی حسن بن علی (ع) وفات کرد، معاویه، اموال را به جعده پرداخت نمود، ولی درباره ازدواج او با یزید خودداری کرد و گفت: می ترسم، آنچه را به سر فرزند رسول الله آوردی، به سر فرزند من هم درآوری! (۱)

مداینی در جای دیگری می نویسد:

به خدا سوگند! معاویه به قرارداد صلح با حسن بن علی (ع) وفا نکرد، چون حجربن عدی و یاران او را به قتل رسانید و بیعت را نیز، برای فرزند خود یزید گرفت و خود حسن بن علی (ع) را با زهر مسموم و شهید نمود. (۲)

ابوالفرج اصفهانی درباره علت قتل حسن بن علی (ع) می نویسد:

معاویه تصمیم گرفت برای فرزند خود یزید بیعت بگیرد و برای این کار، مانعی سخت تر از حسن بن علی (ع) و سعد وقاص وجود نداشت، بدین خاطر، سم فرستاد و آنان را شهید کرد. (۳)

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۱ و ۱۷.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۱ و ۱۷.

۳- مقاتل الطالبیین، ص ۳۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۹.

ص: ۱۸۱

ابن عبدالبر نیز می نویسد:

دختر اشعث، حسن بن علی (ع) را زهر خورانید و بعضی گفتند که این کار، نقشه معاویه بود که با بذل مال این کار را انجام داد. (۱)

در این زمینه، روایت های فراوانی آمده است که ما به همین مقدار بسنده می کنیم.

خلاصه اگر بخواهیم داستان همه افراد صالح و اولیای خدا، که به دست معاویه به قتل رسیده اند را بیاوریم، مطلب به درازا می کشد و فرصت زیادی لازم است. (۲)

معاویه بسیاری از افراد را با حیله کشت، با تجاوز به قتل رسانید، در جنگ ها نابود کرد، چشم هایشان را درآورد، دست ها و پاها و زبان های حق گوی آنها را قطع نمود، تهمت و افترا به آنها زد، زن های آنها را از روی مکر و حیله طلاق داد، اموالشان را غارت نمود، خانه های آنها را تصرف و گاهی خراب کرد، آنها را به جاهای دوردست تبعید کرد، با ذلت به زندان ها انداخت، افراد را زنده در گور نمود و بالای منبر لعنت کرد و. . . .

* *

معاویه بسیاری از احکام را تغییر داد و حدودی را تعطیل کرد و زشتی ها و گناهان و منکرات بسیاری انجام داد. او ستمگران بی شرمی را همچون: ابن شعبه،

۱- ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۷۵، شرح زندگی امام حسن (ع) .

۲- معاویه به کشتن اولیای خدا، قناعت نمی کرد، بلکه دوستان خصوصی و نزدیک خود که پیوسته ملازم او بودند، مانند عبدالرحمن بن خالدبن ولید که در جنگ صفین در رکاب او بود، و از مخالفان علی (ع) به شمار می آمد را به قتل رسانید تا یزید رقیب نداشته باشد. الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۰۹ شرح حال عبدالرحمن بن خالدبن ولید.

ص: ۱۸۲

ابن عاص، ابن سعید، ابن ارطاه، ابن جندب، مروان، ابن سحط، زیاد، ابن مرجانه و ولید را در حکومت شریک خود قرار داد، که هر کـدام در ابتـدا از روی ظاهر بر مردم حکومت کردنـد و در مراحل بعـدی تا توانسـتند مرتکب بـدترین نوع عذاب ها بر مردم شدند؛ زنان را به اسارت گرفتند و کودکان را به خاک و خون کشیدند!

نمونه دیگری از ظلم و ستم هایی که معاویه به مردم روا داشت، فرسـتادن بسر بن ارطاه به یمن برای کشتن بندگان شایسته خدا بود که در سال ۴۰ هجری رخ داد.

بسـر در یمن، پیرمردان قـد خمیـده و کودکـان شـیرخوار را به خـاک و خون کشـید و زنان را به اسارت گرفت و اموالشان را غارت کرد. بسـر در همـدان نیز، زنان را به اسارت گرفت و سر برهنه به بازار برد و آنها را به میزان بلنـدی پا و قد فروخت، صاحب کتاب استیعاب در این باره می نویسد: «آنان اولین دسته زنانی بودند که در اسلام، اسیر شدند!» . (۱)

فـاجعه دردناک دیگری که در کتب تاریخی به چشم می خورد، سـرنوشت دو کودک بی گناه عبیـدالله بن عباس است. عبیـدالله بن عباس، از سوی حضـرت علی (ع) فرماندار یمن بود. وی از شـر بسر فرار کرد و عبدالله بن مدان حادثی - که جد مادری کودکان او بود - را به جـای خود گـذاشت. اما او به همراه هزاران نفر از نیکان، به دست بسـر به شـهادت رسـید. کودکان عبیـدالله نیز، به بیابان فرار کردند و به پیرمردی به نام کنانی پناه بردند. اما بسـر آنها را پیدا کرد. کنانی از بسر خواست که از کشتن این کودکان بی گناه، صرف نظر کنـد و یـا اگر می خواهـد آنهـا را به قتل برسانـد او را نیز با آنها بکشـد. بسـر نیز، اول پیرمرد را کشت پس از او، آن دو کودک را جلوی

۱- الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۵۷.

ص: ۱۸۳

چشم مادر سر برید. (۱)مادر آن دو کودک، با مشاهده آن عمل فجیع، گرفتار جنون و دیوانگی شد و در کوچه ها می گذشت و در مرثیه فرزندان خود، اشعار دردناکی را می خواند. (۲)

زنی از قبیله کنانه، با خطاب به قاتل آن کودکان بی گناه، گفت:

مردان را کشتی، به چه گناهی این دو کودک را به قتل رساندی؟ به خدا سوگند! در زمان جاهلیت چنین کودکانی را نمی کشتند. به خدا سوگند! ابن ارطاه حاکم ستمگری است که به صغیر و کبیر رحم نکرد و در او عاطفه وجود ندارد و چنین کسی، سلطان بدی خواهد بود. (۳)

ابن اثیر می نویسد:

وقتی خبر شهادت آن دو کودک، به گوش امیرالمؤمنین (ع) رسید، آن حضرت به قدری ناراحت شد که درباره بسر نفرین کرد و گفت: خدایا دین و عقل او را نابود کن. دعای آن حضرت مستجاب شد و عقل و دین بسر زایل گردید و پیوسته به جای شمشیر، چوب به دست می گرفت و به افراد حمله می کرد و هذیان می گفت تا با آن وضع ذلت بار، مرگ او فرا رسید. (۴)

سایر یاران و معاونان و وزیران معاویه نیز، همچون بسر برای تحکیم پایه های حکومت خود، مرتکب چنین خطاهای هولناکی می شدند. هر کدام از آنها هزاران نفر از نیکان و مردان برگزیده را به قتل می رساندند و اعمالی مرتکب می شدند که

۱- الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۵۶، در شرح زندگی بسربن ارطاه این مطلب را آورده است.

۲- الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۸۳ - ۳۸۵، حوادث سال ۵۰ هجری، ابن عبدالبر در الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۵۶ و ابی الفداء این مطلب را نقل کرده اند.

۳- الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۸۳ - ۳۸۵

۴- الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۸۵، حوادث سال ۵۰ هجری.

ص: ۱۸۴

عرش الهی را به لرزه درمی آورد و این در حالی بود که خود آنها کوچک ترین احساس گناهی در برابر اعمالشان نداشتند.

محمدبن سلیم می گوید:

از انس بن سیرین سؤال کردم، آیا سمره کسی را هم کشت؟ جواب داد: مگر می شود افرادی را که سمره بن جندب به قتل رسانید، شماره کرد؟ ! (۱)

وقتی زیاد بن ابیه از سوی معاویه، حاکم کوفه و بصره بود، خود به کوفه رفت و به مدت شش ماه، سمره را در بصره جانشین خود قرار داد. وی هشتاد هزار نفر از مردم بی گناه بصره را به خاک و خون کشید و آنگاه هم که زیاد از او سؤال کرد، بیم نداشتی که بی گناهی را کشته باشی؟

سمره گفت: «اگر دو برابر آنها را هم کشته بودم، چنین ترس و نگرانی را نداشتم!» . (۲)

ابی سوار عدوی می گوید:

سمره در یک صبحگاه از قوم و قبیله من، چهل وهفت نفر از افراد شایسته را که همه از جمع آوری کنندگان قرآن بودند، به شهادت رسانید! (۳)

عوف روایت می کند:

وقتی سمره با سپاه خود وارد مدینه شد و از محله بنی اسد عبور می کرد، مردی به طور ناگهانی، از یک کوچه خارج شد و با جلوداران سپاه سمره برخورد نمود. یکی از افراد او، به آن مرد حمله کرد و نیزه خود را در دهان او فرو برد! وقتی سمره خود بر آن جریان گذشت و مرد را غرقه در خون دید، پرسید،

۱- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۱۳۲، حوادث سال ۵۰ هجری.

۲- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۱۳۲، حوادث سال ۵۰ هجری.

۳- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۱۳۲، حوادث سال ۵۰ هجری.

ص: ۱۸۵

این چیست؟

گفتند: این وضع را سپاهیان امیر، به سر این مرد آورده اند! سمره با حالت غرور و استکبار گفت: هرگاه شنیدید، سپاه ما از راهی حرکت می کند، از نیزه های ما بترسید و خود را پنهان نمایید. (۱)

همه مورخان همچون ابن جریر طبری و ابن اثیر و. . . ، در حوادث سال ۵۰هجری درباره این قضایا و جنایت هایی که سمره مرتکب آن شده است، مطالبی را آورده اند. خیانت و جنایت های سمره تنها در مدت شش ماه انجام شد. با این حال، بخاری در کتاب صحیح خود، او را توثیق نموده و برای احیای دین خدا، به روایت او استدلال کرده (۲)و او را با صراحت عادل معرفی نموده است! (۳)

زیادبن سمیه فاسق!

طبق نظر همگان، زیادبن سمیه مرد فاسقی بود. معاویه او را والی کوفه و بصره و سراسر مشرق زمین مانند: سیستان، فارس، سند و هند کرد. او در این سرزمین ها هتک حرمت های بسیاری انجام داد و با بی حرمتی احکام الهی را تغییر داد و بسیاری از قوانین الهی را نیز تعطیل کرد. همچنین بدعت های جدیدی تأسیس کرد و افراد

۱- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۱۳۳.

۲- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۸۲، ح ۳۰۴۶؛ امام محمدبن قیسرانی در کتاب خود در جمع بین کتاب ابی نصر کلاباذی و ابی بکر اصفهانی به طور صریح درباره سمره بن جندب استدلال می کند و او را موثق می شمارد. در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳ – ۷۸، مشروح این روایت آمده است، چنان که بخاری به روایت سمره استناد می کند و روایت افرادی همچون: ابن عاص، مغیره، مروان و ابی هریره و دیگر یاران معاویه را موثق و معتبر دانسته است.

۳- طبق گفته احمدبن حنبل در مسند، ج ۱، ص ۱۵، سمره شراب فروشی می کرده است. او از عمربن خطاب روایت می کند که: «او درباره خمرفروشی سمره گفت: خدا او را بکشد، رسول خدا یهودیانی را که پی بر آنها حرام شده بود را لعنت کرد» با این وجود، باز هم سمره را موثق دانسته اند.

ص: ۱۸۶

بی گناه فراوانی را به قتل رسانید و. . . (۱)

با وجود چنین خطاهایی که از جانب معاویه و اطرافیان او سر زده است، باز هم بسیاری از علمای اهل سنت، او را مجتهد و تأویل گر می دانند و اعمال او و یاران او را توجیه می کنند و عذر آنها را پذیرفته شده می دانند و در عدالت و وثاقت آنها به خود تردیدی راه نمی دهند!

جنگ با علی بن ابی طالب (ع)

اهل سنت معاویه را در مورد جنگ با علی بن ابی طالب (ع) نیز، مجتهدی معذور و بی گناه می دانند، در حالی که علی (ع) برادر، وصی و جانشین پیامبر (ص) بود و چنان که در آیه مباهله (۲)آمده است، ایشان پس از بیعت، ولی مسلمانان بود. با وجود این، معاویه هنگام جنگ با او، هزاران مسلمان را به قتل رسانید، در صورتی که آن حضرت فرموده بود: « سِبابُ المُسلِمِ فُسُوقٌ و قِتالُهُ کُفرٌ » (۳)؛ «دشنام به مسلمان موجب فسق و جنگ با وی، موجب کفر می گردد!»

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۳۱، حوادث سال ۵۰ هجری.

۲- (آل عمران: ۶۱)

۳- صحیح بخاری، ج ۴، کتاب فتن؛ صحیح مسلم ج ۱، ص ۶۱۱۴، ح ۱۱۶، کتاب ایمان. اما اگر کسی بگوید، حال که جنگ و قتل مسلمان موجب کفر است، پس چگونه علی (ع) سپاه شام و بصره و نهروان جنگید؟ مگر آنها مسلمان نبودند؟ در جواب می گوییم: علی (ع) بر اساس قرآن قتال کرد، آنجا که می فرماید: «با تجاوزگران بجنگید، تا حاکمیت الله استوار گردد. (حجرات: ۹) و در حالی که در متجاوز بودن معاویه که افرادی مانند عماریاسر را به قتل رسانید و. . . شک و تردیدی نداریم. «عرفجه» روایت می کند که رسول خدا (ص) فرمود: «ما اتاکم و امرکم مجمع علی رجل واحده، یریدان یشق عصاکم و یفرق جماعتکم فاقتلوه» ، صحیح مسلم ج ۴، ص ۱۲۷، باب ۱۴، ح ۶۰، کتاب امارات. ابن مسعود از ابو ایوب انصاری روایت می کند که: علی (ع) به کشتن ناکثین (اهل جمل) ، و قاسطین (روز صفین) و مارقین (روز نهروان) دستور داد و فرمود: «ما وجدت إلاـ لقتال أو الکفر بما أنزل الله» ، الاستیعاب، ج ۳، ص ۵۳.

ص: ۱۸۷

ابن حجر عسقلانی می نویسد: رسول خدا (ص) به مناسبت داستان کسا، علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را تجلیل و تکریم کرد و فرمود:

اَنَا حَربٌ لِمَنْ حارَبَهُم وَ سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عاداهُمْ. (۱)

من می جنگم با کسی که با اهل بیت (علیهم السلام) بجنگد و سلم و صلح دارم با کسی که با آنان از در صلح و سلامت درآید، دشمن خواهم بود با کسانی که با آنان عداوت و دشمنی داشته باشد.

همچنین پیامبر اکرم (ص) فرمود:

حَرْبُ عَلیٍّ (ع) حَرْبِی وَ سِلْمُهُ سِلْمِی. (۲)

جنگ با علی (ع) جنگ و درگیری با من است و تسلیم شدن در برابر او، تسلیم شدن در برابر من خواهد بود.

بر این منوال مطالب دیگری نیز، در کتاب های صحیح و سایر کتب حدیث و تاریخ به طور متواتر میان مسلمانان رسیده است که نیاری به آوردن همه آنها احساس نمی شود.

با این اوصاف، آنها، کسی که در برابر این همه گفته های صریح، اقدام به اجتهاد و تأویل می نماید را، معذور و بی گناه و حتی عادل می شمارند!

در واقع، آنها کسی را معذور و توجیه می کنند که در قنوت نماز، به مردانی لعنت و دشنام می دهد که خداوند در قرآن آنها را از رجس و ناپاکی، پاک و مبرّا شمرده (۳)و

۱- صواعق المحرقه، ص ۱۴۴، فصل اول، باب ۱۱؛ احمدبن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۴۴۶. مسند پس از آن اضافه می کند: «إنَّ رَسُولَ اللهِ نَظَرَ إلی عَلیٍّ و فاطِمَهَ وَ الْحَسَنِ وَ الحُسَینِ فَقال: اَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَکُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَکُم» ، کتاب الجمل للشیخ المفید، ص ۷۹؛ بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۳۳۱، باب ۸.

۲- بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۳۳۱، باب ۸.

۳- اشاره به آیه: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا) (احزاب: ۳۳)

ص: ۱۸۸

برای تطهیرشان جبرئیل (ع) را فرستاده است. پیامبر (ص) به دستور خداوند به وسیله آنها با دشمنان مباهله کرده و آنها کسانی هستند که خدای متعال، مودت آنها را واجب کرده و رسول اکرم (ص) ولایت و دوستی آنها را واجب نموده است. آنها یکی از دو «ثقلینی» هستند که هر کس به آنها تمسک جوید، گمراه نمی گردد و هر کس از آنها اطاعت کند، راه هدایت به سوی خداوند را یافته است.

یکی از آنها امیر مؤمنان (ع) است که برادر، ولی، پرچمدار تأسیس دین و وصی حضرت محمد (ص) است و کسی است که پیامبر (ص) راجع به او شهادت داده است که: «او خدا و رسول را دوست دارد و موقعیت او نسبت به پیامبر، مانند موقعیت هارون نسبت به موسی است» و فرزندان او هم [حسن و حسین]، نواده های رسول خدا (ص) و سید جوانان اهل بهشت خواهند بود» .

گذشته از آن معاویه، عبدالله بن عباس که عالم بزرگوار امت بود را در قنوت نماز لعن و نفرین می کرد، در حالی که از مقام و منزلت او آگاه بود و می دانست که ضرورت دین، احترام به او را اقتضا می کند.

به هر حال، خاندان پیامبر (ص) دارای مقامی بس رفیع هستند؛ زیرا آنها اهل بیت نبوت، معدن رسالت، محل نزول فرشتگان، مهبط وحی و معدن رحمت الهی هستند، گرچه معاویه درباره آنها به لعنت در قنوت نماز، قناعت نکرد و به همه سرزمین ها اعلام کرد که در نمازهای عید و جمعه نیز، امیر مؤمنان (ع) را لعنت کنند. خطبا هم، در اجرای این بدعت کفرآمیز کوتاهی نکردند تا جایی که ناسزا به علی (ع) جزیی از خطبه بود و خطبه ای خوانده نمی شد مگر اینکه یاران و انصار معاویه، علی (ع) را لعنت می کردند. این عمل خائنانه و جاهلانه تا سال ۹۹ هجری ادامه داشت تا اینکه بهترین خلیفه بنی مروان عمربن عبدالعزیز، دستور داد

ص: ۱۸۹

آن را ترک کنند! (۱)

این حوادث و رویدادها از جمله وقایع تلخی هستند که همه مورخان به آن اعتراف دارند و تمامی کتاب های تاریخی هم آن را بیان کرده اند و موضوع کاملاً آشکار است.

پیمان با معاویه

امام حسن (ع) در صلح نامه ای که با معاویه داشت، با او شرط کرد که به علی (ع) ناسزا نگویند. اما معاویه آن شرط را نپذیرفت، سپس امام حسن (ع) از او خواست که دست کم در حضور آن حضرت به ایشان ناسزا نگوید. معاویه، این شرط را پذیرفت، اما به آن عمل نکرد. (۲)

روزی که امام حسن (ع) در مسجد کوفه بالای منبر بود، معاویه علی (ع) را ناسزا گفت، امام حسین (ع) که در آنجا حضور داشت، برخاست تا جلوی او را بگیرد. امام حسن (ع) او را به آرامش و سکوت دستور داد.

باز هم معاویه موضوع را تعقیب می کرد و سماجت می نمود که امام حسین (ع) از جا حرکت نمود و معاویه را رسوا و ساکت کرد. (۳)

اما معاویه دست بردار نبود و پیوسته پیش هر فاسق و فاجری، به ناسزاگویی علی (ع) زبان می گشود و تا می توانست دیگران را نیز، به این کار وادار می نمود!

معاویه به سعدبن ابی وقاص گفت:

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۹.

۲- ابن اثیر، ابن جریر و ابو الفداء و ابن شحنه، همه مطلب را در کتب خود، در ماجرای صلح معاویه و امام حسن (ع) آورده اند، و نیز شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۷؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳، باب ۱، ذیل ح ۲.

۳- ابوالفرج اصفهانی نیز، این مطلب را در مقاتل الطالبیین آورده است.

ص: ۱۹۰

چرا علی (ع) را ناسزا و دشنام نمی دهی؟ سعد پاسخ داد: «به خاطر مزایا و امتیازاتی که رسول خدا (ص) برای علی (ع) قایل بود، که اگر یکی از آنها را من داشتم، برایم از داشتن شتران سرخ مو محبوب تر بود. (۱)

به احنف بن قیس دستور داد که بایـد منبر بروی و خواه و نـاخواه به علی (ع) لعنت کنی، اما میـان آنهـا کـار به مشاجره و رسوایی کشید و چون معاویه ترسید که اگر احنف بالای منبر برود، کار رسوایی، بیشتر می شود، بدین جهت از منبر فرستادن او صرف نظر کرد. (۲)

علاوه بر این، همه می دانند که معاویه، حجربن عدی و یاران او را به این دلیل کشت که آنها حاضر نشدند، از او اطاعت کنند و به علی (ع) ناسزا بگویند، در صورتی که اگر از او متابعت می کردند، جان آنها محفوظ می ماند. (۳)

معاویه به عبدالرحمن بن حسان غفری دستور داد که علی (ع) را لعن کنـد، اما او زیر بـار نرفت، آنگاه او را دستگیر کرد و پیش زیادبن ابیه فرستاد و دستور داد او را به بدترین شکلی به قتل برساند! زیاد هم، عبدالرحمن را، زنده زیر خاک کرد!

به هر حال، معاویه هم خود در مجامع عمومی به علی (ع) ناسزا می گفت و هم دیگران را در همه جا برای انجام این گناه، تهدید و تشویق می نمود، در حالی که پیامبر (ص) فرموده بود: «

مَن سَبَّ عَلِیّاً فَقَدْ سَبَّنِی .» (۴)؛ «هر کس علی (ع) را دشنام و ناسزا بگوید، به من ناسزا گفته است» .

۱- نسایی، خصایص العلویه، ص۳۴، ح ۱۱، ترمذی هم آن را نقل کرده است؛ صحیح، مسلم، ج ۵، ص ۲۳، باب فضایل علی (ع) ، ح ۳۲؛ الاصابه، ج ۲، ص ۵۰۹.

۲- تاریخ ابو الفداء، در حوادث سال ۶۷ هجری.

۳- المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۸۸؛ ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۱۷، ص ۱۳۳، ابن جریر و ابن اثیر هم در حوادث سال ۵۱ هجری آن را آورده اند.

۴- حدیث متواتری است و حاکم هم آن را نقل کرده است.

ص: ۱۹۱

امّ سلمه نیز، می گوید: «

سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ (ص) یَقُولُ: مَنْ سَبَّ عَلِیّاً فَقَد سَبَّنِی !» (۱)؛ «از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود: هر کس علی (ع) را دشنام دهد به من دشنام داده است» .

دوستی و دشمنی با علی (ع)

ابن عبدالبر می نویسد: پیغمبر (ص) فرمود:

مَن أَحَبَّ علیّاً فَقَد أَحَبَّنی وَ مَن أَبغَضَ عَلیّاً فَقَد أبْغَضَنی، وَ مَن آذَی علیّاً فَقَد آذانِی وَ مَن آذانِی فَقَد آذَی الله. (۲)

هر کس علی (ع) را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس با علی عداوت و دشمنی کند، با من دشمنی نموده و هر کس علی (ع) را آزار رساند، به من آزار رسانده و هر کس مرا آزار رساند، به خدا اذیت و آزار رسانده است!

همچنین آن حضرت فرمود:

ما بالَ اَقْوامٌ یُبْغِضُونَ علیّاً وَ مَنْ اَبْغَضَ عَلیّاً فَقَد اَبْغَضَنِی، وَ مَنْ فارَقَ عَلیّاً فَقَدْ فارَقَنِی، اِنَّ عَلیّاً مِنّی وَ اَنَا مِنْهُ، خُلِقَ مِن طِینَتِی وَ خُلِقْتُ مِنْ طِینَهِ اِبْراهیمَ، ذُرِّیَّهً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ. (۳)

چه شده است، افرادی که با علی (ع) دشمنی می کنند؟ در صورتی که هر کس با علی، عداوت و دشمنی کند، با من دشمنی نموده و هر کس از علی جدا شود

۱- نسایی، خصایص، ص ۱۷؛ احمدبن حنبل، مسند، ج ۶، ص ۳۲۳.

۲- ابن خالویه در کتاب المال از ابن عباس آن را روایت کرده است، چنان که ابویعلی و بزاز از سعدبن ابی وقاص و طبرانی از ام سلمه روایت کرده اند و ابن عبدالبر در الاستیعاب در شرح حال علی (ع) ، ج ۳، ص ۳۷ آن را آورده است.

۳- طبرانی نیز آن را روایت کرده است؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۴۲، ح ۹۵۰ و ۹۵۱.

ص: ۱۹۲

از من جدا شده، زیرا علی از من است و من از علی هستم، وی از طینت و خمیرمایه من آفریده شده و من از طینت ابراهیم خلق شده ام و ذریه ها و نسل ها بعضی از دیگری هستند (۱)و خدا هم بر این معنی، بینا و آگاه است.

سپس رسول خدا (ص) برید که آنجا حضور داشت را مورد خطاب قرار داد و فرمود: «ای برید! مگر نمی دانی بهترین زنان در خانه علی است و او ولی پس از من است؟» . (۲)

عمران بن حصین می گوید: رسول خدا (ص) فرمود:

ماذا تُریدُونَ مِن عَلیٍّ؟ ماذا تُریدُونَ مِن علیٍّ؟ ماذا تُریدُونَ مِن عَلیٍّ؟ اِنَّ عَلیّاً مِنّی وَ اَنَا مِنْه، وَ هُوَ وَلیُّ کُلِّ مُؤمنٍ مِنْ بَعدِی. (۳)

از جان علی (ع) چه می خواهید؟ از جان علی چه می خواهید؟ از جان علی چه می خواهید؟ [چرا به او آزار می رسانید؟] علی از من است و من از علی هستم و او پس از من سرپرست هر مؤمنی خواهد بود.

در این باره، ابن عبدالبر می نویسد: طایفه ای از صحابه روایت کرده اند، که رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود:

لایُحِبُّکَ اِلّا مُؤمنٌ وَ لایُبْغِضُکَ اِلّا مُنافِقٌ وَ کان عَلیٌّ رَضِیَ اللهُ عَنهُ یَقُولُ: وَاللهِ اِنَّهُ لَعَهِدَ النَّبیُّ الاُمِّیُّ اَنَّه لایُحِبُّنِی اِلّا مُؤمِنٌ وَ لایُبْغِضُنِی اِلّا مُنافِقٌ. (۴)

تو را دوست نمی دارد، مگر شخصی که مؤمن باشد و با تو دشمنی نمی کند، مگر کسی که منافق باشد و خود علی (ع) نیز، پیوسته تکرار می کرد: به خدا

۱- اقتباس از آیه ۳۰ سوره آل عمران.

۲- الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۴۲، ح ۹۵۰ و ۹۵۱.

۳- الصواعق المحرقه، ص ۱۲۴، باب ۹، فصل ۱۱، ترمذی و حاکم نیز، آن را روایت کرده اند.

۴- الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۷، شرح زندگی علی (ع) ؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۱، ح ۱۳۱، کتاب ایمان.

ص: ۱۹۳

سوگند پیامبر با من عهد کرده است، که دوست نمی دارد مرا، مگر شخص مؤمن و دشمنی نمی کند با من، مگر شخص منافق!

این حدیث نیز، به طور متواتر روایت شده که پیامبر (ص) فرمود:

مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ (۱)اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وَ عادِ مَن عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَه وَ اَدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَیْثُ دار. (۲)

هر کس من مولای او هستم، علی (ع) نیز، مولای اوست، خدایا دوست بدار کسی که علی (ع) را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی (ع) را دشمن بدارد، یاری کن کسی که علی (ع) را یاری کند و خوار گردان کسی که علی (ع) را خوار کند و بچرخان حق را هر جا که علی (ع) می چرخد.

متونی که در جهت لزوم محبت علی (ع) و حرمت دشمنی با او نوشته شده، بسیار فراوان است و جمع آوری و بررسی همه آنها در این بحث میسر نیست، اما خوانندگان منصف و علاقه مندی که خواهان تحقیق و دست یافتن به حق می باشند را، به کتاب دیگر خود، به نام سبیل المؤمنین که در این زمینه تألیف نموده ام، ارجاع می دهم.

این اثر، برای کسانی که در برابر دلیل و برهان و منطق، تعهد و بصیرت دارند، راه گشای مفیدی خواهد بود.

به هر حال، اگر اجتهاد و استنباط معاویه در برابر نصوص و متون صحیح، جایز باشد، استدلال و تأویل کسانی که با ادله صحیح و صریح شرعی، اجتهاد و استنباط

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۹۳، ح ۲۴۵۸، صاحب الفتاوی الحامدیه به تواتر حدیث اعتراف کرده و آن را در رساله خود «الصلاه الفاخره بالاحادیث المتواتره» آورده و حافظ و سیوطی و دیگران نیز، به متواتر بودن آن اقرار کرده اند.

۲- احمدبن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۲۵۰، ح ۹۵۰ و ۹۵۱.

ص: ۱۹۴

می کنند و محور کار آنها احکام و قوانین شرعی است نیز، صحیح خواهد بود.

علاوه بر این، آنها برای احیای دین خداوند و اجرای سنت نبی اکرم (ص) استدلال و استنباط می کنند، در حالی که معاویه برای دست یافتن به حکومت و ریاست و سلطنت (۱)چنین تأویل هایی را انجام می داد و خلافت را از مسیر خود تحریف می کرد و با علی (ع) می جنگید و تمام این اعمال و رفتارهای او بخاطر عقده هایی که از شکست جنگ بدر و اندیشه هایی که از کینه های جاهلی به وجود آمده بود، ناشی می شد!

اما مسلمانان مظلوم و مساکین دین اسلام، به حکومت و سلطنت طمعی ندارند و در پی انتقام جویی و اهداف و اغراض دیگری هم نیستند، بلکه آنها تنها تأویل و استدلال را پیروی می کردند، که اگر به حق رسیده باشند، مأجورند و اگر خطا هم کرده باشند، معذور خواهند بود.

۱- معاویه، در روز «نخلیه» در ضمن خطبه ای به این مطلب اعتراف کرد و گفت: «وَاللهِ اِنِّی ما اُقاتِلکُمْ لِتُصَلُّوا وَ لا تَصُومُوا وَ لا لِتَحُجُّوا وَ لا لِیَذُّکُوا، وَ إنَّما قاتَلْتُکُمْ لِتَأمُرَ عَلَیْکُمْ وَ قَد اعطانی اللهُ ذلک و انتم کارِهُونَ» . این مطلب را اعمش از عمرو بن مره از سعید بن سوید آورده و اهل اخبار نیز، آن را روایت کرده اند. عبدالله بن شریک می گفت: «هذا والله التهنک» . ر. ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۶ و مقاتل الطالبیین، ص ۴۵ و ۴۶.

ص: ۱۹۵

فصل دهم آیا می توان شیعه را تکفیر کرد؟

اشاره

در این فصل، به بررسی قسمتی از فتواها و نظریه های کسانی که «شیعه» را کافر دانسته اند، به همراه ادله ای که در این زمینه اقامه می کنند، می پردازیم.

شیخ نوح حنفی در کتاب خود، «فتاوی حامدیه» ، در پاسخ دلیل لزوم جنگ با شیعه و کشتن آنها، چنین می گوید:

خدا تو را سعادتمند گرداند، بدان که آنان کافر، یاغی و فاجرند و به همه گونه کفر و تجاوزگری و عناد عقیده دارند، مرتکب انواع فسق و زندقه و الحاد می شوند، و هر کس در کفر و الحاد و وجوب قتل آنان شک و تردیدی داشته باشد، خود نیز، مانند آنان کافر خواهد بود!

شیخ نوح حنفی، علت وجوب و جواز قتل شیعه را، کفر و تجاوزگری آنها می داند و می گوید: «اما تجاوزگری آنان بدین جهت است که از اطاعت و فرمان امام (که خداوند متعال، ملک او را تا قیامت پایدار بدارد) ، خارج شده اند و خداوند هم می فرماید: «با ستمگران تجاوزکار بجنگید، تا به فرمان خدا درآیند!» (۱)و امر هم دلالت

۱- (حجرات: ۹) .

ص: ۱۹۶

بر وجوب می کند و بر مسلمانان واجب است دعوت امام را، در مورد جنگ با این عصیان گران که در زبان رسول خدا ملعون واقع شده اند، اطاعت کنند و تأخیر هم در این کار جایز نیست، بلکه باید امام را برای قتل آنان حمایت کنند!

اما کفر آنان به خاطر این است که آنان، احکام دین را سبک می شمارند، مسایل شرع را به استهزاء می گیرند، به علم و دانشمندان اهانت می کنند، محرمات را حلال دانسته و نسبت به مقدسات، پرده دری می نمایند. اضافه بر این، آنان خلافت شیخین را قبول ندارند، موازین دینی را سبک می انگارند، نسبت به عایشه صدیقه بدزبانی دارند و در مورد «قصه افک» در حق او مطالب ناروایی به زبان می آورند که در شأن او نیست، با وجود اینکه خداوند متعال، ضمن آیات متعددی او را تبرئه نموده است. (۱)

بنابراین، چون آنان قرآن کریم را تکذیب کرده و بدین وسیله به پیغمبر (ص) و خانواده وی، دشنام می دهند، چنین گناه بزرگی را مرتکب شده اند.

و بالاخره آنان، به شیخین ناروا می گویند که خدا روی آنان را در دو جهان، سیاه گرداند!» تا اینکه می گوید: «بنابراین، قتل این کفار اشرار، واجب است، خواه توبه کنند یا نه؟ چنان که می توان زنان و کودکان آنان را به اسارت و بردگی گرفت! !» (۲)

به قطع، هیچ انسان غیرتمند و جوانمردی توان شنیدن این تهمت های ناروا را ندارد. خدا و رسول خدا نیز این مطالب زشت و ناحق را نمی پسندند. این ادعاها و تهمت ها، تنها دامنه اختلاف را می گسترد و امید ائتلاف و اتحاد را کم می کند و راه صلح و آشتی را مسدود می نماید.

۱- نور: ۱۲.

۲- العقود الدرّیّه فی تنقیح الفتاوی الحامدیّه، ج ۲، ص ۱۰۲.

ص: ۱۹۷

و اما کسی که چنین فتوایی را داده است، آیا می داند که به خاطر این فتوی، تاکنون چه تعداد مسلمان بی گناه کشته شده اند و چه تعداد از زنان آزاده اهل نماز و فتوت، مورد هتک حرمت قرار گرفته اند و چه تعداد از کودکان و فرزندان اسلام، به اسارت و آوارگی درآمده اند؟ و تا چه حد به احکام الهی بی حرمتی شده است؟ آیا او می داند که به موجب این عمل چقدر مال و ثروت تاراج شده، چه تعداد شهرها و آبادی هایی که مردم آن، اهل نماز و قرآن بوده اند را خراب و ویران کرده است؟

آیا او می داند که در اثر این عمل ناحق، چه اندازه قلب رسول اکرم (ص) را جریحه دار کرده و چشم آل محمد (ص) را گریان نموده است و تا چه اندازه موجب به وجود آمدن فتنه و آشوب در جوامع اسلامی شده که به خاطر آن، شوکت و عظمت مسلمانان درهم شکسته و در نتیجه، دشمنان اسلام به عزت و قدرت رسیده اند؟

و آیا او می داند که چه مخالفت بزرگ و جبران ناپذیری با احکام الهی کرده و به خاطر تکفیر مسلمانان، چه بار سنگینی را عهده دار شده است؟ قرآن در این باره می فرماید: «آنان که به آنچه خدا نازل فرمود، حکم و قضاوت نکنند، به یقین به کفر آلوده شده اند» . (۱)

ای کاش او می دانست که «شیعه» همواره در جهت حفظ احکام الهی و نوامیس شریعت، نهایت سعی و کوشش خود را می کند و برای اوج دادن به احکام قرآن، تمام دقت و احتیاطش را به کار می برد.

شیعه کوشیده است تا بتواند تمسک به دو یادگار پیامبر (ص) را استحکام ببخشد و سنت را بر آن شیوه ای که خاندان پاک پیامبر (ص) استوار ساختند، متابعت و استمرار دهد.

شاید این فتوی دهنده گمان کرده، به خاطر عداوت و کینه ای که با شیعه دارد،

۱- مائده: ۴۹.

ص: ۱۹۸

می تواند آنها را با این تهمت های دردناک به سقوط و نابودی بکشاند! در صورتی که تیر او به خطا رفته و مرکب او، در راه مانده و او در سنگلاخ های شب تاریک، خود را به زحمت و مشقت و سرانجام گمراهی انداخته است!

به خدا سوگند که او با بیان این تهمت ها و دروغ ها تنها به امانت علم و دانش خود، خیانت نموده و خود را در میان دانشمندان جهان اسلام، رسوا کرده و بدین ترتیب، در ردیف دشمنان پیامبران قرار گرفته است؛ اگرچه این مفتی، اهانت های بزرگی را به تشیع نسبت داده است اما در واقع، نتیجه آن چیزی جز عظمت و اعتلای تشیع نبوده است؛ زیرا روش تشیع «سنت الهی» است، که از قبل امضا و تثبیت شده و هرگز سنت خداوندی، تغییرپذیر، نخواهد بود. (۱)

خداوند، بارها پاسخ این ناآگاهان گنه کار را داده است و در جایی نیز، می فرماید:

یهود گفتند دست خدا بسته است، در حالی که دست خود آنها بسته است و به خاطر آنچه گفتند، مورد لعنت خدا واقع شدند، بلکه دست های خدا باز است و به هرگونه بخواهد انفاق می کند. (۲)

دلیل این قتل و کشتارها چیست؟

اشاره

آن مرد مفتی، جواز قتل و کشتار شیعه را، دو علت تجاوزگری و کفر، عنوان کرده بود، در صورتی که خدا و رسول (ص) و هر صاحب فضیلتی از بندگان خدا، می داند که او با این فتوی، ظلم و تجاوز بزرگی را به شیعه روا داشته است، همان گونه که دشمنان پیامبران نیز، به آنها نسبت جنون و جادوگری می دادند. اما

۱- احزاب: ۶۲.

۲- مائده: ۶۹.

ص: ۱۹۹

شما عزیزان، قضاوت کنید که چه زمان شیعه در برابر حکومت حق خود، تسلیم نشده و چگونه علیه حکومت خود تجاوز نموده است؟ آیا زمانی بوده که آنها در پرداخت مالیات، خراج و. . . تأخیر کرده باشند؟ آیا آنها تا به حال از جهاد با دشمنان، طفره رفته اند؟ یا در جلوداری سپاه، کوتاهی داشته اند؟ آیا در ارتش، تعلل و عقب روی کرده اند و در خدمت خود به حکومت، خیانت نموده اند؟

خدا را گواه می گیریم که چنین نبوده است و آن را هم جایز نمی دانسته اند، و کسی هم که چنین نسبت های ناحق و ناروایی را می دهد، می داند (۱)که آنها از او متنفراند و نیز، در باطن می داند که شیعه، از آنچه به او نسبت می دهند، فاصله زیادی دارد. او با عنوان کردن این فتوا قصد داشته فرمانروایان را نسبت به شیعه بدبین کند، تا از منزلت آنها کم کند و از بهره و منفعتی که ممکن است از سوی دولت ها نصیبشان شود، محرومشان کند و ارتباط آنها نیز، با برادران اهل سنت خود، قطع گردد. در حالی که آنها «نباید گمان کنند، از آنچه ستمگران انجام می دهند، خدا غافل است و چشم پوشی می کند» . (۲)

درباره کفر شیعه، مطالبی را ادعا می کند که هیچ خداشناسِ خداترسی جرأت عنوان آن را ندارد و کسی که سند دینی و متون متواتر از سوی پیامبر (ص) نداشته باشد، هرگز چنین اقراری نخواهد داشت که نسبت به افراد نماز و حج گزار و زکات پرداز و روزه گیر و بالاخره اهل شهادت و مؤمن به قیامت، زبان به تهمت و

۱- تهمت زننده و دیگران می دانند که شیعه و سنّی در مورد اطاعت و عدم اطاعت از حاکم، مساوی اند و هر کدام در مملکت به طور روشن، پیرو حکومت خودشان هستند، اما اگر هر یک از این دو فرقه، در مملکت دیگری باشند، اطاعت آنها ممنوع است وگرنه شیعه در ایران، مانند سنّی در مراکش و افغانستان است و در این مورد، با هم فرقی ندارند.

۲- ابراهیم: ۴۲.

ص: ۲۰۰

افترا باز کند!

در اوایـل این کتـاب، فصل دوم را برای معرفی و بیان «اسـلام و ایمان» آوردیم، در فصل سوم نیز، تعـدادی از روایت هایی که اثبات کننده عظمت آنها است را بیان کردیم که با مطالعه و بررسـی آنها مشـخص می شود که قوانین اسـلام، با ایمان شیعه ثابت و استوار است و همین روایت های صـحیح متواتر، بیان کننده عظمت و احترام شـیعه در دنیا و آخرت است. بدین ترتیب، به خوبی روشن می شود که آنچه صاحب فتوا به آن اسـتناد کرده است، از بارزترین مصـداق های تهمت و افترا و تزویر است که هیـچ انسان با شـعور و حتی هیچ کودک عاقلی نیز، حاضر نیست آن را باور کند!

روی هم رفته، دلایل و مدارک او حاوی شـش مطلب است که ما با رعایت حفظ امانت، آن را نقل می کنیم و به تحلیل و پاسخ آن می پردازیم:

۱. آیا شیعه احکام دین را سبک شمرده است؟

آنها گمان کرده اند، که شـیعه، دین را سـبک شـمرده و احکام شرع را به استهزاء گرفته است. اما، دروغ و بی اساس بودن این ادعا، کاملاً آشـکار است؛ زیرا شـیعه دقیق ترین و احتیاطکارترین افراد مسـلمان هسـتند. کتاب های اصول و فروع و تفسـیر و حدیث شیعه نیز، انباشته شده از احکام و دستورهای دقیق است که هر انسان با وجدانی، با مراجعه به آنها حقیقت را درک می کند و احتیاجی به دلیل و برهان ندارد.

وإذا استطال الشَّیء، قام بنفسه و صفات ضوء الشَّمس تذهب باطلاً (۱)

هرگاه چیزی استمرار داشته باشد و تکرار شود، استوار می گردد و شعاع نور خورشید، تاریکی باطل را از بین می برد.

۱- ظاهراً شعر از متنبی است، ولی در دیوان او یافت نشد، شاید در یادداشت دیگری باشد، کنزالفوائد، کراجکی، ج۱، ص ۲۸۱.

ص: ۲۰۱

ای کاش آنچه مدعی شده اند را به ما نشان می دادند و روی مسایل شریعت مقدس که در نظر آنها مورد استهزاء شیعه قرار گرفته است انگشت اشاره می گذاشتند!

آیا شیعه مقام عظیم خدای متعال را سبک انگاشته و گاهی او را به مخلوق تشبیه نموده و یا سخن قبیح دیگری را درباره خداوند به زبان رانده است؟

آیا شیعه، انبیا و اوصیای گرامی را دشنام داده و درباره آنها چیزی گفته که در شأن آنها نبوده است؟ مگر خدای ناکرده به ساحت مقدس «خیر البشر» نسبت «هجر» و هذیان داده است؟

به یقین هرگز چنین نیست؛ آنها بزرگ ترین تقدیس را برای خدا و عمیق ترین تنزیه را برای انبیا و بیشترین تعظیم را برای خلفای آنها مبذول داشته و نیز، درباره قوانین اصولی، با محکم ترین دلیل، و در مورد فروع، با شدیدترین احتیاط و درباره پذیرش حدیث، بهترین روش را به کار برده اند تا حقایق برایشان محرز شود.

از کسانی که خواستار تحقیق و تفحص هستند، می خواهیم که به اصول و فروع شیعه مراجعه کنند (۱)تا حقیقت را بیابند؛ زیرا اگر کسی به سرزمین های شیعه نشین برود و با آنها معاشرت داشته باشد، مشاهده می کند که زن و مرد و کوچک و بزرگ آنها در ادای نماز، زکات، روزه، حج و سایر احکام واجب کوتاهی نمی کند و جز تعداد کمی از افرادی که به خاطر معاشرت های نامناسب، بی بندوبار شده اند، کسی را نمی توان یافت که نمازهای پنج گانه را ترک کند و از روزه گرفتن خودداری نماید، مگر اینکه عذری داشته باشد؛ زیرا اگر کسی به عمد روزه خود را بخورد، به بیست وپنج ضربه شلاق محکوم می شود و اگر این کار را دو مرتبه تکرار کرد و

۱- ر. ک: اصل الشیعه و اصولها که به فارسی نیز ترجمه شده است، و سایر منابع فقهی شیعی، مانند جواهر الکلام، محمدحسن نجفی، ۴۳ مجلد، و وسایل الشیعه از شیخ حر عاملی، ۲۰ جلد.

ص: ۲۰۲

مجازات شد و از کار خود دست برنداشت و برای بار سوم و چهارم آن را تکرار کرد، حکم اعدام در حق او جاری می گردد و این نظر، مورد اتفاق علمای شیعه است.

البته، این حکم درباره افراد بی بندوبار اجرا می شود. اما اگر منکر باشد و وجوب نماز و روزه و زکات و حج و خمس و سایر ضروریات اسلام مانند: حرام بودن زنا، لواط، سرقت، شرب خمر، غیبت و افساد در زمین و این نوع جرایم را مرتکب شود، یا درباره چیزی از این گونه احکام شک و تردید داشته باشد، به مجرد شک و انکار، محکوم به قتل می گردد.

در حقیقت، شیعه در احکام، دارای یک سلسله امتیازاتی است به عنوان مثال، اگر نماز و روزه و حج بر گردن کسی باشد که فوت شده است، از میت برای جبران آن عمل عبادی، نایب می گیرند، چنان که اگر در ذمه میت، زکات یا خمس یا مظالم دیگری وجود داشته باشد، مانند سایر دیون، ولی او، این بدهی ها را از اصل دارایی او پرداخت می نماید، اگرچه وصیت نکرده باشد.

همچنین شیعه، در همه عبادت ها و معامله ها و ایقاع ها و سایر مسایل شرعی، نهایت احتیاط و دقت را می نماید. بر اساس این توصیفات و توضیحات، چگونه آن فتوی دهنده، جرأت می کند که آن همه افترا و تهمت را به ساحت شیعه وارد آورد، و او را در امر دین و شرع مطهر، بی اعتنا و استهزاکننده معرفی نماید؟

۲. آیا به علم و مقام دانشمندان اهانتی کرده است؟

مستمسک دیگر آنها این است که شیعیان را اهانت کننده به علم و دانشمندان معرفی می کنند.

در این باره باید گفت که ای اهل انصافی که انصاف شما را ماجراجویان فتنه انگیز، به

ص: ۲۰۳

تاراج برده اند، آیا بهتانی از این سبک تر و توجیهی از این پست تر سراغ دارید؟

آنها درباره شیعه این چنین می گویند! در حالی که خود شیعه مؤسس علوم بوده اند و رشته های حکمت و تألیف را خود تحکیم بخشیده اند و در این رهگذر نیز، به مقام والا و باارزشی دست یافته اند و همچنین در علوم اصول و فروع هم، گوی سبقت را از دیگران ربوده اند؟ (۱)

شیعه چگونه و از چه طریقی توانسته است به مقام علم و دانش اهانت کند؟ آیا به وسیله مدارسی که خود، آنها را تعمیر کرده اند؟ و یا به وسیله مراکز و شهرهایی که برای آموختن و گسترش علم به آن هجرت کرده اند و شاید تا صرف وقت و عمر و اموال خود که در راه علم و آموختن و یاد دادن آن صرف کرده اند؟ به هر حال باید گفت که برخلاف تهمت هایی که به شیعه وارد کرده اند، اهل تشیع نه تنها توانسته اند قواعد و اصول علم را با دلایل و براهین استوار استحکام ببخشند، بلکه راه علم و دانش را برای جهانیان نیز هموار کرده اند.

حال این سؤال مطرح می شود که آنها بر اساس چه مبنا و مدرکی شیعه را متهم به اهانت به علم و عالم کرده اند، در صورتی که هر شخص اهل و نااهلی، می داند که دانشمندان بالاترین و بهترین تعظیم و تجلیل را از شیعه سراغ دارند تا جایی که در تبیین وقایع و حوادث علمی دنیا و دین، شیعه تنها به آنها مراجعه می کند.

در این بین، گاهی علما و قاضی های رشوه خوار عالم نمایی نیز، بوده اند که به خاطر پست و مقام و جلب منافع مادی، دست به اعمال ناشایستی می زدند، البته این افراد نه تنها مورد احترام نیستند، بلکه بر مسلمانان واجب است، آنها را از خود و

۱- ر. ک: تأسیس شیعه، سید حسن صدر موسوی؛ الشیعه و فنون الاسلام، عاملی کاظمی و الذریعه الی تصانیف الشیعه، از حاج آقا بزرگ تهرانی در ۲۵ جلد.

ص: ۲۰۴

جامعه خود طرد نمایند و از آنها دوری کنند؛ زیرا آنها مایه ننگ دین و آبروی مسلمانان هستند!

اما با این اوصاف، تکلیف خود صاحب فتوی که به دانشمندان بزرگ شیعه و حافظان شریعت اهانت نموده است، چه خواهد بود؟ مگر او نگفته بود: «هر کس در کفر و الحاد و وجوب قتل و جواز قتل (علمای شیعه) تردید کند، او خود مانند آنان کافر است؟ !» .

مگر نه این است که بسیاری از علمای بزرگوار اهل سنت، در تکفیر شیعه توقف و تردید کرده اند؟ طیف وسیعی از آنها به مسلمان بودن شیعه فتوا داده اند؟ (۱)

با این فتوا نه تنها علمای شیعه تکفیر شده اند، بلکه نامبرده به تکفیر عالمان بزرگ اهل سنت، مانند: ابوحنیفه امام اشعری، امام شافعی، سفیان ثوری، ابن ابی لیلی، داودبن علی، حسن بصری، سعیدبن مسیب، ابن عُیَینه، ابن سیرین، زهری، ابوطاهر قزوینی، امام سبکی، ابومحاسن رویانی و علمای سابق بغداد، اقرار نموده است! (۲)

همچنین این مفتی، بزرگانی همچون، ابن حزم ظاهری، شیخ بزرگ ابن عربی، عارف شعرانی، صاحب فتح القدیر، ملاعلی حنفی، ابن تیمیه، ابن عابدین، نبهانی و عالمان دیگر اهل سنت را تکفیر کرده؛ زیرا این عالمان به اسلامِ معتقدان به ارکان خمسه، اعم از شیعه و دیگران حکم کرده اند!

بنابراین، اگر اهانت به علم و دانشمندان، موجب و ملاک کفر افراد باشد، صاحب فتوای فوق، کافرترین کفار خواهد بود؛ زیرا وی با فتوای خود، به همه ائمه مسلمانان و علمای موحد، تهمت و اهانت روا داشته است.

۱- فصل های گذشته همین کتاب به ویژه فصل ۶ و ۷ به آن پرداخته اند.

۲- فصل های گذشته همین کتاب به ویژه فصل ۶ و ۷ به آن پرداخته اند.

ص: ۲۰۵

۳. چه کسی حرام را حلال کرده است؟

آنها مدعی اند که شیعه، محرمات را حلال کرده و احکام محترم را، سبک شمرده است!

با بررسی و مطالعه کتاب های شیعه امامی، اعم از متن و شرح قدیم و جدید، پی خواهید برد که اهل بیت (علیهم السلام) - که از آنچه در بیت می گذرد نسبت به سایرین آگاه ترانـد - دورترین افراد، از اعمال حرام و دقیق ترین افراد، در حفظ احکام الهی هستند.

آیا آنها در کتب فقهی خود، فتوا نداده اند که مرد عاقل و بالغ محصنی، که مرتکب زنا و عمل منافی عفت شده را باید هم شلاق زد و هم سنگسار نمود؟

آیا آنها، درباره کسی که، تجاوز به عنف کند و با محارم خود هم بستر شود و راجع به مرد «ذمی» که با زن مسلمانی مرتکب زنا شود، حکم قتل و اعدام نمی دهند؟ !

آیا آنها فتوا نمی دهند که، اگر مرد زن دار با دختر بچه ای، یا با زن دیوانه ای و یا با زن بی شوهری زنا بکند و یا زن شوهرداری با بچه ای مرتکب زنا شود، باید آنها را صد ضربه شلاق زد؟

آیا فقه شیعه نمی گوید که اگر مرد آزاد بدون زنی، مرتکب زنا شود، باید او را صد ضربه شلاق زد و سر او را تراشید و به مدت یک سال او را تبعید نمود؟

آیا فقه تشیع تصریح نمی کند که اگر، غلام و کنیز بالغ و عاقل، با یکدیگر زنا کنند، باید به هر کدام پنجاه تازیانه زد؟

آیا درباره کسی که نصف او آزاد شده و نصف دیگر وی، در قید بردگی است، فتوا نمی دهند که به همان حدی که آزاد شده، باید مجازات آزاد و در آن حدی که برده است، باید مجازات برده را اعمال نمود؟

آیا به کسانی که در زمان محترم و مکان مقدسی، مرتکب زنا می شوند، به خاطر هتک حرمت زمان و مکان، مجازات بیشتری را منظور نمی دارند؟

ص: ۲۰۶

آیا در مورد مرد آزاد بالغی که مرتکب «لواط» می گردد، فتوا نمی دهند که باید به وسیله شمشیر، یا سنگسار نمودن، یا پرتاب از بالای بلندی، یا خراب کردن دیوار روی او، او را به قتل برسانند؟ !

آیا می دانید گاهی چنین افرادی را می سوزانند؟ و این حکم برای محصن و غیر محصن، یکسان و ثابت است؟

* *

آیا می دانید که آنها درباره مفعول لواط، اگر بالغ و عاقل باشد و با میل خود مرتکب این عمل شنیع شده باشد، فتوای قتل او را می دهند؟

آیا چنین نیست که حتی اگر کودک و مجنونی، خواه فاعل باشند یا مفعول و مرتکب عمل منافی عفت شوند تأدیب و تعزیرشان می نمایند؟

آیا ملاحظه کرده اید، شیعه درباره عاقل و بالغ و مختار، خواه محصن باشند یا غیر محصن و تن به «تفخیذ» بدهند، به هر یک از فاعل و مفعول، حکم صد ضربه شلاق را صادر می نماید؟

آیا آنها درباره هر یک از «مساحقه» کنندگان، حکم صد ضربه شلاق را اعمال نمی کردند؟

آیا فقهای شیعی، درباره مجازات «قیادت» و دلالی عمل منافی عفت، هفتادوپنج ضربه شلاق و درباره کسانی که «قذف» و تهمت می زنند، یا می گساری می کنند، حکم هشتاد ضربه شلاق را صادر نمی کنند؟

آیا می دانید در فقه شیعی، اگر کسی دزدی کرد برای بار اول، چهار انگشت دست راست او را قطع می کنند و اگر بار دوم مرتکب سرقت شد، پای چپ او را از مفصل مچ می برند و در مرتبه سوم، به حبس ابد محکوم می نمایند و چنانچه برای

ص: ۲۰۷

بار چهارم دست به دزدی زد، او را اعدام می کنند؟ !

در این باره احکام فراوان دیگری نیز، وجود دارد (۱)که ما به همین مقدار بسنده می کنیم.

اما کسانی که تفصیل و تحقیق این احکام را می خواهند، می توانند به ابواب کتب فقهی شیعه امامی و احادیثی که در این زمینه ها مورد استناد قرار می گیرند مراجعه کنند. (۲)

با مطالعه و بررسی این کتاب ها درمی یابید که شیعه در انکار منکرات و تعظیم حرمات و مجازات مجرمان نسبت به تمام فرق اسلامی امتیاز و حق تقدم خاصی دارند، تا جایی که نسبت به مجرمان برخی از گناهان، دو مرتبه حد جاری می کنند و در مرتبه سوم، متخلف را به قتل می رسانند و گاهی هم که جانب احتیاط را پیش می گیرند، برای مرتبه چهارم گنهکار را اعدام می نمایند و هیچ کس فتوا نمی دهد برای مرتکب مرتبه پنجم، مجازات اعدام را تأخیر بیندازند. البته این نوع مجازات، برای کسانی است که گناه را بدون اینکه حلال بدانند، انجام می دهند. اما کسانی که نخست حرام را حلال می دانند و سپس مرتکب آن می شوند، به مجرد اثبات آن، اعدام می شوند.

بدین ترتیب، آیا دین و مروت، اجازه می دهد که با این توصیفات شیعه، به استحلال محرمات و هتک حرمات متهم شود؟

به خدا سوگند که شیعه از آنچه به او نسبت می دهند، بیزار است و مقام و منزلت او بالاتر از این است که در قاموس او این خصلت ها وجود داشته باشد. بلکه آن شخص ناصبی، صفات و گناهانی که در خود وجود داشته را به دیگران نسبت داده است! زیرا او با آن فتوایی که داده، انواع و اقسام محرمات را حلال شمرده است، به

۱- احمد صادقی اردستانی، زندان در اسلام.

۲- جواهر الکلام؛ الفقه علی المذاهب الخمسه؛ تحریر الوسیله؛ خلاف و تهذیب شیخ طوسی؛ کافی؛ وافی؛ من لایحضره الفقیه؛ استبصار؛ وسائل الشیعه؛ المقعنه شیخ مفید؛ نهایه شیخ طوسی؛ شرایع الاسلام محقق حلّی و شرح های مسالک الافهام.

ص: ۲۰۸

عنوان نمونه دروغ و بهتان و ظلم و دشمنی و تکفیر مؤمنان و ایجاد جنگ و آشوب میان مسلمانان را حلال دانسته است و بدتر از همه قتل و غارت اموال شیعه که رکن مهم و اساسی اسلامی هستند، و اسارت زنان نمازگزار و کودکان بی گناه آنها را نیز، تجویز نموده است!

همین فتوا موجب شد که، حدود چهل هزار نفر از مسلمانان حلب، از سرزمین خود آواره شوند و اموالشان به غارت رود و مابقی نیز، از وطن خود اخراج و به نیل و نغاوله و ام الصمد و دلبوز و فوعه و دیگر جاها کشانده شوند.

و به موجب همین فتوا، امیر ملجم پسر امیر حیدر، در سال ۱۱۴۷ه به جبل عامل هجوم برد و تا جایی که می توانست بی ناموسی و قتل و غارت و خرابی از خود به جای گذاشت. او روز «واقعه انصار» را به وجود آورد، سرانجام یک هزاروچهارصد نفر از مؤمنان را اسیر کرد و به بیروت برد و در خرابه ها و مزبله ها زندانی کرد که همه آنها با نهایت ذلت و فضاحت جان خود را از دست دادند!

و همین فتوا بود که باعث شد در طول تاریخ، آن قدر وقایع تلخ و حوادث شوم به وجود آید که روی تاریخ را سیاه کند.

۴. دو خلیفه پس از پیامبر (ص)

اشاره

آنها بر این باورند که شیعه، منکر خلافت خلیفه اول و دوم است و با زدن این اتهام ها می خواهند، در میان ملت اسلام، اختلاف و آشوب به وجود آورند. در صورتی که شیعه و هر انسان باشعور و با وجدانی، می داند و معترف است که پس از پیامبر (ص) ، این دو خلیفه از سال ۱۱ تا ۲۳ هجری خلافت کردند و فتوحاتی نیز، انجام دادند، تا اینکه به تدریج خلافت به صورت یک نظام سیاسی درآمد و به دلیل اقتضای زمان، از محل ابتلا خارج گردید!

ص: ۲۰۹

اما اکنون چه لزومی دارد که مسایل گذشته که تکرار آن موجب اختلاف بین مسلمانان می شود و چندان هم آثار و نتایج عملی بر آن مترتب نیست را، مورد بحث و گفت وگوی بیهوده قرار دهیم؟

پس، بهتر است به سیاست و شرایط امروز توجه کنیم و خود را از آن سیاست گذشته وارهانیم؛ زیرا شرایط زمان اجازه نمی دهد که دفینه های تاریخی را نبش و کینه های گذشته را برانگیخته سازیم.

امروزه، مسلمانان باید هوشیار باشند که دشمنان بزرگ و خطرناکی در کمین شان هستند و این مشاجره ها و اختلاف ها، تنها موجب نابودی مسلمانان می شود.

علاوه بر این، چه دلیلی وجود دارد که ما امروز، مسلمانان را به خاطر سیاست و خلافت گذشته تکفیر کنیم. در حالی که همه مسلمانان معتقدند که این دست از مسایل، نه اصول دین است و نه اساس اسلام و ما نیز، مشاهده کردیم که به استناد روایت هایی که از رسول خدا (ص) رسیده بود و معنی اسلام و ایمان را بیان می کرد، در نظر اهل سنت، سخنی از اینکه خلافت جزو آن باشد، نبود. (۱)

در میان مسایلی هم که موجب احترام خون و عرض و اموال مسلمانان بود، موضوع خلافت قرار نداشت و همچنین از جمله وظایف و شرایط داخل شدن به بهشت نیز، به حساب نیامده بود! (۲)

بنابراین، امکان دارد افرادی هم با ادله شرعی و عقلی، در این مسئله اجتهاد و استنباط کرده و منکر خلافت شده باشند. در این صورت، با چه دلیل و مدرکی می توان آنها را به خاطر تأویل و اجتهادی که کرده اند، تکفیر نمود و از اسلام خارج دانست؟ در

۱- فصل سوم همین کتاب به بررسی این موضوع پرداخته است.

۲- فصل ۴و۵ همین کتاب به بررسی این موضوع پرداخته است.

ص: ۲۱۰

حالی که آنها هرگز با حقیقت و درستی کینه و دشمنی ندارند، بلکه از دلایل شرعی و شرایطی پیروی می کنند که خلیفه پیامبر (ص) باید دارای آن باشد، از جمله:

ایشان نباید سابقه کفر داشته باشد، معصوم باشد، عهد و پیمان رسول خدا (ص) را تثبیت کند و دیگران نیز، بر او فضیلت و برتری نداشته باشند!

دلایل آنها نیز، برای اثبات این مطلب، چیزی است که در کتاب و سنت و عقل، فراوان موجود است اما در این بحث، مجال آوردن آن نیست. (۱)

حال، اگر همان گونه که شما می گویید، شبهه را قوی تر فرض کنیم، باز هم چون مطلب خود را از کتاب و سنت استنباط کرده ایم و به قطع و یقین رسیده ایم، به طبع ما مصیب به حق خواهیم بود (۲)و اگر خطا هم کرده باشیم، علما اجماع نظر دارند که مجتهد خطاکار، معذور است، اگر اجتهاد او در غیر اصول دین باشد. (۳)

گذشته از آن، حتی اگر مسئله خلافت را بر اساس نظر آنها از اصول دین فرض کنیم، انکار آن باز هم موجب کفر نمی گردد؛ زیرا آنها خلافت را از ضروریاتی نمی دانند که انکار آن، به انکار و تکذیب پیامبر (ص) برگردد، همچنان که به نظر منکران، موضوع از مسایلی نیست که بر آن اتفاق نظر وجود داشته باشد، تا مخالفان با اجماع علما مخالفت کرده باشند. آنها از کتاب و سنت نیز، شبهه وارد کرده اند که آنها را از اعتقاد به آن منع می کند! همان طور که می دانید، شیعه به اینکه امامت را از اصول دین می داند هرگز اهل سنت را به خاطر انکار امامت اهل بیت (علیهم السلام) تکفیر نمی کند. همچنین فرقه «عدلیه» از شیعه و معتزله، تنها اشاعره که منکر «عدل خدا» هستند را تکفیر نمی کنند، با وجود اینکه به اعتقاد شیعه و معتزله این اصل، از اصول

۱- ر. ك: سبيل المؤمنين.

۲- ر. ك: فصل هشتم همين كتاب.

۳- ر. ك: فصل هشتم همين كتاب.

ص: ۲۱۱

دین به شمار می رود؟

البته، انکـار خلافـت بحث تـازه ای نیست. در همـان زمـان، افرادی همچون: سـعدبن عبـاده و خباب بن منـذر و گروه دیگری نیز، با خلافـت، مخـالفت می کردنـد و افرادی هم، آنهـا را به بیعت و هم گامی با خلافت اجبار می کردنـد، در حالی که آنها زیر بار نمی رفتنـد، امـا احـدی هم آنهـا را تکفیر نمی کرد و آن طور که تواتر قولی و فعلی ثابت می کنـد، آنها حتی به عنوان فاسق هم، معرفی نشده اند.

پس، آنها چگونه شیعه را به خاطر این مخالفت، تکفیر می کنند؟ مگر حکم خدا، برای همه و در همه جا یکسان نیست؟

با توجه به اینکه طبق احادیث متواتری که از عترت پاک و روایت های صـحیحی که از طریق اهل سنت رسیده است، شیعیان مجبور نیسـتند به عهد و سـفارش پیامبر (ص) که درباره علی (ع) و امامان بعد از او رسـیده است، اعتقاد داشـته باشـند و آنها هم موضوع را حقیقتی از دین اسـلام دانسـته اند. ازاین رو، آنها معذور و بلکه، مأجور خواهند بود، خواه از این طریق به حق رسیده، یا به خطا رفته باشند؟ !

مصیب دو پاداش دارد و مخطی یک اجر!

ابن حزم می گوید:

جماعتی بر این عقیده اند که اگر مسـلمانی در مسایل اعتقادی چیزی بگوید یا فتوایی بدهد، کافر و فاسق نمی شود؛ زیرا اگر کسـی چیزی را اجتهاد کنـد و بـدان وسـیله به حق برسـد، دو پاداش خواهـد داشت، و اگر پس از اجتهاد به خطا هم رفته باشد، دارای یک پاداش خواهد بود! (۱)

۱- الفِصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۳، ص ۲۹۱.

ص: ۲۱۲

سپس ادامه می دهد:

دانشمندانی مانند: ابن ابی لیلی، ابو حنیفه، شافعی، سفیان ثوری و داودبن علی، بر این عقیده اند چنان که نظر هر صاحب نظری از صحابه (رضی الله عنه) چنین است و من هم، در این اصل، نظر مخالفی نیافتم. (۱)

اجماع و اتفاق نظر در فتوا، ریشه یاوه گویان را قطع می کند؛ زیرا معتقدان به خلافت علی (ع) و منکران آن هرگز چنین سخن و اعتقادی را برنگزیده اند، مگر پس از اینکه، از کتاب و سنت، نهایت سعی و کوشش خود را جهت اجتهاد و استنباط، مبذول داشته اند و این بسیار سخت و گران است که برادران اهل سنت، در این مسئله راه افتراق و اختلاف را پیش گرفتند و گرفتار سختی ها و مشکلات فراوانی شدند و تنها کاری که انجام داده اند این بود که وقتی به حقیقت رسیدند و آن را عین صواب یافتند، تصریح به عذرخواهی نمودند. به همین جهت هم علمایی چون علامه قاسمی دمشقی گفته اند: «بنا به نص حدیث نبوی (ص) مجتهدین هر فرقه ای از فرق اسلامی، مأجور خواهند بود، خواه به حق رسیده یا خطا کرده باشند» . (۲)اگر، فصل های «تأویل گران» و «فتاوی اهل سنت» این کتاب را مطالعه کرده باشید، اجماع نظر آنها را در این مسئله خواهید یافت.

۵. اتهام به عایشه

در جای دیگری آنها مدعی اند که شیعه درباره عایشه صدیقه (رضی الله عنها) بدزبانی کرده و چیزی که در شأن او نیست را به او نسبت داده است و. . . اما حقیقت مطلب این است که عایشه، نزد امامیه زن پاک دامنی بوده که از روحیه عالی و آبرو و

۱- الفِصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۳، ص ۲۹۱.

۲- میزان جرح و تعدیل و صحیح مسلم.

ص: ۲۱۳

حرمت و مرتبه و مقام بالایی برخوردار بوده است. شأن و منزلت عایشه، بالاتر از این است که بتوان درباره او خلاف عفت کلامی را به زبان آورد.

برای اثبات این ادعا نیز، کتاب های امامیه اعم از قدیم و جدید، شاهد صادق ما خواهند بود. (۱)علاوه بر این، اصول اعتقادیمان درباره معصوم بودن انبیا (علیهم السلام) ، تهمت های ناروایی که به عایشه داده اند را محال و غیرممکن می دانند و قواعد و دلایل عقلی نیز اقتضا می کند که این انحراف ها را از ساحت انبیا و همسران آنها، بی اساس تلقی کنیم.

در این باره، فقیه بزرگ و معتبر شیعه، استاد شیخ محمد طه نجفی در این باره همواره با صراحت می گفت:

حکمت و دلیل عقل، اقتضا می کند که به پاک دامنی عایشه عقیده مند باشیم؛ زیرا واجب است ناموس پیامبران، از هرگونه عیب و نقص ناموسی مبرا باشند و ما به خدا سوگند، برای اثبات پاکدامنی عایشه به دلیل و برهان احتیاج نداریم، چنان که درباره سایر زنان انبیا و اوصیا بر این عقیده هستیم.

امام بزرگوار شریف مرتضی علم الهدی در رد تهمت از همسر نوح می گوید:

پیامبران (علیهم السلام) عقلاً واجب است از هرگونه عیب و نقصی به دور باشند و خدای متعال هم، همه انبیای خود را، از عیوب جزیی هم، منزه فرموده، تا بدین وسیله، نسبت به آنان تعظیم و توقیر کامل را مبذول داشته و از هرگونه عیبی که موجب نفرت و انزجار مردم گردد، آنان را مصون داشته است. (۲)

۱- موضوع «افک عایشه» را در کتاب اخلاق خانواده، ج ۱، ص ۳۲۸، مطرح نموده و بی اساس بودن آن را به اثبات رسانده ایم.

۲- سید مرتضی، امالی، ج ۲، مجلس ۳۸.

ص: ۲۱۴

سخن ایشان تا پایان به وجوب عصمت و طهارت همسر نوح و لوط دلالت دارد و آنها را از هرگونه ناپاکی، منزه می شمارد و این حقیقتی است که مفسران و متکلمان و سایر دانشمندان گرامی و والامقام شیعه نیز، بر آن اجماع نظر دارند.

اما با صراحت می گوییم که نظرمان درباره برخی از رفتارهای عایشه به گونه دیگری است: عایشه با وجود نزول آیه «در خانه های خود بنشینید» (۱)، از خانه خارج شد و با وجود اعلام خطر از این عمل، سوار «جمل» گردید و ارتش را فرماندهی کرد و برای خون خواهی عثمان به بصره رفت و جنگ به راه انداخت. در صورتی که پیش از آن، این خود او بود که نخست، از عثمان پیروی نمی کرد و او را لایق خلافت نمی دانست و درباره او، هر چه می خواست می گفت. الله عنها) بدزبانی کرده و چیزی که در شأن او نیست را به او نسبت داده است و. . . ته باشد، دارای

همچنین عمل او را در بصره درباره «جمل اصغر» با عثمان بن حنیف و حکیم بن جبله و نیز عملکرد او را در «جمل اکبر» با حضرت امیر مؤنان (ع) مذموم می دانیم. عایشه روز تشییع جنازه امام حسن مجتبی (ع) متوجه شد بنی هاشم می خواهند، جسد امام حسن مجتبی (ع) را کنار جدش پیامبر (ص) دفن کنند، به همین دلیل، با همکاری مروان حکم از دفن آن حضرت جلوگیری کرد. ما این عمل عایشه را نیز، سرزنش می نماییم و همان طور طرز برخورد او با سایر خاندان پیامبر (ص) را مورد ملامت قرار می دهیم! (۲)

آنگاه آن ناصب دروغگو، در دشمنی خود با شیعه، به حدی پیش می رود که

۱- احزاب: ۳۳.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۱؛ الارشاد شیخ المفید، ج ۱، ص ۲۴۴؛ بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۱۷۱.

ص: ۲۱۵

نه تنها همه شیعیان بلکه به همه مسلمانان اهانت و تهمت روا می دارد، که البته با این عمل خود، چشم دشمنان اسلام را روشن می گرداند! و نه تنها به ام المؤمنین بلکه به جمیع مسلمانان ظلم و خیانت می کند.

۶. ناسزا گفتن به شیخین

اشاره

آنها می گویند شیعه به دو خلیفه دشنام می دهند! در این باره باید در دو مرحله صغری و کبری به بررسی بپردازیم؛ در مرحله اول باید بدانیم که آیا آنها دشنام می دهند یا نه؟ و در مرحله دوم نیز باید دریابیم که آیا دشنام آنها، موجب کفر می گردد یا نه؟

در مرحله اول به نتیجه ای نخواهیم رسید؛ زیرا آنها به هیچ وجه حاضر نیستند، برائت این امر را از شیعه بپذیرند، گرچه ما به خدای کعبه سوگند بخوریم و با آیه های قرآن هم، دلیل و برهان بیاوریم! چنان که امامیه تاکنون، هر چه نفی این کار را اعلام کرده، گوش شنوایی ندیده است.

بنابراین، بهتر است این باب را مسدود نماییم و به تحلیل مرحله دوم بپردازیم. درواقع، دشنام موجب کفر نمی شود. ما برای این ادعا، دلایل و براهین روشنی داریم که در شش مرحله می آوریم و قضاوت را به عهده افراد منصف، می گذاریم:

دلیل اول:

ما از قاعده «اصل استصحاب» استفاده می کنیم و می گوییم، به مسلمان بودن دشنام دهندگان یقین داریم، سپس شک می کنیم که آیا آنها با این عمل کافر شده اند یا نه. اصل یقین خود را حفظ می کنیم؛ زیرا برای کافر بودن آنها دلیل عقلی و نقلی و اجماعی هم نداریم. پس آنها کافر نیستند.

ص: ۲۱۶

دلیل دوم:

ما شیعیان از سیره رسول اکرم (ص) متابعت می کنیم. آن حضرت هرگز کسی را به خاطر دشنام دادن یکی از صحابه به دیگری، تکفیر نکرده است. در حالی که در زمان آن حضرت، برخی از صحابه با هم نزاع می کردند و به هم دشنام می دادند و آن حضرت، حتی یک نفر از آنها را هم به این دلیل تکفیر نکرده است و حتی بالاتر از این، گاهی برخی از صحابه در حضور او با هم کتک کاری می کردند و با لنگه کفش، به جان هم می افتادند! (۱)

مگر نه این بود که طایفه اوس و خزرج یک بار در زمان پیامبر (ص) اسلحه به دست گرفتند و با هم جنگیدند و آنگاه پیامبر (ص) آنها را صلح داد، (۲)در حالی که هیچ کدام از آن دو طایفه را، تکفیر نکرد؟

این مطلب در کتاب های تاریخی نیز، آمده است. آیا شما دیده یا شنیده اید، که پیامبر (ص) و یا یکی از صحابه بدین جهت، آنها را تکفیر نموده باشد؟ اگر حضرت رسول (ص) و اصحاب چنین بودند، پس افراد هرزه گویی که خود را از پیروان آنها می دانند، چه می گویند؟ !

دلیل سوم:

روایت های صحیح و متواتری که در فصل دوم و سوم و چهارم این کتاب، در بیان معنی ایمان و احترام موحدان و نجات و رستگاری آنها آمد را ملاحظه کردید. آن روایت ها در مورد مطلق اهل ایمان، حکم می کند و ارکان ایمان را هم، پنج چیز می داند، که برای آنها احترام قایل است و به آنها وعده بهشت می دهد و هر کس با

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۵۸، ح ۲۵۴۵؛ کتاب صلح، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۷۲، ح ۱۱۷، کتاب جهاد.

۲- السیره الحلبیّه، ج ۲، ص ۳۱۹؛ سیره ابی دحلان، ج ۱، ص ۳۳۷.

ص: ۲۱۷

دقت موضوع را مطالعه کند، می یابد که آن روایت ها، هیچ گونه تقیید و تخصیصی ندارند و مسلمانان نیز، بر عدم تخصیص آن اجماع نظر دارند. (۱)

بر اساس ظاهر احادیث صحیح، به دست می آید که افرادی مانند: مسلمانان بی نماز، کسانی که با مسلمان می جنگند، بردگان فراری از مولای خود، زنان نوحه گر بر میت و کسانی که طعن نسب می کنند و کسی را بدون دلیل به کسی یا به پدر دیگری، متهم می نمایند کافر می شوند. (۲)درباره این نوع کفر هم، طوری که از ظاهر احادیث استفاده می شود، منظور شدت حرمت و بزرگی گناه است، نه کفر حقیقی، بنابراین، روایت هایی که سب و دشنام را موجب کفر می داند، به فرض اینکه صحیح هم باشند، منظور این نوع کفر است! و دلیل روشن تر اینکه همه برادران اهل سنت از گذشته تاکنون، می گویند: «هر کس موحد بمیرد، داخل بهشت می شود، اگرچه گناهانی هم از او سر زده باشد» .

فاضل نووی نیز، در این باره نظرهایی دارد که در بحث های آینده مطرح خواهیم کرد.

دلیل چهارم:

قاضی عیاض می گوید:

مردی در حضور ابوبکر وی را دشنام و ناسزا گفت. ابو برزه اسلمی گفت: ای خلیفه رسول خدا! اجازه بده گردن او را بزنم!

ابوبکر گفت: آرام باش، چنین کاری جز از عهده رسول خدا (ص) ساخته نیست. (۳)

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۲، باب ۵ کتاب الایمان، ح ۱۹ - ۲۲.
۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۲، باب ۵ کتاب الایمان، ح ۱۹ - ۲۲.
۳- احمدبن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۳۱، ح ۵۴.

ص: ۲۱۸

وقتی ابوبکر صدیق، این گونه با دشنام دهنده برخورد می کند و این چنین فتوا می دهد، دیگر ما طبق چه ملاک و مدرکی، حکم به تکفیر و قتل و تعزیر افراد می کنیم؟ آیا ما به احکام از او بیشتر شناخت داریم؟ یا برای اجرای حدود، می خواهیم جدیت بیشتری به خرج دهیم؟

به یقین، اگر آن مرد دشنام دهنده کافر شده بود، ابوبکر حد مرتد را بر او جاری می کرد و آثار کفر را بر وی مترتب می داشت و حاشا که ابوبکر، حدود الهی را تعطیل، یا احکام خدا را تبدیل نموده باشد!

به همین دلیل است که افراد صالحی همچون عمربن عبدالعزیز، به او اقتدا کردند. زمانی که فرماندار وی در کوفه، راجع به دشنام مردی به عمربن خطاب نامه نوشت و درخواست قتل دشنام دهنده را نمود، در جواب او نوشت:

کشتن مرد مسلمانی به خاطر دشنام دیگران جایز نیست، مگر اینکه کسی پیغمبر (ص) را سب و ناسزا گفته باشد، که در این صورت، ریختن خون او حلال می شود. (۱)

محمدبن سعد می گوید که عمربن عبدالعزیز گفت: «هیچ کس را نمی توان به خاطر سب و دشنام به قتل رسانید، مگر اینکه به پیامبر (ص) دشنام و ناسزا بگوید!» (۲)

احمدبن حنبل می گوید: «مردی در حضور پیغمبر (ص) به ابوبکر ناسزا گفت و پیغمبر (ص) از این کار، تعجب نمود و تبسم کرد!» (۳)

۱- الشفا بتعریف حقوق المصطفی، ج ۲، ص ۲۲۳.

۲- الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۹۹.

۳- احمدبن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۴۳۶، ح ۹۶۳۰.

ص: ۲۱۹

دلیل پنجم:

فقهای اهل سنت، اجماع نظر دارند بر اینکه دشنام، موجب کفر کسی نمی شود. این مطلب از بسیاری از علمای اهل سنت روایت شده است از جمله فقیه بزرگ حنفی امین بن عابدین که در دو کتاب خود رد المختار و تنبیه الولاه با قاطعیت در این مسئله به عدم کفر تأویل گران فتوا می دهد و در آن دو اثر، تصریح می کند: «فتوی به کفر دشنام دهندگان، خلاف اجماع فقها است و با آنچه در متون و شرح های آنان آمده، مغایر خواهد بود» . (۱)

صاحب کتاب الاختیار پس از بیان فتوای ابن عابدین، اضافه می کند که:

پیشوایان دین اتفاق نظر دارند بر اینکه بدعت گزاران همگی گمراه و خطاکار می باشند و دشنام دادن به یکی از صحابه یا عداوت داشتن با وی، موجب کفر نمی شود، بلکه سبب گمراهی است. (۲)

در کتاب رد المختار از ابن منذر آمده است که: «فقها بر عدم کفر خوارج اتفاق نظر دارند، اگرچه آنان خون و مال مردم را حلال بدانند و صحابه (رضی الله عنعهم) را نیز، تکفیر نمایند!» (۳)

صاحب کتاب فتح القدیر می نویسد:

به طور قطع هیچ یک از افراد بدعت گزار را نمی شود تکفیر کرد، اگرچه برای بدعت خود دلیل قطعی داشته باشند! مانند خوارج، که صحابه پیغمبر (ص) را تکفیر می کنند و دشنام می دهند و آنچه از کلام اهل مذهب درباره تکفیر آنان

۱- رد المختار، ج ۴، ص ۲۳۷.

۲- رد المختار، ج ۴، ص ۲۳۷.

۳- حاشیه بر ردّ المختار، ج ۴، ص ۲۳۷، اگر خوارج، که از دین خارج شده اند مسلمان باشند کار اسلامیت دیگران، آسان است؛ زیرا آنها ریختن خون مسلمانان را حلال می دانند و این خود، اجماعی خواهد بود که ادعای ما را ثابت می کند.

ص: ۲۲۰

وارد شده، نمی توان آن را فتوای فقهای مجتهد دانست، بلکه این کلام دیگران است.

سپس ادامه می دهد: «به فتوای غیر فقها، نمی توان اعتماد نمود و فتوای فقها، همان چیزی است که ما ذکر کردیم» . (۱)

ابن حجر در خاتمه صواعق المحرقه می گوید: «مذهب و فتوای ما درباره کسی که سب می کند، این است که او کافر نمی شود» .

شیخ ابوطاهر قزوینی، در کتاب خود سراج العقول فتوا (۲)به عدم کفر احدی از اهل ارکان پنج گانه، از رافضیان و دیگران از جمهور علما و خلفا و صحابه تا زمان خود را نقل می کند. (۳)

عارف شعرانی می نویسد: «ای برادر! به یقین دانستی که همه علمای متدین، از تکفیر همه اهل قبله، خودداری می کنند!» (۴)

ابن حزم می نویسد:

کسی که شخصی از صحابه را دشنام و ناسزا گوید، اگر جاهل باشد، معذور است و اگر جواب او با دلیل برای او روشن شد و باز هم به عداوت خود اصرار کرد، فاسق است، مانند کسی که سرقت و زنا کرده باشد، اما اگر با خدا و رسول، عناد و کینه بورزد، آن وقت کافر خواهد شد» . سپس ماجرای عمر که در حضور رسول خدا (ص) نسبت به حاطب مهاجری بدوی واقع شد را بیان می کند که عمر گفت: «بگذار گردن این منافق را بزنم» ، در این عبارت ها

۱- حاشیه بر ردّ المختار، ج ۴، ص ۲۳۷.

۲- ر. ک: الصواعق المحرقه، ص ۲۳۵.

۳- الیواقیت و الجواهر، ص ۵۳۲، مبحث ۵۸.

۴- الیواقیت و الجواهر، ص ۵۳۲، مبحث ۵۸.

ص: ۲۲۱

مشاهده می کنیم که عمر حاطب را تکفیر نکرده، بلکه او را خطاکار و تأویل گر شمرده است. (۱)

به هر حال، بهترین دلیل بر عدم کفر موحدان این است که مطلب با بداهت اولیه، از اجماع اهل سنت به دست می آید؛ زیرا آنها می گویند: «عموم موحدین در هر شرایطی که باشند، داخل بهشت می شوند» .

فاضل نووی در شرح کتاب صحیح مسلم در باب دلیل اینکه اگر کسی به اعتقاد توحید بمیرد به قطع داخل بهشت می شود، می گوید:

بدان که فتوای اهل سنت و آنچه را اهل حق از گذشته و پس از آنان بدان اعتقاد دارند، این است که کسی که با عقیده توحید بمیرد، قطعاً داخل بهشت می شود. . . .

تا جایی که می گوید: «کسی که با اعتقاد توحید بمیرد، به طور جاویدان در آتش نخواهد ماند، اگرچه هر گناه بزرگی را مرتکب شده باشد!» (۲)

دلیل ششم:

اهل سنت حکم به تکفیر کسی نمی کنند، مگر اینکه بر وجوب کفر کسی، اتفاق نظر و اجماع وجود داشته باشد. به همین جهت، در شرح تنویر الابصار آمده است:

بدان که تا مادامی که بتوان کلام کسی را حمل به خیر نمود، نباید به تکفیر مسلمانی فتوی داد، اگرچه برای تکفیر کسی، روایت ضعیفی هم وجود داشته باشد. (۳)

۱- الفِصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۳، ص ۳۰۰.

۲- شرح الصحیح للنووی، ج ۱، ص ۲۱۷.

۳- الدرّ المختار فی شرح تنویر الابصار، ص ۴۰۲، باب المرتدّ.

ص: ۲۲۲

خیر رملی می گوید: «اگرچه آن روایت ضعیف، برای مخالفین حجت باشد و به آن استدلال کنند» .

وی در ادامه می گوید: «آنچه موجب تکفیر می شود، این است که اجماع نظر بر موضوع، وجود داشته باشد» .

با توجه به این سخن، اگر کسی با داشتن این شرایط کافر می شود، پس چگونه در مسئله ای که موضوع بحث ماست، فتوا به کفر داده می شود؟ در صورتی که آن طرف قضیه، روشن است و ملاحظه کردید که اجماع نظر، بر عدم کفر مورد نزاع وجود دارد. اگر اجماعی هم در کار نباشد، آیا کلام یک نفر که قایل به عدم تکفیر است، کفایت نمی کند؟ علاوه بر آن، اجماع هم وجود دارد و کسی نمی تواند آن را انکار کند، چنان که مطلب روشن است. اما عجیب تر از همه این مسائل اینکه آن ناصب، حتی حکم می کند که توبه ناسزاگو هم قبول نیست. در حالی که اجماع نظر بر این است که توبه کسی که دشنام به خدا بدهد، پذیرفته خواهد شد. (۱)

آیا برای این نوع برخورد، جز سوءظن و ظلم صریح و آشکار، نام دیگری می توان گذاشت؟ آیا این چنین فتوا دادن، جرأت و جسارت بر خداوند، در تبدیل احکام و سبک شمردن قوانین حلال و حرام شرع مقدس نیست؟ شاید با این فتوا ناصب می خواهد اعمال سلاطین ستمگر و حکام فاسد را توجیه و تصحیح نماید! زیرا علمای فاسد، قاضی های رشوه خواری بوده اند که احکام خدا را تبدیل و تغییر می دادند و شخصیت امت اسلامی را به بهای اندکی می فروختند!

۱- الفِصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۱، ص ۳۲۵؛ این گونه فتوا به هم بافتن شبیه فتوا دادن یهود است که احبار و روحانیون آنها اجماع نظر داشتند که: «کسانی که به خدا دشنام می دهند، باید تأدیب و تعزیر شوند، و آنهایی که به احبار ناسزا می گویند، باید به قتل برسند!» به هر حال، ابن حزم منکر چنین فتواهایی شده است.

ص: ۲۲۳

امیـد است خداونـد، ریشه حرص و طمع آنها را قطع کنـد و چهره طمع کاران را سـیاه گرداند. زیرا، آنها بر اساس این خصـلت، چه خطرها و ضـررهایی به وجود آوردند و چگونه احکام الهی را زیر پا گذاشـتند تا به اقتضای سـیاست حکام رفتار و به پست و مقامی دست یابند، اگرچه مسلمانان را خوار و ذلیل و همبستگی و انسجام آنها را به اختلاف و تفرقه مبدل سازند!

اگر چنین عناصـر نامطلوبی وجود نداشتند، ارواح مؤمنان با هم پیوسته بود، دل های ایشان با هم الفت داشت و نفوس و تصمیم های آنها با هم آمیخته بود و دیگر دشمنان نمی توانستند در آنها طمع کنند تا رمق حیات و مقاومت را از آنها بگیرند!

اما افسوس که مفسـدان، بر افکار چنین صاحبان فتوادهنـده ای تسـلط یافتنـد و دین خـدا را برای دست یافتن به اهداف شوم خود، به قربانگـاه بردنـد و بنـدگان خـدا را به منظور دست یـافتن به جیوه های مادی به نابودی کشاندنـد. آنها با این گونه فتواها و اراجیف، میان مسـلمانان و موحـدان اختلاف و جدایی ایجاد کردند و اساس وحدت و برادری امت اسـلامی را، در هم ریختند و بدین خاطر، چه قلب هایی جریحه دار و غمگین شد و چه چشم هایی گریان و اشک آلود گردید! «

ولاحول و لاقوه الا بالله العلی العظیم » .

ص: ۲۲۴

ص: ۲۲۵

فصل یازدهم برائت شیعه از اتهام ها

اشاره

در این فصل، به اختصار برخی از نسبت های بی اساس و ناروایی که به ساحت شیعه وارد آورده اند را مطرح می کنیم و به بررسی دلایل و برهان های برائت آنها از این اتهام ها می پردازیم.

با طرح این بحث، می خواهیم که به یاری خداوند، ریشه های اختلاف و تفرقه را نابود و درّه ها و گردنه ها و سرانجام، موانع راه صلح و همبستگی را، برطرف نموده باشیم.

اما پیش از وارد شدن به بحث اصلی باید بگوییم که امروزه، به برکت چاپخانه ها و مؤسسه های انتشاراتی، بسیاری از آن کینه ها و تهمت های ناروایی که اهل سنت به شیعه روا داشته اند، ریشه کن شده است و به آنها ثابت شده که ساحت شیعه از این نسبت ها، پاک است.

افرادی که در گذشته، زبان به ناسزا و تهمت می گشودند چهار دسته بودند که عبارت اند از:

ص: ۲۲۶

دسته اول

دسته اول، از عالمانی بودند که برای جلب توجه و برقراری یک ارتباط نزدیک با سلاطین بنی امیه و بنی عباس و پیروی از سیاست آنها به چنین اعمالی خود را آلوده می کردند؛ زیرا شیعه، پس از ماجرای جنگ صفّین و واقعه طفّ برای سرکوبی خلفای ستمگر بنی امیه و بنی عبد شمس، بهترین فرصت ها را به دست آوردند و در این راه، تلاش و فعالیت های بسیاری هم انجام دادند. به همین دلیل، حکام ستمگر و فاسق، اقدام به دستگیری و حبس و تبعید و آواره کردن آنها کردند و در بعضی از مواقع، هر کجا که آنها را می یافتند، به شهادت می رساندند! در چنین اوضاعی، قاریان ریاکار و علمای دجال صفت، از این فرصت استفاده کردند و برای کسب وجهه نزد ستمگران، ورق پاره هایی را نوشتند و در آن نسبت های ناروا و بی اساسی را به ساحت شیعه وارد آوردند، تا از این طریق، اعمال تجاوزگرانه حکام جور را توجیه و آنها را تبرئه کنند.

عالمان برای سرپوش گذاشتن بر قتل و آدم کشی های حکام ستمگر، مذهب شیعه را تقبیح می کردند و شیعیان هم، در حالی که فرزندان آنها به قتل می رسیدند، پیوسته در انتظار سقوط حکومت بنی امیه بودند، تا اینکه پس از سقوط آنها، بنی عباس روی کار آمدند. آنها هم روش بی رحمانه بنی امیه را در پیش گرفتند و نسبت به ائمه اهل بیت (علیهم السلام) فضیح ترین اعمال را روا داشتند تا جایی که امام کاظم (ع) را زندانی کردند و امام رضا (ع) هم به دست مأمون مسموم و شهید گردید. آنها قبر امام حسین (ع) را نیز، محاصره و خاندان آل محمد (علیهم السلام) را آواره کردند. در ظلم و ستم به شیعه نیز، کوتاهی نکردند و با نیزه و شمشیر، پیکرهای شیعیان را هدف قرار می دادند و عالمان درباری هم، با قدم های خود، به توجیه و ترمیم آن جنایت ها می پرداختند. ظلم با شمشیر چندان دوامی ندارد، اما در سینه تاریخ آثار ظلمِ قلم، به

ص: ۲۲۷

شکل کتاب ها و مطالب گمراه کننده، ثبت و ماندگار می گردد.

اما خوشبختانه، افراد عاقل و محقق، در تحقیق ها و نظریه های خود، اراجیف و اباطیل علمای درباری بنی امیه و بنی عباس را سند و ملاک تحقیق خود قرار نداده اند؛ زیرا آنها می دانستند که این گونه اسناد و مدارک تنها مطالبی است که سیاست حکام ستمگر، آن را پرورانده و از خود، به یادگار گذاشته اند.

دسته دوم

دسته دوم، دانشمندانی بودند که از ترس اینکه مبادا، افراد به شیعه گرایش پیدا کنند و راه اطاعت آنها را پیش گیرند، حقایق را نادیده می گرفتند. آنها به هر وسیله ای می توانستند مردم را از شیعه متنفر کنند و در این راه، هر چه می خواستند، می گفتند و به هدف خود هم می رسیدند!

آنها آگاه بودند از اینکه امامیه از آن افتراها و تهمت ها منزه است و فقط یک مسئله مورد نزاع است و آن مسئله خلافت و سیاست است، که در این مورد، شیعه نظر دیگری دارد و آن نیز، با توجه به نظر اهل سنت، که خلافت را از اصول دین نمی دانند، احتیاجی به این گونه سر و صداها و تهمت زدن ها ندارد.

دسته سوم

دسته سوم، از علمایی هستند که امر بر آنها مشتبه شده است؛ زیرا اسم شیعه عنوان مخصوص فرقه امامیه نیست، بلکه این نام بین فرقه امامیه و دیگران مشترک است و شامل فرقه های آغاخانی، کیسانی، ناووسی، خطابی، فطحی، واقفی و. . . نیز، می شود.

گاهی برخی از علمای اهل تسنن، گفتار و کردار ناروا و گمراه کننده ای از

ص: ۲۲۸

فرقه هایی که نام شیعه بر آنها اطلاق می شود، مشاهده کرده انـد، ازاین رو، پنداشته اند، مذهب و مرام شیعه امامی هم، این گونه است و به همین دلیل، تهمت ها و نسبت های ناروایی به فرقه امامیه وارد آورده اند و در این بین، غیظ و کینه ای که در سینه داشته اند، به حساسیت موضوع افزوده است.

به هر حال، آنها بدون تحقیق و بررسی کامل این گونه قضاوت کرده اند و مرتکب اتهام های اعتقادی و عملی بسیاری شده اند! در مقابل، فرقه امامیه نیز، در میان اهل تسنن، طایفه کرامیه را در نظر می گیرد. کرامیه بر این عقیده اند که: «همان طور که انسان روی زمین قرار دارد، خداوند هم روی عرش قرار دارد!» . (۱)

عده دیگری از آنها می گویند: «خداوند به خاطر ماجرای طوفان نوح (ع) آن قدر گریه کرد که چشم های او مجروح شد و فرشتگان آسمان از او عیادت کردند!» (۲)

دو فرقه معتزلی به نام حائطیه و حدیثیه نیز، معتقدند که خداوند متعال در بعضی از پیامبران (ع) حلول کرده و همان را می گویند که نصاری درباره عیسی بن مریم (ع) قائل اند! (۳)

اما با وجود این، فرقه امامیه این مطالب را به طور کلی به همه اهل سنت و همه فرقه معتزله نسبت نمی دهد، بلکه سخن و عمل هر فرقه ای را به خود آن فرقه نسبت می دهد. با این اوصاف آنها چگونه می توانند عمل خلافی که مثلاً از خطابیه و ناووسیه مشاهده می کنند را، به تمام امامیه و همه شیعه نسبت بدهند؟ آیا این انصاف است؟

۱- این مطالب را علامه شهرستانی، در کتاب خود: الملل و النحل، ج ۱، صص ۱۰۸، ۱۰۶ و ۶۰ آورده است.

۲- الملل و النحل، ج ۱، صص ۱۰۸، ۱۰۶ و ۶۰

۳- الملل و النحل، ج ۱، صص ۱۰۸، ۱۰۶ و ۶۰

ص: ۲۲۹

دسته چهارم

دسته چهارم از علمایی هستند که در ایراد تهمت و افترا به شیعه، از گذشتگان خود پیروی نموده و بدون اینکه تحقیق و مطالعه ای داشته باشند، هر چه را دیگران گفته اند، آنها نیز قبول دارند و تکرار می کنند. در صورتی که اگر آنها عقاید و آرای امامیه را در اصول و فروع دین می دانستند، کار به اینجا نمی کشید. مگر امروزه، انسان هر مطلب ناسزا و ناروایی را می تواند بدون دلیل و مدرک بپذیرد. پس، چرا آنها با قبول کمی زحمت، به سراغ منابع و مآخذ فقهی، حدیث، کلام، عقاید، تفسیر، اصول، اذکار، سلوک و اخلاق که در همه اماکن، با هزاران جلد کتاب به چاپ رسیده و فراوان است، مراجعه نمی کنند، تا حقایق را دریابند؟ و در مقابل، سخنان کینه توزان را می پذیرند و از آن پیروی می کنند و به ساحت پاک شیعه، هرگونه تهمت و افترایی را روا می دارند؟

اکنون به بررسی نمونه هایی از این گونه تهمت ها می پردازیم:

ابن حزم ظاهری می گوید:

بعضی از فرقه امامیه، ازدواج یک مرد با نه زن را جایز می دانند و برخی از آنان، خوردن چغندر را حرام می دانند، چون از خون حسین (ع) روییده است، در صورتی که قبل از این، آن را حرام نمی دانستند! (۱)

در پاسخ به او باید بگوییم: شیعه امامی، هرگز ازدواج یک مرد را با بیشتر از چهار زن، جایز نمی دانند و برای این مطلب نصّ (۲)و فتوا هم دارند (۳)و این حکم، از

۱- الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۵، ص ۴۱.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ابواب ما یحرم استیفاء العدد، ص ۳۹۸ تا ۴۰۹.

۳- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۳۶.

ص: ۲۳۰

ضروریات مذهب آنهاست که حتی یک نفر هم؛ در آن اختلاف نظر ندارد.

در کلام امامیه، درباره چغندر عنوان و حکم خاصی وجود ندارد و همان طور که کاهو و کلم و ترب و شلغم، حلال است، چغندر هم حلال خواهد بود.

ابن حزم در کتاب خود «الفصل» تهمت و افتراهای بسیاری به ساحت شیعه زده است، در حالی که این عمل شایسته انسان دین داری که به معاد یقین دارد، نیست مگر اینکه از خدا نترسد و از خلق هم، شرم نکند!

ابن حزم، با این روش ظالمانه خود، نه تنها به شیعه ظلم و ستم کرده، بلکه به همه ائمه اهل سنت و علمای معتزله نیز تهمت و افترا زده و بسیاری از آنها را تکفیر نموده است و کمتر کسی توانسته از تیغ زبان وی در امان مانده باشد.

ابن عریف در این باره می گوید:

كانَ لِسانُ ابنِ حَزمٍ وَ سَيفُ الحَجّاجِ الشَّقِيقَين! (۱)

زبان ابن حزم و شمشیر حجاج بن یوسف، از یک پدر و مادرند و مانند دو برادر هستند!

اتهام های ابن حزم به اهل سنت!

در ادامه به بررسی چند نمونه از تهمت های ابن حزم که به اهل سنت نسبت داده است، می پردازیم:

ابن حزم در جهت ناپسندی و بی مایگی مذهب مرجئه از امام شافعی و اصحاب او روایت می کند: «اعلان کفر با زبان و پرستش اصنام و اوثان بدون عذر و تقیه، با مقام ولایت خداوند منافات ندارد! !» (۲)

۱- وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۳۲۸، شماره ۴۴۸، شرح زندگی علی بن احمدبن حزم.

۲- الفِصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۵، ص ۷۳، ج ۴، ص ۵، ج ۵، صص ۷۴ و ۹۴ و صص ۷۷، ۷۹ و ۸۴.

ص: ۲۳۱

از باقلانی روایت می کند: «هر نوع فسق و کفری برای پیغمبران (ع) جایز است! مگر دروغ گفتن در تبلیغ و بیان احکام خدا!» (۱)

در جای دیگر کتاب «الفصل» از برخی از اشاعره روایت می کند که: «حتی دروغ گفتن برای تبلیغ و احکام خداوند هم، بر پیغمبران جایز خواهد بود!» (۲)

ابن حزم به یکی از پیشوایان اشاعره به نام سمنانی، این گونه نسبت می دهد که او می گوید: «کفر نسبت به پیغمبر (ص) نیز، جایز است!» (۳)

او همچنین به محمدبن حسن بن فورک و سلیمان بن خلف باجی که از پیشوایان اشعریه هستند، نسبت هایی می دهد، که جای ذکر آنها نیست! (۴)

همان طور که مشاهده کردید ابن حزم، هیچ ابایی از دروغ گفتن و تهمت زدن ندارد. همه فقهای عصر او، وی را گمراه دانسته اند. ابن خلدون که خود نیز، از علمای بزرگ اهل سنت است، درباره وی می گوید:

مردم از دست او ناراحت اند، مرام او را مستهجن می شمارند، مطالب او را انکار می کنند، کتاب های او را به بوته فراموشی سپرده اند، در بازار مسلمانان فروش آن ممنوع و حرام است و گاهی هم، اگر دسترسی به آن پیدا کنند، آن را پاره پاره می کنند! (۵)

با این اوصاف، دیگر چه کسی فریب ابن حزم را می خورد و به اعترافات او درباره امامیه و دیگران اعتماد می کند؟ با وجود این که قرآن می فرماید:

۱- الفِصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۵، صص ۷۷، ۷۹ و ۸۴.

۲- الفِصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۵، صص ۷۷، ۷۹ و ۸۴.

۳- الفِصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۵، صص ۷۷، ۷۹ و ۸۴.

۴- الفِصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۵، صص ۷۷، ۷۹ و ۸۴.

۵- تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۶۵.

ص: ۲۳۲

ای مؤمنین [عالم] هرگاه فاسقی برای شما خبری بیاورد، پیرامون آن تحقیق کنید، چه اینکه اگر از روی نادانی به قومی زیانی رسد، به خاطر این عمل، سخت پشیمان خواهید شد! (۱)

همان گونه که در وفیات الاعیان آمده است ابن حزم، از موالیان یزیدبن معاویه است. به همین دلیل، ام حبیبه، دختر ابوسفیان را بر ابوبکر و عمر و عثمان، برتر دانسته است و نیز، هنگامی که می خواهد از چهره های برتر صحابه سخنی بگوید، می گوید: «زنان پیامبر از همه مردم، به غیر پیغمبران بالاترند!» و برای اثبات این معنی، به دلایل مضحک و بی اساس متوسل شده است! (۲)

کینه و دشمنی ابن حزم، نسبت به امیر مؤمنان (ع) و اهل بیت پیامبر (ص) به اندازه ای است که می گوید: «صهیب بن عباس، و فرزندان او، بر علی (ع) و عقیل و بر دو سید جوانان اهل بهشت، حسن و حسین (ع) بالاتر است» . او با این گفتار، تمام فضیلت اهل بیت (علیهم السلام) را انکار نموده است! (۳)

افتراهای شهرستانی

شهرستانی نیز، همچون ابن حزم، تهمت ها و دروغ های بسیاری را به شیعه نسبت داده است. در جایی می نویسد: «امامیه بعد از امام حسن عسگری، به یازده فرقه تقسیم شدند!» . (۴)

در صورتی که آنها در اصول و مسایل و عقاید، هیچ اختلافی ندارند اما ای کاش

۱- حجرات: ۶.

۲- ر. ك: الفِصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۴، ص ۱۸۱-۲۱۰.

۳- ر. ك: الفِصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۴، ص ۲۳۱ - ۲۳۲.

۴- الملل و النحل للشهرستانی، ج ۱.

ص: ۲۳۳

شهرستانی، گفته های خود را دست کم به سند و کتابی مستند کرده بود و یا حتی به مخلوقی که وجود خارجی داشت، نسبت می داد! و ای کاش نام و نشانی از شهر و مکان و یا زمان آنها را داده بود! او فقط می گوید: «آن فرقه ها، دارای القاب و عناوین مشهوری نیستند، ولی ما مطالب و گفته های آنان را نقل می کنیم!» .

مگر می شود که در روی زمین فرقه هایی با آرا و عقاید مختلفی باشند اما اثری از زندگان و مردگان و از مرد و زنشان وجود نداشته باشد.

شهرستانی درباره امامیه مطالبی را از زراره بن اعین و هشام بن حکم (۱)و مؤمن طاق و هشام بن سالم، نقل کرده است که هر انسان آگاهی را منقلب می کند. آنها گمان می کنند که با این مطالب می توانند به مقام و منزلت والای آنها خدشه ای وارد کنند، در حالی که مرتبه رفیع آنها، روزبه روز در پیشگاه خدا و رسول (ص) و مؤمنان افزون می گردد.

ما نمی دانیم، شهرستانی و یاران او، این مطالب را بر اساس چه مدرک و سندی نقل می کنند؟ ما که هم مذهب آن اسلاف هستیم و معارف دینی خود را از آنها آموخته ایم، آنها را نمی شناسیم؟ با توجه به اینکه کتب فقه و اصول و کلام آنها در اختیار ماست، می بایست به گفتار آنها آگاه تر از دیگران باشیم؛ در صورتی که این گونه نیست.

اگر مدعای شهرستانی را از راویان و عالمان امامیه شنیده بودیم، نخست خود ما از آنها بیزار می شدیم، چنان که در طول تاریخ همواره این سنت و شیوه ما بوده است. هرگاه برخی از فرزندان امامان (علیهم السلام) از مسیر حق منحرف و گمراه می شدند، با وجود آن همه ارادت و علاقه ای که به ساحت مقدس اهل بیت (علیهم السلام) داشته ایم،

۱- مختصر الکلام فی مؤلفی الشیعه من صدر الاسلام، احمد صادقی اردستانی، ج ۲، صص ۱۸۹ و ۲۳۱.

ص: ۲۳۴

جماعتی را تکفیر، عده ای را تفسیق و برخی را تضعیف می کردیم، تا دیگران از آنها اطاعت نکنند. اما اگر علت بیان مطالب ناروای شهرستانی، وجود افرادی همچون ابی الخطاب محمد بن مقلاص، مغیره بن سعید، عبدالله بن سبا، مختار بن ابوعبیده و. . . باشد، باید بگوییم که ما آنها را از حریم مقدس تشیع، طرد کرده ایم. اما افسوس که دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) ، از روی کینه و حسد، این مطالب بی اساس را عنوان کرده و دیگران هم، آن اراجیف را تقلید نموده اند تا بزرگی و والامقامی آنها را از چشم مردم بیندازند و شهرستانی هم آن یاوه ها را شنیده و از آنها پیروی کرده است.

گوشت شتر!

برخی از متعصبان، مطالب شگفت انگیزی را به برخی از شیعیان نسبت می دهند. از آن جمله می گویند: «آنان روزه و نماز و حج و زکات و سایر واجبات را انکار می کنند!» . (۱)

برخی از آنها نیز، می گویند که شیعیان گوشت «شتر» نمی خورند و این در حالی است که خود آنها بارها مشاهده کرده اند که در مشاهد ائمه و شهرهای شیعه نشین، به ویژه در نجف، که مرکز پرورش فقهای آنهاست، شتر نحر می گردد. گذشته از آن، در باب «اطعمه و اشربه» کتب فقهی در حالی که خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ، مکروه شمرده شده است، گوشت شتر نه تنها مکروه قلمداد نشده (۲)بلکه در باب غیر مکروهات اول گوشت شتر و پس از آن به ترتیب، گوشت

۱- این مطلب را جودت پاشا در ج ۱، ص ۳۶۶، کتاب خود آورده و ما پاسخ آن را در ج ۲، ص ۱۹۰ کتاب مؤلفی الشیعه داده ایم.
۲- شرایع الاسلام، ج ۳، ص ۱۷.

ص: ۲۳۵

گاو، گوسفند، و بز آمده است. در باب «ذبح حیوانات» نیز، به موضوع نحر شتر و تذکیه آن تصریح شده و این از مطالب مهم و ضروری است که هیچ کس نمی تواند منکر آن باشد. (۱)

وجوب عده برای زنان!

اتهام دیگری که به شیعه وارد کرده اند، این است که می گویند: «شیعه عده را برای زنان، واجب نمی داند!» در صورتی که، احتیاط و دقت شیعه، در این مسئله، بیشتر از سایر فرق اسلامی است. شیعه، برای زنی که شوهر او مرده، عده چهار ماه و ده شب را واجب می داند که زمان شروع آن، از لحظه ای است که زن از فوت شوهر مطلع می شود.

اما اهل سنت معتقدند که مبدأ عده، زمان وفات شوهر است. طبق نظریه شیعه، اگر شوهر چهار ماه و ده شب پیش، فوت کرده باشد و زن از فوت وی مطلع شود، باید چهار ماه و ده شب دیگر صبر کند و شوهر انتخاب نماید. اما طبق نظر اهل سنت، در همان ساعت می تواند همسر انتخاب کند!

اگر زن آبستن باشد و از فوت شوهر مطلع شود، باید «

ابعد الاجلین. . .» عده نگه دارد. به عبارت دیگر، چنانچه چهار ماه و ده شب شد و وضع حمل نکرد، باید صبر کند تا وضع حمل صورت گیرد و اگر زودتر از چهار ماه و ده شب، فرزند متولد شد، باید صبر کند تا چهار ماه و ده شب پایان یابد.

جهت تشریح تفصیل این مسئله فقهی و سایر آرا فقهی شیعه، می توانید به

۱- شرایع الاسلام، ج ۳، ص ۱۶۰.

ص: ۲۳۶

کتاب هـای شـرایع الاسـلام، جواهر الکلام، مسالـک الافهام، مـدارک الاحکام، کشف اللّثام، مفتاح الکرامه، تـذکره علامه، برهان القـاطع، مختصـر النـافع، روضه البهیّه، جـامع المقاصـد و از کتب حـدیثی به وسائـل الشـیعه و از کتب تفسـیری به مجمع البیان که در سرزمین های هند، ایران، سوریه، عراق و. . . به دفعات به چاپ رسیده است، مراجعه کنید.

ص: ۲۳۷

فصل دوازدهم پرهیز از اختلاف و روش صحیح تحقیق

اشاره

گمان ما بر این بود که تعصب های کورکورانه، از دیگر جوامع اسلامی رخت بربسته اند و روزگار توحشی، سپری شده و در این عصر، دیگر مسلمانان گرد اختلافات خانمان سوز نمی گردند. . . !

اما به ناچار برای اظهار تأثر، نسبت به کسانی که به اختلافات دامن می زنند، در چاپ دوم، این فصل را اضافه کردیم؛ تا پیش از آنکه به خدا شکایت بریم، برای همه، تنبیه و هوشیاری به وجود آید.

امروزه، مسلمانان جهان به مشکل و گرفتاری های ناشی از اختلاف ها و تفرقه گرایی ها کاملاً آگاه اند.

به همین جهت ما انتظار داشتیم که، به برکت کتاب های شیعه، حقایق روشن شده باشد و دیگر کسی به شیعه دروغ و افترا نبندد و آنها را منحرف، معرفی ننماید.

اما با تأسف ناصبیان می خواهند، فتنه های خفته را بیدار و شعله جنگ مشکل آفرین و خانمان سوز را دوباره برافروزند! و «میان مؤمنان تفرقه افکنی کنند و زمینه ساز ضربه های دشمنان دیرینه خدا و رسول (ص) شوند. در حالی که، سوگند یاد

ص: ۲۳۸

می کنند که جز خیر و خدمت، منظوری ندارند. اما خداوند گواهی می دهد که آنها قطعاً دروغ می گویند!» (۱)

گروهی از پس مانده های امویان که شیوه و سابقه آنها عمل منافی عفت و می گساری است، در سوریه به پا خاسته اند و افراد را به روش سلف فاسد و فاجر خود، دعوت می کنند.

آنها می خواهند رسوم و شیوه های اموی یزیدی، که در گورستان تاریخ دفن شده بود را زنده کنند و مسلمانان را به گمراهی بکشانند! برای این منظور، نیش قلم خود را رها کرده و هرگونه دروغ و ناروایی را به شیعه نسبت داده اند و «می پندارند که عمل خوبی انجام می دهند، (۲)در حالی که باید بدانند، آنان مفسداند و خود هم توجه ندارند!» (۳)

آری! بوزینه های یزیدی، در کوی و برزن خود، اقدام به نشر ورق پاره هایی نموده بودند که با دیدن آنها، موی بر بدن راست می شد، اما جوانمردان مؤمن، با آن جرایم مبارزه نموده و آن افسارگسیختگی را مهار کرده اند.

به هر حال، با دادن جواب آن نارواها و ناسزاها، مشت قدرتمند ایمان، دهان دشمن را شکست و دشمن، آن چنان عاجز شد که تن به سکوتی مرگبار داد و رسوا گردید و تیرهای زهرآگین تهمت و افتراهایی که به سوی مقام بلند امام (ع) نشانه رفته بود، به هدف نخورد و به سوی خود او برگشت و آن بی عقل سبک سر، با این عمل، خود از اسلام خارج گردید!

زیرا نوشته های او را دیدند و میزان عقل و فهم او را سنجیدند، که چگونه هدف

۱- توبه: ۱۰۷.

۲- کهف: ۱۰۴.

۳- بقره: ۱۲.

ص: ۲۳۹

او آتش افروزی و اختلاف بود و به همین جهت، «یاوه سرایان ناحق، خسران دیدند!» (۱)و بدیهی است که «پس از اتمام حجت، خداوند هرکس را گمراه کند، برای او راه هدایتی نیست!» . (۲)اما این افراد نادان، چه منظوری از بهم بافتن این اباطیل و اراجیف دارند و با چه هدفی، مسایل باطل و پوسیده را زنده می کنند تا آتش فتنه و اختلاف را برافروزند و بتوانند بین مسلمانان جدایی بیندازند؟ ! از کسی که از ننگ و عار و دامن زدن به اختلاف و خونریزی به ناحق پروایی ندارد و از اینکه نماز، ضایع گردد و شهوات پیروی شوند، بیمناک نباشد، جز این انتظار نمی رود!

وَلَوْ أنّی بُلیتُ بِهاشمی خؤولَتُهَ بَنُو عَبدِالْمَدانِ

لَهانَ عَلَی ما أُلقِی وَ لکِنْ تَعالَوْا وَ انْظُرُوا بِمَنِ ابْتِلانی (۳)

اگر من با خواهرزاده های عبدالمدان هاشمی، درگیر شده و گرفتار آنها بودم، آن مشکل برای من، کار آسانی بود، اما بیایید و ببینید که من گرفتار چه کسانی هستم!

صاحب تفسیر المنار در ساختن و پرداختن اراجیف و بهتان به شیعه به اندازه ای پیش رفته که هر انسان منصف و باوجدانی از شنیدن و دیدن آن منقلب می شود.

قرآن کریم، درباره چنین افرادی می فرماید:

کسی که مرتکب خطا و گناهی شود و آن را به فرد بی گناهی نسبت می دهد، عهده دار بهتانی بزرگ و گناه آشکاری شده است! (۴)

این نویسنده در جلد دوم تفسیر خویش، نسبت به ساحت شیعه، مرتکب گناهان

۱- مؤمن: ۷۸.

۲- رعد: ۷۳.

۳- تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۷۳، شماره ۴۴۷۲.

۴- نساء: ۱۱۲.

ص: ۲۴۰

بزرگی شـده است. او با آوردن مطالب ناحق و نادرستی که در این اثر خود آورده، موجب برافروخته شـدن آتش فتنه ها و گسترش دامنه اختلافات شـده است، و با تمسک به شیطان، برای کسب متاع زودگذر دنیایی، تقرب خود را به خوارج قرن چهاردهم، ریشـه دارتر کرده است!

قرآن کریم در این باره می فرماید:

وای به حال کسانی که، با دست خود چیزی می نویسند و آنگاه می گویند، این ها معارف دین است و از جانب خدا آمده، تا بدین وسیله، قیمت اندکی از متاع دنیا را کسب نمایند! پس وای به حال آنان، به خاطر آنچه با دست خود می نویسند، وای به حال آنان با این نوع کسب و درآمد! (۱)

مرگ بر کسانی که هر روز، در بحران های سیاست، به هر قیافه ای که بخواهند و شرایط اقتضا کند درمی آیند و هر روز به حزب و گروه جدیدی متصل می شوند!

* *

صاحب تفسیر المنار با این گونه یاوه سرایی ها و ایجاد شبهه ها، امت اسلامی را به خرافات و اختلاف دعوت نموده و برای ادعاهای بی اساس و افتراآمیز آن نـاصبی، رساله ای با آب و تاب نوشـته است، اما تکلیف آن نهضتی که وی برای ایجاد «وحـدت اسـلامی» ادعا نموده است چه می شود؟ و آیا او با این روش به مبارزه با بدعت ها و خرافه ها پرداخته است؟ ! (۲)

افسوس که او، با نقل مطالب بی اساس دیگران، «چشم و گوش بسته، به میدان آمده، در حالی که، تیرهای عاریتی او، به جانب خود او برگشته و او را هدف قرار

۱- بقره: ۷۹.

۲- جزء ۶ و ۲۹.

ص: ۲۴۱

داده است، تا اهل مروت و انصاف چگونه به قضاوت بنشینند!» . (۱)

البته دانشمندانی هم هستند که به شیعه نسبت های ناروایی زده اند و به آنها عنوان رافضی داده اند، اما ما عمل آنها را حمل به صحت می کنیم؛ زیرا آنها در محیطی رشد یافته و با کسانی همنشین بوده اند که بیش از این ها، به شیعه، ناسزا و بهتان هایی روا داشته اند. پس، طبیعی است که آنها در برخی از مسایل به این گونه افراد اعتماد داشته و کجی های منحرفان را متابعت می کردند!

این افراد، از اشخاصی همچون مصطفی صادق رافعی پیروی کرده اند که می گوید: «رافضیان در متن و نص قرآن، گرفتار شک و تردید شده اند و می گویند، در نص قرآن کم و زیاد و تغییر و تبدیل، واقع شده است!» (۲)

ازاین رو، بر ما ایرادی نیست که سؤال کنیم منظور شما از رافضیان چه کسانی هستند؟ آیا شیعه امامی را می گویید؟ یا منظور شما افراد دیگری است؟

اگر تغییر قرآن را به شیعه نسبت می دهید، آن کس که به شما چنین مطلبی را اطلاع داده، در واقع، به شما دروغ گفته و شما را فریب داده است، زیرا شیعه، به تحریف قرآن قایل نیست و چنین نسبتی به شیعه، چیزی جز تهمت و افترا نخواهد بود. قداست قرآن کریم، از ضروریات اسلام و مذهب شیعه است و هرکس در این موضوع، شک و تردید کند، به اجماع نظر امامیه، «مرتد» است و اگر این خطا؛ از کسی سر بزند، او باید کشته شود و بدون غسل و کفن و بدون اینکه نماز بر جنازه او خوانده شود، باید در قبرستان غیرمسلمانان دفن گردد!

به نظر امامیه، غیر از نصوص قرآن، ظواهر آن نیز، از رساترین حجت های الهی و

۱- کلام علی در نهج البلاغه، دکتر صبحی صالح، نامه ۲۸، ص ۳۸۶.

۲- تحت رأیه القرآن، ص ۱۵۵.

قوی ترین دلیـل برای پیروان حق است و این از بـدیهیات اولیه است. به همین جهت است که می بینیـد، احـادیثی که بـا ظواهر قرآن منافات دارند را، به دیوار می زنند و طرد می کنند و به آن اعتنایی ندارند، اگرچه آن احادیث صحیحه هم باشند.

از دیـدگاه شیـعه، قرآن کریم کتابی است که به هیچ وجه، باطل و انحرافی در آن راه نیافته است قرآن همان کتابی است که اکنون، بین همین دو جلد قرار دارد، نه چیزی بر آن افزوده شده و نه حرفی از آن کم شده و نه کلمه و حرفی از آن تغییر یافته و همه حرف حرف آن، در طول تاریـخ و تمام زمان ها، تا زمان نزول و نبوت و زمان حیات رسول الله (ص) قطعی و متواتر است و به همان گونه که آن روز جمع آوری شـده، هم اکنون در اختیـار مـا قرار دارد. جبرئیل (ع) قرآن را سالی یک بار و در سال آخر عمر رسول اکرم (ص) ، دو بار آن را بر آن حضرت، نازل کرده است.

یاران و صـحابه پیامبر (ص) ، قرآن را نزد آن حضـرت عرضه می کردنـد و تمام آن را نزد وی می خواندند و بارها در حضور پیامبر (ص) ختـم می نمودنـد. این مطلب نزد علمـای بزرگـوار امـامیه، به قـدری روشن و آشـکار است که برای یـاوه سـرایی دیگران هم، احتیاجی به دلیل و سند نیست؛ زیرا آنها مطلب را درست متوجه نمی شوند!

امـا عالمان محقق و منصف اهل سـنت، می داننـد که نظریه شـیعه درباره قرآن، همین است که گفتیم و حتی این مطلب را در کتاب های خود نیز، تصریح کرده اند.

امام همام محقق هندی در این باره می نویسد:

قرآن کریم نزد همه علمای شـیعه اثنی عشری، از هرگونه تبدیل و تغییری محفوظ مانده و کسی از آنان اگر ادعای نقصانی نسبت به قرآن داشته باشد، نظر او از نظر جمهور شیعه، مردود و بی اساس است. (۱)

۱- اظهار الحق، نیمه دوم، ص ۸۹.

ص: ۲۴۳

ابوجعفر، محمدبن علی بن بابویه، مشهور به «شیخ صدوق» که از علمای بزرگ امامیه است، در رساله اعتقادی خود، درباره قرآن می گوید:

اعتقاد ما درباره قرآن این است که قرآنی که خداوند بر پیامبر خود نازل فرموده، همین است که بین دو جلد قرار دارد و هم اکنون در دست مردم است. بیش از آن چیزی نیست، تعداد سوره های آن نزد اهل سنت یک صدو چهارده سوره است و ما سوره «الضحی» و «الانشراح» را یک سوره و نیز، سوره «قریش» و «الفیل» را یک سوره می دانیم، هر کس به ما نسبت دهد که قرآن را چیزی بیش از این می دانیم، او دروغگو خواهد بود! (۱)

امام هندی می گوید: در تفسیر مجمع البیان که از تفاسیر معتبر نزد امامیه است، سید بزرگوار، علم الهدی، سید مرتضی می نویسد:

قرآنی که هم اکنون در اختیار ماست، همان مجموعه ای است که در زمان رسول خدا جمع آوری شده و دلیل آن هم این است که قرآن، در آن زمان تدریس می شد، همه آن را حفظ می کردند، حتی تعدادی از صحابه برای حفظ قرآن تعیین شده بودند و آن را به حضور پیامبر (ص) عرضه می کردند و نزد آن حضرت تلاوت می نمودند و افرادی هم مانند: عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب، قرآن را نزد رسول خدا خوانده و بارها نزد آن حضرت ختم کرده بودند و همه این مراحل با کمی دقت دلالت می کند بر اینکه قرآن، در آن زمان جمع آوری و مرتب شده و دیگر پراکنده نگشته است. (۲)

سپس امام هندی از سید مرتضی نقل می کند که:

۱- الاعتقادات للشیخ الصدوق، من مصنفات، شماره ۵، ص ۸۴.

۲- تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵، مقدمه.

ص: ۲۴۴

کسانی که از امامیه و حشویه، چیزی غیر این بگویند که گذشت، آنان به احادیث ضعیفی تمسک جسته اند که پنداشته اند آن احادیث، صحیح است و نظر آنان اعتبار ندارد و با این گونه نظرات نمی توان از یک مطلب کلی و اصولی قطعی، دست برداشت.

همچنین محقق هندی از قول سید مرتضی نقل می کند که:

علم به صحت قرآن، مانند علم به وجود شهرها و وقایع بزرگ مشهور و دیوان اشعار عرب است؛ زیرا اولاً ـ اهمیت دادن به حفظ قرآن، به قدری زیاد بود که در سایر مکتوبات چنین دقت و مراقبتی اعمال نمی شد و ثانیاً قرآن معجزه نبوت و مأخذ علوم شرعی و احکام دینی است و دانشمندان مسلمان، در حفظ و نگه داری آن، آن قدر دقت و مواظبت به خرج داده اند که حتی، تمام جزئیات آن را، مانند: اعراب و قرائت و حروف و آیات آن را تنظیم نموده اند، آن وقت با این همه دقت و توجه، چگونه ممکن است در آن، زیاده و نقصانی، رخ داده باشد؟ !

نظریه محدثان شیعه درباره قرآن

امام هندی در این باره می گوید: قاضی نور الله شوشتری که از علمای مشهور امامیه است، می نویسد:

آنچه درباره وقوع تغییر در قرآن، به شیعه امامیه نسبت داده شده، نظر اجماعی آنان نیست، بلکه این مطلب را گروه اندکی بیان داشته اند که برای نظر آنان، نمی توان اعتباری در نظر گرفت! (۱)

۱- مصائب النواصب.

ص: ۲۴۵

همچنین می گوید: ملا صالح مازندرانی در شرح کافی شیخ کلینی می نویسد:

قرآن به همین شکل و ترتیبی که موجود است، در زمان ظهور امام دوازدهم ظاهر می شود و مشهود می گردد.

امام هندی باز می افزاید:

محمدبن حسن حر عاملی، که از محدثین بزرگ امامیه است، در رساله ای که بر رد برخی از معاصران خود نوشته، می نویسد: کسی که در اخبار و آثار و تواریخ تتبع و تفحص نموده باشد، به علم یقینی می داند که قرآن، در غایت و اعلی درجه تواتر بوده و هزاران نفر از صحابه، آن را حفظ و نقل می کرده اند و بالاخره قرآن در زمان رسول خدا (ص) جمع آوری و تألیف شده است.

در ادامه امام هندی می نویسد:

بنابراین، روشن شد که نظر تحقیقی علمای امامی اثنی عشری این است که: قرآنی که خداوند بر پیامبر خود نازل فرموده، همان چیزی است که میان دو جلد قرار دارد و در اختیار مردم است و چیزی اضافه بر این نیست و این قرآن، همان مجموعه ای است که در زمان رسول الله جمع آوری شده و هزاران نفر از صحابه آن را حفظ و نقل می کرده اند و جماعتی هم مانند: عبدالله بن مسعود و دیگران، قرآن را برای پیامبر (ص) می خواندند و آن را در حضور آن حضرت بارها ختم می نمودند و همین قرآن، با تمام خصوصیات در زمان ظهور امام دوازدهم (ع) ظاهر و آشکار می گردد و چیزی را هم که افراد معدودی متعرض آن شده اند، مطلب قابل اعتباری نیست، بلکه از نظر عامه علمای شیعه مردود است.

سپس می گوید:

اما اخبار ضعیفی که از طریق شیعه نقل شده، چیزی نیست که کسی به این گونه مطالب استناد کند و از مدارک و مطالب مسلّم و قطعی صحیح، دست بردارد و

ص: ۲۴۶

این یک واقعیتی است که اگر خبر واحدی، دلیل مطلبی باشد و در ادله قطعی دلیلی بر آن مطلب وجود نداشته باشد، مدلول آن خبر واحد، مردود و مطرود است،(۱)چنان که ابن مطهر حلی در کتاب مبادی الوصول الی علم الاصول، به این مطلب تصریح کرده است و خداوند هم می فرماید: «ما قرآن را نازل کردیم و خود نیز، نگهبان آن خواهیم بود» . (۲)

در تفسیر صراط المستقیم نیز، که نزد علمای شیعه، تفسیر معتبری است، در تفسیر این آیه آمده است: «

اَی: اِنّا لَحافِظُونَ له، مِنَ التَّحرِیفِ وَ التَّبدیلِ وَ الزِّیادَهِ وَ النُّقصانِ. » ؛ «ما قرآن را از تحریف و تبدیل و زیاد و نقصان، حفظ خواهیم کرد» .

روش صحیح تحقیق

کسی که می خواهد درباره مذهب و مرامی تحقیق کند و چیزی را در ارتباط با عقاید و افکار قوم و دسته ای بیان دارد، باید از روش عالم بزرگوار امام هندی، پیروی کند. به عبارت دیگر، به کتاب ها و اسناد و مدارک معتبر آن طایفه مراجعه نماید، تا بتواند به یقین برسد و به حقیقت دست یابد، نه اینکه به گفتار دشمنان و افراد کینه توز و ماجراجو، اکتفا کند و در نهایت، عمل او، موجب ایجاد تفرقه و اختلاف امت گردد.

ضمن تقدیر از مصطفی صادق، مؤلف کتاب «تحت رأیه القرآن» باید بگوییم که او چون این کتاب را برای همه مسلمانان نوشته است، عواطف شیعیان، که بخش وسیعی از امت اسلامی هستند را جریحه دار نموده است!

۱- اظهار الحق، ج ۲، ص ۸۹ -۹۰.

۲- حجر: ۹.

ص: ۲۴۷

این مؤلفان، از میان شیعه، فرمانروایان، عالمان، ادیبان، شاعران، متفکران و شخصیت های گران قدری برخاسته اند و خدمات ارزنده ای هم به اسلام نموده و جانفشانی ها و جوانمردی های فراوانی از خود نشان داده و با نور علم و دانش خود، سرزمین های عالم را از تاریکی و گمراهی نجات داده اند. با این اوصاف، آیا روش و برخوردشان صحیح بوده است؟

همان طور که می دانید چنین برخوردهایی از حکمت و خرد فاصله بسیاری دارد و این انصاف نیست که به قشر عظیمی از مسلمانان تا این اندازه، کم مهری و اهانت شود. در حالی که، آنها از قوت و قدرت و ثروت فراوانی برخوردارند و آنها از سویی، اموال خود را در راه تبلیغ و تقویت دین، به کار گرفته اند و از سویی دیگر با شهادت ها و رشادت های خود، جانشان را فدای دیگر مسلمانان می کنند.

بدین ترتیب، از روش تحقیق و قاعده انصاف، به دور است که انسان، در مورد نقل مطالب اعتقادی و عملی این چنین انسان هایی، به گفتار دروغ پردازان و ماجراجویان کینه توز، اعتماد کند. قرآن در این باره می فرماید:

ای مؤمنین! اگر فاسقی برای شما خبری بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، چه اینکه اگر بدین وسیله، به گفتار و کردار جاهلانه ای مبتلا شدید، پس از آن، از کرده بد خود پشیمان می شوید! (۱)

۱- حجرات: ۶.

ص: ۲۴۸

ص: ۲۴۹

فصل سیزدهم علل فاصله گیری شیعه و اهل سنّت

اشاره

در این بحث علل جدایی و فاصله گرفتن دو فرقه بزرگ مسلمانان و عوامل پنهانی که به آن فاصله و اختلاف، دامن می زده است را مشروح تر از آنچه در فصل های گذشته مطرح شد، مورد بررسی قرار می دهیم و امید است با توجه دقیق به ریشه مسایل و موانع، همه در راه چاره جویی برآییم و برادری و همبستگی اسلامی را، جایگزین خصومت و اختلاف گردانیم.

همواره تحلیل و تشخیص درد، نیمی از درمان است، ازاین رو، این فصل را در دو مرحله علت کدورت شیعه و علت ناراحتی اهل سنت، دنبال می کنیم:

مرحله اول: عامل کدورت شیعه

شیعه به طور کلی به دو علت از اهل سنّت، کدورت به دل گرفته و از آنها فاصله می گیرد:

اولین علت، تکفیرها، تحقیرها، دشنام ها و حیله هایی است که شیعه از سوی اهل سنّت، نسبت به خود مشاهده کرده است.

ص: ۲۵۰

علت دوم نیز، خودداری برادران اهل سنّت، از پذیرش مذهب امامان اهل بیت (علیهم السلام) و به طور کلی بی توجهی آنها نسبت به اقوال اهل بیت (علیهم السلام) در اصول و فروع دین و عدم رجوع آنها به تفسیر ائمه (علیهم السلام) از قرآن کریم است. با وجود اینکه، اهل بیت (علیهم السلام) هم وزن و هم سنگ قرآن قرار گرفته اند. (۱)

آیا مقام و اعتبار اهل بیت (علیهم السلام) از مقام مقاتل بن سلیمان مرجئه و مجسّمه، کمتر است که اهل سنت احادیث او را معتبر می دانند و به آن اعتماد می کنند؟

اگر تمام احادیثی که بخاری در کتاب صحیح خود از همه ذریه پیامبر (ص) روایت کرده را ملاحظه کنید، خواهید گفت که آیا تعداد همه آنها حتی به اندازه احادیث عِکرمه بَربَری خارجی و دروغ پرداز نیست!

آیا این فاجعه ای بس دردناک نیست که بخاری در کتاب صحیح خود به احادیث هیچ یک از اهل بیت نبوی (علیهم السلام) استدلال نکرده است و در هیچ کجای کتاب او حدیثی از امام صادق، امام کاظم، امام رضا، امام جواد، امام هادی و امام عسکری (علیهم السلام) به چشم نمی خورد، در حالی که امام عسکری (ع) هم عصر بخاری بوده است؟ !

به چه علت بخاری از حسن بن حسن، (۲)از زیدبن علی بن الحسین، از یحیی بن زید، از نفس زکیه محمدبن عبدالله کامل بن رضا، از برادر او ابراهیم بن عبدالله، از حسین بن علی بن حسن بن حسن (شهید فخ) ، از یحیی بن عبدالله بن حسن، از برادر او ادریس بن عبدالله، از محمدبن جعفر صادق، از محمدبن ابراهیم بن اسماعیل (ابن طباطبا) ، از برادر

۱- احمدبن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۳۶۶؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۴۸؛ کنزالعمال، ج ۱، ص ۴۵؛ ترمذی، صحیح، ج ۲، ص ۳۰۸؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۲؛ نسایی، خصایص، ص ۲۱؛ ابن سعد، طبقات، ج ۲، قسمت ۲، ص ۲؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۳۵۵؛ صواعق المحرقه، ص ۷۵ و فضائل الخمسه من الصّحاح السّتّه، السید مرتضی الحسینی الفیروزآبادی، ج ۲، ص ۴۳-۵۳.

۲- حسن بن حسن بعد از عموی خویش حسین بن علی (ع) به نظر شیعه «زیدیه» پیشوای آنان بوده، و بدین لحاظ او را جلوتر از «زید» آوردیم.

ص: ۲۵۱

او قاسم رسی و از محمدبن محمدبن زید، حدیثی نقل نکرده است؟ !

و چرا بخاری از محمدبن قاسم بن علی بن اشرف بن زین العابدین (ع) صاحب طالقان که هم عصر وی بوده و در سال ۲۵۰ه در عراق، شش سال قبل از وفات بخاری کشته شده، حدیثی نیاورده است؟

و همچنین چرا از سایر افراد بزرگوار خاندان پیامبر (ص) و عترت پاک او و شاخه های درخت نبوتش همچون؛ عبدالله بن حسن، علی بن جعفر عریضی و سایر بازماندگان محترم پیامبر (ص) در میان امت مطلبی را روایت نکرده است؟ !

از این بالاتر، چرا بخاری حتی یک حدیث از سبط اکبر و ریحانه پیامبر (ص) ، ابی محمد، امام حسن مجتبی (ع) ، سید جوانان اهل بهشت، (۱)نیاورده و در مقابل، به ادعاهای بی اساس سرسخت ترین دشمن اهل بیت (علیهم السلام) عمران بن خطان، اعتماد کرده است؟ در حالی که عمران، کسی است که در مدح و ثنای ابن ملجم ضارب و قاتل امیر مؤمنان (ع) این گونه سروده است:

یا ضَربَهً مِن تقی، ما أرادَ بِها إلاّ لِیبلُغَ مِن ذِی العَرشِ رِضْواناً

إنّی لأذکُرُهُ یَوماً، فأحْسِبُه أو فی البَریّهِ عِندَ اللهِ مِیزاناً (۲)

ای ضربتی که از شخص پرهیزگاری صادر شد و تنها هدف آن خدا بود تا به بهشت رضوان راه یابد! ! من هرگاه او را یاد می کنم، فکر می کنم که میزان عمل او، از همه بندگان نزد خدا سنگین تر است!

به نظر شما آیا می توان به احادیث چنین افرادی اعتماد کرد، اما روایت های عترت پاک پیامبر (ص) را موثق ندانست؟

۱- ر.ک: کفایه الطالب، ص ۱۹۸؛ ذخائر العقبی، ص ۱۲۹؛ کنزالعمال، ج ۶، ص ۲۲۲؛ صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۶؛ مسند احمدبن حنبل، ج ۳، ص ۳ و ۶۲ و ۸۲ و حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۱۹۰.

۲- الاصابه، ج ۳، ص ۱۷۹، ح ۶۸۷۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۴۱.

ص: ۲۵۲

درباره گفتار ابن خلدون قضاوت کنید

وقتی گفته علامه ابن خلدون را در کتاب «سرّ مکنون» در فصلی که برای علم فقه و مسائل آن در مقدمه معروف خود، گشوده است، مطالعه کردم، باورم نمی شد که این عبارات از او و این سخن را او گفته باشد.

ابن خلدون پس از بیان مذاهب اهل سنت، با این عبارت می نویسد:

اهل بیت (علیهم السلام) مذاهبی را ایجاد کردند و فقه منحصر به خود، پدید آوردند و مذهب خود را، بر اساس ناسزا گفتن به برخی از صحابه، بنا کردند (۱)و می گویند امامان معصوم هستند و کلام اشکال و ایرادی ندارد، اما همه این اصول بر پایه سست استوار است! (۲)

سپس اضافه می کند:

خوارج همچنین مطالبی دارند، (۳)اما جمهور مسلمانان به روش های آنان اعتنایی نمی کنند، بلکه آنها را تقبیح و انکار می نمایند و ما مذاهب آنان را نمی شناسیم (۴)و از

۱- چگونه می شود که مذاهب فقهی بر اساس ناسزا گفتن به بعضی از صحابه بنا شود و چگونه می شود احکام فرعی شرعی بر پایه بدگویی شخصی، استوار گردد؟ در صورتی که ابن خلدون، از فلاسفه است و این عمل از وی انتظار نمی رود و شایسته او نیست.

۲- یاران امامی ما، عصمت امامان (علیهم السلام) را در کتاب های کلامی خود، با دلایل عقلی و نقلی ثابت کرده اند. برای اثبات عصمت آنها نیز، همین اندازه که هم سنگ و هم وزن قرآن معرفی شده اند، کفایت می کند. طبق روایت ها اگر قبیله ای از عرب با آنها مخالفت کرد، حزب شیطان شناخته می شود؛ زیرا آنها سفینه نجات و باب حطه امت هستند و تحریف باطل گرایان و تأویل گمراهان را از ساحت دین دفع می کنند، درود خداوند بر آنها باد؛ ر. ك: بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۴ - ۱۰۶، کتاب الامامه.

۳- ملاحظه می کنید که در این عبارت، اهل بیت پیامبر (ص) که خداوند در قرآن رجس و پلیدی را از آنها زدوده و پاك و منزه معرفی کرده است را چگونه در ردیف خوارج قرار می دهند؟ به خدا پناه می بریم!

۴- ابن خلدون با این عبارت، در واقع خود را تکذیب نموده است؛ زیرا اگر هیچ یک از کتاب های آنها را نمی شناسد و از آنها روایت نمی کند و اثری از آنها نزد او نیست، پس از کجا می داند آنها گمراه و بدعت گزار هستند؟ و از کجا می داند اصول آنها واهی و بی اساس است؟

ص: ۲۵۳

كتاب هاى آنان روايت نمى كنيم، و از كتاب هاى آنها، جز در بلادى كه زندگى مى كنند، در جاى ديگرى چيزى وجود ندارد!

آرى، كتاب هاى شيعه، فقط در سرزمين هاى خود آنها، و سرزمين هاى مشرق و مغرب و يمن و جاهايى كه حكومت داشتند، يافت مى شود و مانند كتاب هاى خوارج نيز داراى چنين كتاب ها و آرا و عقايد فقهى عجيب و غريبى هستند! يافت مى شود.

ابن خلدون پس از بيان اين مطالب، باز به سراغ مذاهب اهل سنت مى رود و ادامه مى دهد: «مذهب ابو حنيفه در عراق، مذهب مالك در حجاز، مذهب احمدبن حنبل در شام و بغداد و مذهب شافعى در مصر انتشار يافته» .

آنگاه كه به اينجا مى رسد، مى گويد: «سپس با ظهور دولت رافضى ها در مصر، فقه اهل سنت منقرض شد و فقه اهل بيت (عليهم السلام) احيا و مرسوم گرديد» . (۱)

آرى! فقه ديگران نابود و متلاشى بود تا اينكه بردگان رافضى به دست صلاح الدين ايوبى نابود شدند و باز، فقه شافعى به آن ملت بازگشت!

۱- ملاحظه مى كنيد «ابن خلدون» چگونه «رافضيان» را پيروان مذهب اهل بيت (عليهم السلام) معرفى مى كند؟ ! لَكُم ذُخرُكُم إنّ النَّبى وَ رَهطَه وَ جيلِهُم ذُخرى، إذا التَمَس الـذُخرِ جُعِلتُ هَواى، الفـاطميّين زُلْفهً إلى خـالِقى، مادُمتُ أو دامَ لى عُمرى وَ كُوفِنى دِينى، على أنّ مَنصَبى شِئامٌ و نَجرى، آيه ذِكر النَّجرى (تكمله امل الامل، ص ۱۳۲، شماره ۸۲) آنچه را شما اندوخته ايد براى شما، به يقين، پيامبر (ص) و گروه و نسل وى هم، ذخيره و اندوخته من خواهند بود، آن گاه كه به اندوخته اى نيازمند شوم؛ من آرمان خويش را خاندان فاطمه (عليهاالسلام) قرار دادم، تا آنان وسيله تقرّب من به آفريدگار شوند، تا مادامى كه هستم و حيات دارم؛ دين من، مرا كفايت مى كند و هرگاه براى اين موقعيت؛ مورد سرزنش قرار گيرم، آيه «مباهله» را كه پيامبر هنگام برخورد با «عالمان نجران» مطرح كرد، ورد و ذكر زبان خويش قرار داده ام.

ص: ۲۵۴

ابن خلدون و امثال او مدعی اند که ما اهل هدایت و سنت هستیم، اما اهل بیت، گمراه و بدعت گزار و رافضی هستند!

إذا وَصَفَ الطّائی بِالبُخلِ مادِرٌ و عَیَّرَقُساً بِالفَهامهِ باقِلٌ

وقالَ السُّهی لِلشَّمسِ أنتِ ضَئِیلَهٌ و قالَ الدُّجی لِلصُّبحِ لَونُک حائلٌ

وطاوَلتِ الأرضُ السَّماءِ سِفاههً و کاثرتِ الشَّهبُ الحِصی و الجَنادِلُ

فیا موتُ زُر إنَّ الحیَاهَ ذَمیمَهٌ و یا نَفْسُ جِدّی إنَّ دَهْرَک هازِلٌ (۱)

وقتی کارگری، حاتم طایی را بخیل می خوانـد و سبزی فروشـی، عالمی را به نافهمی نسـبت می دهـد؛ و سـتاره سـهیل، خورشـید را کوچک و ضعیف می شمارد، و تاریکی به صبح می گوید رنگ تو تار است.

و زمین از روی سفاهت، با آسـمان مناقشه می کند و فخر می فروشد و سنگ های شهاب زیادی خود را به رخ ریگ های فراوان و تخته سنگ های عظیم می کشند، معلوم است چه خواهد شد!

در چنین شرایطی است که باید گفت که ای مرگ بیا که زندگی پست و تنفربار است و ای جان! خود را بده که حیات تو مسخره و بیهوده است.

حال شـما را به خـدا سوگنـد، اگر مسـلمانی این گونه کلماتی را بشـنود و سـکوت کنـد جای تأسف نیست؟ و اگر برای مصائبی که بدین گونه به اسلام و اهل آن واقع می شود بمیرد، شما تعجب می کنید؟

گذشته از این، ابن خلدون معتقد است که اهل بیت (علیهم السلام) اهل گمراهی و بدعت هستند؟

مگر آنها کسانی نیستند که خداوند، به نص صریح قرآن، پلیدی را از آنها دور

۱- شعر از ابوالعلای مَعرّی، یسقط الزند، ص ۵۳۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۳۶.

ص: ۲۵۵

گردانیده (۱)و جبرئیل برای تطهیر آنها فرود آمده و پیامبر (ص) به دستور خداوند، به وسیله آنها با نصاری نجران مباهله نموده است؟ (۲)و قرآن مودت آنها را واجب کرده (۳)و خداوند نیز ولایتشان را فرض نموده است؟ (۴)

مگر اهل بیت (علیهم السلام) طبق احادیث نبوی (ص) کشتی نجات خوانده نشده اند که به هنگام طغیان امواج نفاق، باید بدان ها پناه برد؟ (۵)

مگر آنها در بحران تند بادهای اختلاف، امان و سنگرگاه امت شمرده نشده اند؟ (۶)و مگر آنها «باب حطّه» معرفی نگردیده اند (۷)که هر کس به آستانشان درآید، درامان خواهد بود؟ و مگر آنها «عروه الوثقی» و یکی از دو «ثقل اکبر» نیستند که هر کس به آنها چنگ زند، جدایی و سقوط نخواهد داشت؟ (۸)و پیوسته در راه مستقیم و

۱- اشاره به آیه: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا) (احزاب: ۳۳) ، ر. ک: الکلمه الغرّاء، فصل اول؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۴۹؛ تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۵؛ ترمذی، صحیح، ج ۲، ص ۲۰۹ و. . . .

۲- اشاره به آیه: (فقل تعالوا ندع أبنائنا. . . ثُم نَبتَهِل. . .) (آل عمران: ۶۱) ، ر. ک: الکلمه الغراء، حاشیه فصل اول.

۳- اشاره به آیه: (قل لا اسئلکم علیه أجرا إلا الموده فی القربی) (شوری: ۲۳) ، ر. ک: تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۱۶.

۴- در تفسیر آیه: (وقفوهم إنهم مسئولون) (صافات: ۲۴) ، ابی سعید خدری و امام واحدی و دیگران گفته اند: «مسؤولون عن ولایه علی و اهل بیت (علیهم السلام)» . ر. ک: الصواعق المحرقه، ص ۸۹؛ فضائل الخمسه من الصحاح السته، ج ۱، ص ۲۸۱.

۵- اشاره به حدیث نبوی (ص) : «إنّما مَثَلُ أهل بَیتی فیکم کمثل سَفینه نوح مَن رکبها نجا» ، صحیح مسلم ج ۵، ص ۳۷؛ کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۳۸-۶۷۱؛ حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۳۰۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۱۹؛ الصواعق المحرقه، ص۹۳.

۶- اشاره به حدیث نبوی (ص) : «النّجوم أمان لاهل الارض من الغرق و أهل بیتی امان لامّتی من الاختلاف، فاذا خالفتهم قبیله من العرب، اختلفوا و صاروا حزب ابلیس!» . الصواعق المحرقه، ص ۹۳، به نقل از شرح صحیح مسلم و بخاری و مستدرک صحیحین، ج ۳، صص ۱۴۶ و ۴۵۸؛ کنزالعمال، ج ۶، ص ۱۱۶؛ ذخائر العقبی، ص ۱۷.

۷- اشاره به حدیث نبوی (ص) : «مثل اهل بیتی فیکم، مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثل باب حِطَّه فی بنی اسرائیل» ، ذخائر العقبی، ص ۲۰؛ کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۴۱؛ فیض القدیر، ج ۴، ص ۳۵۶؛ صواعق المحرقه، ص ۷۵؛ سیوطی، در المنثور.

۸- اشاره به حدیث: «إنی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی الثقلین، کتاب الله و عترتی اهل بیتی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، فانظروا کیف تخلفونی فیهما» . الصواعق المحرقه، ص ۹۲؛ مستدرک صحیحین، ج ۳، ص ۱۴۸؛ ابن سعد، طبقات، ج ۲، قسمت ۲، ص ۲؛ فضائل الخمسه، ج ۲، صص ۴۳ -۵۳.

ص: ۲۵۶

هدایت الهی خواهد بود؟ !

مگر پیامبر اسـلام (ص) به ما دسـتور نداده اند که آنها را نه تنها مانند نسبت سر به بدن (۱)بخوانیم؟ بلکه آنها را به عنوان دو چشم یک سر حساب کنیم و مگر پیامبر (ص) ما را نهی نکرده که از آنها جلو نیفتیم (۲)و نسبت به آنها کوتاهی نکنیم؟

پیامبر (ص) تصـریح فرموده انـد به اینکه آنها در هر دوره ای، نگهدارنده دین از انحراف گمراهان خواهند بود؟ (۳)و اعلان فرموده اند که معرفت به اهل بیت (علیهم السلام) موجب نجات از آتش خواهد شد؟ (۴)

و محبت آنها جواز عبور از صـراط و ولایت آنها نیز، امان و پناه از آتش دوزخ است، (۵)و اینکه اعمال صالحه، به حال صاحب آن نفعی نخواهـد داشت، مگر اینکه با معرفت اهل بیت (علیهم السـلام) همراه باشـد، (۶)همچنین روز قیامت، احـدی از افراد این امت، قدم از قدم برنمی دارد، تا اینکه درباره محبت اهل بیت (علیهم السلام) از وی سؤال کنند (۷)و اگر کسی تمام

۱- اشاره به حـدیث معروف «سـقیفه» که به روایت ابوذر در ادامه آن آمـده است: «اجعلوا اهل بیتی منکم مکان الرأس من الجسـد و مکان العینین من الرأس» . اسعاف الراغبین، ص ۱۱۴.

۲- اشـاره به حـدیث «تمسـک به ثقلین» که در ذیـل آن می فرمایـد: «فلا تقـدموهما فتهلکوا و لاتقصـروا عنهما فتهتکوا و لاتعلموهم فانهم اعلم منکم» . الصواعق المحرقه، باب ۱۱؛ رشقه الساری، باب ۵؛ کنزالعمال، ج ۱، ص ۴۷.

۳- اشـاره به حـدیث نبـوی (ص) : «فی کـل خلف من امـتی عـدول من اهـل بیـتی ینفون عن هـذا الـدین تحریف الضـالین و انتجـال المبطلین و تأویل الجاهلین» . صواعق المحرقه، ص ۹۲.

۴- اشاره به حدیث نبوی (ص) : «معرفه آل محمد (ص) برائه من النّار و حبّ آل محمد جواز علی الصراط و الولایه لآل محمد أمان من العذاب» . شفاء آستانه، ۱۳۳۸، قسمت ۱۲، ص ۴۱.

۵- شفاء آستانه، ۱۳۳۸، قسمت ۱۲، ص ۴۱.

۶- اشاره به حدیث نبوی (ص) : «ألزموا مودّتنا أهلِ البیت فانَّهُ مَن لقی الله و هو یودّنا دخل الجنّه بشـفاعتنا، والذی نفسـی بیده لاینفع عبـد عمله إلا بمعرفه حقّنا» . طبرانی، اوسط؛ سـیوطی، احیاء المیت، ص ۳۹، ح ۱۸؛ بنهانی، اربعین؛ هیثمی، مجمع الزوائـد، ج ۹، ص ۱۷۷.

۷- اشاره به حـدیث: «لا تزول قدما عبد حتی یسـئل عن اربع: عن عمره فیما أفناه؛ و عن جَسده فیما أبلاه؛ و عن ماله فیما أنفقه؛ و من این إکتسبه و عن محبّتنا أهل البیت (علیهم السلام)» ، طبرانی؛ سیوطی؛ بنهانی؛ المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۸۴، ح ۱۱۷۷.

ص: ۲۵۷

عمر خود را، بین رکن و مقام، بین رکوع و سجود و قیام و قعود گذرانده باشد در حالی که، ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را قبول نداشته باشد به یقین داخل آتش دوزخ می شود. (۱)

با راستگویان باشید

بـا این اوصـاف، آیا شایسـته است امت اسـلامی، به راهی غیر از راه آنها برونـد؟ و آیا برای کسانی که ایمان به خـدا و رسول (ص) دارند، رواست که روش و سنتی غیر از سنت آنها را بپذیرند؟ !

ابن خلدون چگونه و با چه جرأتی، اهل بیت (علیهم السـلام) را با کمال صـراحت و وقاحت و بی شرمی، اهل بدعت و گمراهی می خواند؟

شاید آیه «ذی القربی» (۲)و آیه «تطهیر» (۳)و یا «اولی الامر» (۴)و آیه وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ (۵)و وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ (۶)وی را به این روش مأمور کرده است؟

و شاید قصد داشته به آن همه دستورهای صریح و صحیحی که از پیامبر (ص) رسیده است، عمل کند؟ !

ما از طریق مدارک معتبر و روایت های عالمان اسـلامی، احادیث صـریح و صحیح پیامبر (ص) را در مورد اهل بیت در کتاب «سبیل المؤمنین» ، جمع آوری نموده ایم و اهل

۱- اشاره به حـدیث: «ولو ان رجلًا صف بین الرکن و المقام، فَصـلّی و صام و هو مُبغض لآل محمـد دَخَل النّار» . ینابیع المودّه، ج ۲، ص ۳۷۶، باب ۵۷، ح ۶۷؛ مستدرک صحیحین، ج ۳، ص ۱۴۸.

۲- شوری: ۲۳.

۳- احزاب: ۳۳.

۴- نساء: ۵۹.

۵- آل عمران: ۱۰۳.

۶- توبه: ۱۱۹. سیوطی در تفسیر خود و ابن عساکر در تاریخ خود «صادقین» را علی بن ابی طالب (ع) معرفی کرده اند.

ص: ۲۵۸

تحقیق و انصاف را برای شناخت مقام و منزلت اهل بیت (علیهم السلام) در اسلام، به آن کتاب ارجاع می دهیم.

ای کاش اهل مذاهب چهارگانه نیز، همچون سایر مذاهب، مطالب مذهب اهل بیت (علیهم السلام) را در قلمرو اختلاف، نقل می کردند و درباره آن به قضاوت می نشستند. در صورتی که ما ندیده ایم، نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) این گونه که در این عصر عمل شده، در اعصار دیگر نیز رفتار شده باشد؛ زیرا با آنها به گونه ای برخورد کرده اند که گویی خداوند هرگز آنها را نیافریده! یا اینکه آنها هرگز از علم و حکمت، فیض و بهره ای نداشته اند!

و همان گونه که مشاهده کردید گاهی هم، متعرض شیعیان آنها شده و با دادن لقب رافضی، تهمت ها و افتراهای بسیاری را به آنها روا داشته اند.

اما اکنون روزگار خصومت و دشمنی سپری شده و عصر برادری و همبستگی رسیده است و همه مسلمانان باید از در شهر علم نبوی (ص) وارد و به «باب حطه» (۱)و امان، پناهنده شوند و بر «سفینه نجات» سوار گردند و با تقرب و همگامی با برادران شیعه خود، به ساحل هدایت و نجات دست یابند؛ زیرا دیگر کدورت و کینه ها برطرف شده و صبح روشن امیدبخش پدیدار گشته و راه سعادت و اعتلای اسلام، گشوده شده است.

مرحله دوم: عامل ناراحتی اهل سنّت

عواملی که موجب ایجاد تنفّر و فاصله گرفتن اهل سنّت از شیعه می شود، تهمت ها و دروغ های بی اساس و ناروایی است که برخی از باطل گرایان و کینه توزان به شیعه

۱- منظور از «باب حطّه» که در برخی از روایات آمده، یعنی طلب مغفرت از لغزش های گذشته، که در سوره بقره، آیه ۵۸ و آل عمران، آیه ۱۶۱ مطرح گردیده است، می باشد.

ص: ۲۵۹

نسبت داده اند، که ما قسمتی از آنها را در فصل های گذشته مطالعه و بررسی کردیم و پاسخ های قانع کننده و آرامش بخشی نیز، به آنها دادیم و اما مسئله صحابه (رضی الله عنعهم) ، تنها جای مشکل و پیچیده این مسئله است؛ برخی از غلاتی که نام شیعه بر آنها اطلاق شده مانند کاملیه به تمام اصحاب پیامبر (ص) حمله می کنند و به آنها ناسزا می گویند، به همین دلیل، افراد ناآگاه می پندارند که این عقیده و روش همه فرقه های شیعه است و در نتیجه بی گناهان را به مجازات خلافکاران مجازات می نمایند! و طبیعی است که این روش شیوه ای منافقانه و از منطق نیز، به دور است!

در صورتی که اگر کسی آگاهانه با باور و اعتقاد شیعه در این مسئله آشنا شود، نظر آنها را نظر متوسطی خواهد یافت؛ زیرا آنها نه مانند «غلات» به افراط و تندروی مایل اند که خود را به گناه و معصیت آلوده کنند و نه مانند اهل سنت به تفریط معتقدند که حتی بعضی از واجبات را ترک نمایند!

شیعه چگونه می تواند به آنچه نادانان و نااهلان به او نسبت داده اند، آلوده باشد، درحالی که در تشیّع خویش، به اصحاب بزرگوار پیامبر (ص) اقتدا می کنند.

به این مطلب حتی آگاهان بزرگی از اهل سنت، مانند نویسندگان کتاب های الاستیعاب، الاصابه و اسدالغابه به خوبی واقف و معترف اند.

به یقین برای ادای کامل این بحث، بایستی کتاب جداگانه ای تألیف کرد که البته در آینده به آن جامه عمل خواهم پوشاند و به طور کامل به بررسی هویت تشیع با شئون همه جانبه آن خواهم پرداخت.

در ادامه برای اینکه بحث خود را به کمال رسانده و در جهت هدف خود، بهره ای به دست آورده باشیم، نام برخی از شیعیان اصحاب رسول خدا (ص) که ما به آنها اقتدا کرده ایم و از آنها هدایت یافته ایم را از نظر می گذرانیم:

ص: ۲۶۰

(۱). ابورافع قِبطی؛ ۱غلام رسول خدا (ص) که نام او را، اسلم، ابراهیم، هرمز و یا ثابت هم گفته اند، فرزندان و نواده هایی داشت که همه آنها از ارادتمندان خاص و شیفتگان اهل بیت (علیهم السلام) بودند.

نام فرزندان او: رافع، حسن، مغیره، عبیدالله و علی بود. عبیدالله که در رکاب علی (ع) در جنگ صفین شرکت داشت، درباره اصحاب رسول خدا (ص) کتابی تألیف نموده است، علی نیز، یک کتاب فقهی از نظر اهل بیت (علیهم السلام) تألیف کرده است که پس از صحیفه علی (ع) اولین کتاب فقهی اسلام، به شمار می رود.

امّا نواده های ابو رافع از فرزند او: علی، حسن و صالح و عبیدالله بودند. چنانکه فرزند دیگر وی عبیدالله نیز، فرزندی به نام فضل داشته که هر کدام، دارای فرزندان صالح و شایسته ای بودند.

۲. ابومُنذر اُبّی بن کَعب؛ از قرّای بزرگ بود، او به همراه علی (ع) از بیعت «سقیفه» خودداری نمود. (۲)

۳. ابان بن سعید بن عاص اموی.

۴. انس بن حرث یا ابن حارث که در الاصابه درباره او نوشته شده است: «او از پیامبر (ص) روایت کرده که آن حضرت فرمود:

إنّ إبنِی هذا حُسینٌ (ع) یُقتَلُ بِأرضٍ یُقالُ لَها کَرْبلاء، فَمَنْ شَهِدَ ذلک مِنکُم فَلْیَنصُرهُ.

این پسرم حسین است که در زمین کربلا کشته می شود. هر کس آن زمان را درک کرد، باید او را یاری کند.

۱- صاحب الاصابه و روات دیگر اهل سنّت، از او احادیث نبوی (ص) را نقل کرده اند.

۲- الاستیعاب، ج ۱، ص ۴۸.

ص: ۲۶۱

پس از این عبارت، هم، آمده: «انس به کربلا رفت و در رکاب حسین (ع) شهید شد» . در الاستیعاب نیز، همین جمله آورده شده است. (۱)

۵. اسید بن ثعلبه انصاری «بدری» ؛

۶. اسلم بن حارث عبدالمطّلب هاشمی اَخُو نوفَل؛

۷. اسلم بن یجره ساعدی؛

۸. اسود بن عبس بن اسماء تمیمی؛

۹. اعین بن ضبیعه بن ناجیه دارمی تمیمی؛

۱۰. اَنس بن مُدرک خثعمی أکلبی؛

۱۱. امرؤ القیس بن عابس کِندی؛

۱۲. اویس بن عامر قرنی؛ که از افضل تابعین است و رسول خدا (ص) بشارت او را به اصحاب خود داده بود. او در عهد رسول خدا (ص) اسلام آورد و رسول خدا (ص) او را از نزدیک ندید. داستان او در بخش سوم الاصابه در ردیف شیعیان آمده است. (۲)

۱۳. ابو لَیلی غفّاری؛ که من از او نامی نیافتم، اما به اعتراف الاصابه، افرادی به نام ابو احمد و ابن منده از او روایت کرده اند که او می گفت:

رسول خدا (ص) فرمود: به زودی پس از من فتنه ای رخ می دهد، در چنان وضعی باید بکوشید که در رکاب علی (ع) باشید، چه اینکه او اولین کسی است که به من ایمان آورده و اولین کسی است که در روز قیامت با من ملاقات می کند. او صدیق اکبر (۳)فاروق امت و پیشوای مؤمنین است. (۴)

۱- الاصابه، ج ۱، ص ۶۸؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۷۴.

۲- الاصابه، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳- روایات صدیق اکبر و یعسوب دین را؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۷۰؛ الاصابه، ج ۴، ص ۱۷۱؛ خصائص نسایی، ص ۳؛ طبری، ج ۲، ص ۵۶؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۸۷و مورخان دیگر اهل سنّت نیز در کتاب های خود آن را آورده اند.

۴- اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۸۷

ص: ۲۶۲

۱۴. ابوفضاله انصاری؛ که مانند ابو لیلی از او نامی نیافتم. اما صاحب الاصابه (۱)و الاستیعاب، در شرح زندگی وی، از فرزند او روایت می کنند که می گوید: «از علی شنیدم که می گفت: رسول خدا به من فرموده، تا من به خلافت نرسم، نمی میرم، بلکه محاسن من به خون سرم رنگین شود!» .

ابوفضاله در جنگ بدر شرکت داشته است. (۲)

۱۵. ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطّلب؛ پسر عموی رسول خدا (ص) و برادر رضاعی او بود که با رسول خدا (ص) از حلیمه سعدیه، شیر خورده بودند.

۱۶. بُریده اَسلمی؛ که یکی از افرادی است، که امیر مؤمنان (ع) در سوگ او سروده است: «خداوند قبیله اسلم را جزای خیر دهد، آنها چهره های درخشانی بودند، که در راه هاشم به خاک و خون افتادند» . (۳)

بَریده، عبدالله، منقذ، عروه و دو فرزند مالک، از آن قبیله بودند که با بزرگواری، فداکاری نمودند.

۱۷. بریدبن حصیب اسلمی؛

۱۸. بلال بن ریاح حبشی مؤذن رسول خدا (ص) ؛

۱۹. براء بن عازب بن حارث انصاری؛ که به همراه علی (ع) از بیعت «سقیفه» خودداری کرد؛

۲۰. براء بن مالک، برادر انس بن مالک؛

۲۱. بشیر، برادر وداعه بن ابی زید انصاری؛ که از بهترین آگاه شدگان بودند و در

۱- الاصابه، ج ۴، ص ۱۵۵.

۲- الاصابه، ج ۴، ص ۱۵۳.

۳- الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۷۳.

ص: ۲۶۳

جنگ صفّین در رکاب علی (ع) بودند. پدر آنها نیز، در جنگ احد در رکاب پیامبر (ص) شربت شهادت نوشید.

۲۲. تَمّام بن عبّاس بن عبدالمطلّب؛

۲۳. ثابت بن عُبَید انصاری؛

۲۴. ثابت بن قیس بن خطیم ظُفری؛

۲۵. ثَعلبه بن قِیظی بن صَخر انصاری؛

۲۶. جُندَب بن جُناده (ابوذر غفّاری) ؛

۲۷. جاریه بن قُدامه سَعدی؛

۲۸. جاریه بن زید؛

۲۹. جابربن عبدالله انصاری؛

۳۰. جَبَله بن عمرو بن أوس ساعدی؛

۳۱. جُبیر بن حُباب انصاری؛

۳۲. جَعده بن هُبیره مَخزومی؛ که مادر او ام هانی خواهر امیر مؤمنان (ع) بود؛

۳۳. جعفربن أبی سفیان بن حارث بن عبدالمطلّب هاشمی؛

۳۴. جَهجاه بن سعید غِفاری؛

۳۵. جَراد بن مالک بن نویره تمیمی؛ که به همراه پدر خود در روز «بِطاع» شهید شد؛

۳۶. جَراد بن طهیه وحیدی، پدر شبیب بن جراد؛ که در کربلا در رکاب امام حسین (ع) شهید شد.

۳۷. حُجر بن عدی کِندی؛

۳۸. حُذیفه بن یمان عبَسی؛

۳۹. حارث بن عبّاس بن عبدالمطلّب هاشمی؛

ص: ۲۶۴

۴۰. ابوالورد بن قیس؛ که نام او را ابو عمرو حرب مازنی گفته اند؛ (۱)

۴۱. حارث بن نوفَل بن حارث بن عبدالمطلّب؛

۴۲. حارث بن رِبعی بن بلدهه انصاری (ابو قُتاده) ؛

۴۳. حارث بن زُهیر اَزُدی؛

۴۴. حارث بن خاطب بن عمرو انصاری؛

۴۵. حارث بن عمرو بن خرام خزرجی؛

۴۶. حارث بن نعمان بن اُمیه اُوسی؛

۴۷. حازم بن اَبی حازم اَحمسی؛

۴۸. حجّاج بن عمرو بن غَزِیه انصاری؛

۴۹. حسّان خَوط بن مِسعَر شیبانی؛ که همه خانواده او از یاران برگزیده علی (ع) بودند و در جنگ جمل در رکاب آن حضرت شرکت داشتند.

حسّان و دو فرزند او، حارث بشر، برادر وی، بشربن خوط و هیب بن عمرو بن خَوط و یکی دیگر از برادران او، اسودبن بشربن خوط، نوه پسری حسّان، عنبس بن حارث، و دو فرزند برادر او، حسین و حذیفه، پسران مخدوج بن بشربن خَوط نیز، در آن جنگ شرکت داشتند.

در جنگ جمل پرچم سپاه علی (ع) در دست حسین بن مخدوج بود و آنگاه که او به شهادت رسید، برادر وی پرچم را به دست گرفت و پس از شهادت او، عموی آنها اسود، پرچمدار شد و پس از شهادت او، عنبس بن حارث علمدار گشت و پس از شهادت او وُهَیب بن عمرو پرچم را به دست گرفت و جنگید تا به شهادت رسید؛

۱- الاصابه، ج ۱، ص ۳۱۹.

ص: ۲۶۵

۵۰. حنظله بن نُعمان بن عامر انصاری؛

۵۱. حَکیم بن جَبَله عبدی؛ که در جنگ جمل اصغر شهید شد. علاوه بر این، فرزند وی اشرف و برادر او رِعل بن جَبَله و هفتاد نفر از قبیله و خویشان او در همین جنگ شهید شدند. این واقعه در ۲۵ ربیع الثانی سال (۳۶ هجری) قبل از ورود امیر مؤمنان (ع) به بصره اتفاق افتاد و زمانی که حضرت به بصره آمد، جنگ جمل اکبر شروع شد؛ (۱)

۵۲. حبیب بن مظاهر بن رعاب بن اَشتر حجون بن فَقعَس؛ که از تابعین بود. او زمان رسول خدا (ص) را درک کرد و آن حضرت را ندید و در کربلا در رکاب حسین (ع) شهید شد. (۲)

«ابن حجر عسقلانی» داستان او را در قسمت سوم «الاصابه» آورده است.

۵۳. حکیم بن مَغفل بن عوف غامدی؛ که در روز «نهروان» به فیض شهادت رسید؛

۵۴. خالدبن سعیدبن عاص اُموی؛ که به همراه علی (ع) از بیعت سقیفه خودداری نمود؛

۵۵. خالدبن زید انصاری (ابو ایوب) ؛

۵۶. خالد بن ربیعه جدلی؛

۵۷. خالد بن ولید انصاری؛

۵۸. خالدبن مُعمّر سَدُوسی؛

۵۹. خویلد بن عمرو انصاری؛

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۳۲۲.

۲- الاصابه، ج ۱، ص ۳۷۳.

ص: ۲۶۶

۶۰. خَبّاب بن اَرَت تَمیمی یا خُزاعی؛

۶۱. خُزیمه بن ثابت (ذو شهادتین) ؛

۶۲. خَرشه بن مالک اَودی؛

۶۳. خلیفه بن عدی بیاضی؛

۶۴. داودبن هلال؛ معروف به ابو لیلی، پدر عبدالرحمن انصاری، که بزرگان در نام او اختلاف نظر دارند؛

۶۵. ربیعه بن قیس عدوانی؛

۶۶. رَفاعه بن رافع بن مالک انصاری؛

۶۷. رافع بن ابی رافع قِبطی؛

۶۸. زید بن اَرقم خَزرجی؛

۶۹. زید بن صَوحان عبدی؛

۷۰. زید بن اَسلَم بَلَوی؛

۷۱. زید بن حارثه انصاری؛

۷۲. زید بن حُبَیش اسدی؛

۷۳. زیاد بن مُطرّف؛ که در الاصابه در شرح زندگی او آمده است: «او از پیغمبر (ص) روایت می کند که هر کس دوست می دارد مانند من زندگی کند و مانند من بمیرد و با من داخل بهشت شود، پس از من علی (ع) و ذریه او را باید دوست بدارد» . (۱)

۷۴. زُهیر بن حارث بن عوف (ابو زینب) ؛

۷۵. زید بن وهب جُهَنی حسلی؛

۱- الاصابه، ج ۱، ص ۵۵۹، ح ۲۸۶۵؛ از علمای اهل سنّت، ابن جریر طبری و ابن شاهین این مطلب را نقل کرده اند.

ص: ۲۶۷

۷۶. سلمان فارسی (ابو عبدالله) (۱)؛

۷۷. سلمان بن ثُمامه جُعفی؛

۷۸. سلیمان بن صُرد خُزاعی؛ که از خون خواهان امام حسین (ع) بود که در این راه نیز به شهادت رسید.

۷۹. سلیمان بن هاشم مِرقال زُهری؛

۸۰. سهل بن حُنیف انصاری؛

۸۱. سُهیل بن عمرو انصاری؛

۸۲. سَلَمه بن اَبی سَلَمه، پرورش یافته پیامبر اکرم (ص) ؛

۸۳. سُوید بن غَفَله جُعفی؛

۸۴. سمّاک بن خَرشَه؛ که در ظاهر وی غیر از ابودجانه انصاری است.

۸۵. سَنان بن شَفعله اُوسی؛ کسی که از پیامبر (ص) روایت کرده که آن حضرت فرمود:

جبرئیل به من خبر داد، که وقتی فاطمه را به ازدواج علی (ع) درآوردم، خداوند به نگهبانان بهشت فرمود، به درخت طوبی دستور دهند به شماره دوستان اهل بیت، برگ درآورند. (۲)

۸۶. سَعنه بن عُریض تیماوی؛ که ضمن مشاجره ای که در مدینه با معاویه داشت نام علی (ع) به میان آمد و آنگاه سعنه سکوت کرد و روی خود را از معاویه برگردانید، و معاویه گفت: «فکر می کنم سعنه در اثر کهولت خرفت شده باشد، او را در سخن گفتن کمک کنید!»

۱- مراجعه کنید به اثر دیگر مترجم، سلمان فارسی، استاندار مداین، چ ۶.

۲- این مطلب در «الاصابه» ج ۲، ص ۸۳، ح ۳۵۰۳ در شرح زندگی سنان آورده شده است.

ص: ۲۶۸

سعنه گفت: «من خرفت نشده ام، معاویه تو را به خدا سوگند، به یاد داری که در حضور پیغمبر (ص) بودیم و علی (ع) وارد شد و پیغمبر (ص) از وی استقبال نمود، به او فرمود: خدا قاتل تو را بکشد، و دشمن دشمنان تو باشد؟» . آن گاه معاویه سخن خود را قطع کرد؟ ! (۱)

۸۷. سعید بن حارث بن عبدالمطلّب؛

۸۸. سعید بن نُوفَل بن حارث بن عبدالمطلّب؛

۸۹. سعید بن نِمران همدانی؛

۹۰. سعید بن وَهب خُوبانی؛

۹۱. سعید بن سعد بن عُباده انصاری؛ که پدر او سعد، از مقام رفیعی در اسلام برخوردار بود؛

۹۲. سعد بن حارث صَمِّه انصاری؛

۹۳. سعد بن مسعود ثقفی، عموی مختار؛

۹۴. سفیان بن هانی بن جُبیر جَیشانی؛

۹۵. شَراجیل بن مُرّه هَمدانی؛ که روایت می کند از پیامبر (ص) شنیدم که به علی (ع) می فرمود: «

أبشِرْ یا علی حَیاتُک و مَوتُکَ مَعِی » . (۲)

۹۶. شُریح بن هانی بن یزید حارثی (قاضی معروف نیست) ؛

۹۷. شِیبان بن محرّث؛

۹۸. صَعصعه بن صَوحان؛

۹۹. صَحیان بن صَوحان؛

۱- الاصابه، ج ۲، ص ۴۳، ح ۳۲۴۵ شرح زندگی سعنه.

۲- الاصابه، ج ۲، ص ۱۴۲؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۱۵۶.

ص: ۲۶۹

۱۰۰. صالح انصاری سالمی؛

۱۰۱. صَبیح غلام امّ سَلَمه؛

۱۰۲. صِیفی بن رِبعی اُوسی؛

۱۰۳. ضَحّاک بن قَیس تَمیمی (اَحنَف) ؛ کسی که در حلم و بردباری نمونه و الگو بود. او زمان رسول خدا (ص) را درک کرد، اما به حضور آن حضرت نرسید و پیامبر (ص) برای او دعای خیر کرد. (۱)

۱۰۴. طاهربن اَبی هاله تمیمی؛

۱۰۵. طریف بن اَبان أنماری؛

۱۰۶. ظالم بن عمرو دوئلی (ابو الاسود) ؛ که عصر جاهلیت و اسلام را درک کرده است. ابن حجر داستان او را در قسمت سوم الاصابه به نام «مخضرم» آورده است. (۲)

۱۰۷. عمّار یاسر (ابو یقظان) ؛

۱۰۸. عمّاربن اَبی سَلَمه دالانی؛ که طبق روایتی که در الاصابه آمده است روز عاشورا در رکاب حسین (ع) شهید شده است؛ (۳)

۱۰۹. عبّاس بن عبدالمطلّب؛

۱۱۰. عقیل بن ابی طالب؛

۱۱۱. عمّاره بن حمزه بن عبدالمطلّب؛

۱۱۲. عون بن جعفربن ابی طالب؛

۱۱۳. عُتبه بن أبی لهب؛

۱۱۴. عبدالله بن عبّاس؛

۱- الاصابه، ج ۲، ص ۱۰۰، ح ۴۲۹.

۲- الاصابه، ج ۲، ص ۲۴۱، ح ۴۳۲۹.

۳- الاصابه، ج ۳، ص ۱۱۱، ح ۶۴۶۱.

ص: ۲۷۰

۱۱۵. عبدالله بن جعفر؛

۱۱۶. عبدالله بن حُنین بن اسد بن هاشم؛

۱۱۷. عبدالله بن زبیر بن عبدالمطّلب؛

۱۱۸. عبدالله بن ربیعه بن حارث بن عبدالمطّلب؛

۱۱۹. عبدالله بن أبی سفیان بن حارث بن عبدالمطّلب؛

۱۲۰. عبدالله بن نُوفَل بن حرث بن عبدالمطلُب؛

۱۲۱. عبدالله بن حارث بن نُوفَل بن حارث بن عبدالمطّلب؛

۱۲۲. عبیدالله بن عبّاس بن عبدالمطّلب؛

۱۲۳. عبیدالله بن نُوفَل بن حرث بن عبدالمطّلب؛

۱۲۴. عبـدالله بن یقطُر؛ که نـام او در الاصابه ابن یقطه ضـبط شـده است. او برادر رضاعی امام حسـین (ع) بود و در کربلا در راه آن حضرت شهید گردید. (۱)

۱۲۵. عبدالله بن رباب مذحجی؛

۱۲۶. عبدالله بن سلمه کِندی؛

۱۲۷. عبدالله بن طُفَیل عامری؛

۱۲۸. عبدالله بن بُدَیل خُزاعی؛

۱۲۹. عبدالله بن مسعود هُذلی؛

۱۳۰. عبدالله بن خبّاب بن اَرت تمیمی؛

۱۳۱. عبدالله بن عبدالمدان حارثی؛

۱۳۲. عبدالله بن کعب حارثی؛

۱۳۳. عبدالله بن حواله ازدی؛ که در جلد اول، صفحه ۱۱۳ کتاب الأَمَلُ الآمِلْ،

۱- الاصابه، ج ۳، ص ۵۸، ح ۶۱۶۵.

ص: ۲۷۱

شرح زندگی او آمده است؛

۱۳۴. عبدالله بن سُهیل بن حنیف؛

۱۳۵. عبدالله بن وَرقاء سَلولی؛

۱۳۶. عبیدالله بن سُهیل انصاری نبیتی؛

۱۳۷. عُبیدالله بن اَبی رافع؛

۱۳۸. عُبید بن تیهان؛ که وی عتیکای انصاری نیز، نامیده شده است؛

۱۳۹. عبید بن عازب؛

۱۴۰. عبیده بن عمرو سلمانی؛

۱۴۱. عُمّاره بن شهاب ثوری؛

۱۴۲. عمرو بن اَبی سَلَمه؛ پرورش یافته پیامبر (ص) ؛

۱۴۳. عمرو بن حِمَق خُزاعی؛

۱۴۴. عمرو بن انس انصاری؛

۱۴۵. عمرو بن شراحیل؛

۱۴۶. عمرو بن عُمیس بن مسعود؛

۱۴۷. عمرو بن قَروه بن عَوف انصاری؛

۱۴۸. عمرو بن مِحصَن؛

۱۴۹. عمرو بن هُبیر مَخزومی؛

۱۵۰. عمرو بن سَلَمه مرادی؛ که طبق گفته ابن حجر او به همراه حجربن عدی کشته شده است، این مطلب او نیاز به تأویل دارد.

۱۵۱. عمرو بن عُریب همدانی؛

۱۵۲. عمرو بن مُرّه نَهدی؛

۱۵۳. عبدالرحمن بن عباس بن عبدالمطّلب؛

ص: ۲۷۲

۱۵۴. عبدالرحمن بن بُدَیل خزاعی؛

۱۵۵. عبدالرحمن بن اَبزی خُزاعی؛

۱۵۶. عبدالله بن حِسل جُمَحِی؛

۱۵۷. عبدالرحمن خَراش انصاری؛

۱۵۸. عبدالرحمن سائب مخزومی؛

۱۵۹. عبدالرحمن بن عبد ربّ انصاری؛ که ابن عقده در کتاب المولاه درباره او می نویسد: «او کسی است که نصّ صریح حدیث «غدیر» را از پیامبر (ص) و در همان روز، به خلافت علی (ع) گواهی داده است» . (۱)

۱۶۰. عدی بن حاتم طائی؛

۱۶۱. عثمان بن حُنیف انصاری؛

۱۶۲. عروه بن نِمران بن فَضفاض بن عمرو بن قِعاس بن عبد یغوث؛ که لقب او نخست «مرادی» بود و بعد به «عطیفی» معروف گشت. او پدر «هانی بن عروه» است که در راه امام حسین (ع) و دفاع از مسلم بن عقیل، به فیض شهادت نایل گردید. (۲)

۱۶۳. عروه بن زید خیل؛

۱۶۴. عروه شفاف بن شریح بن سعد بن حارثه طائی؛ که به همراه امیرمؤمنان (ع) با خوارج جنگید. حضرت به او فرمود: «از خوارج در این جنگ ده نفر رهایی نمی یابند و از ما هم بیش از ده نفر کشته نمی شوند» و همین طور هم شد و عروه از کسانی بود که در آن جنگ شهید شد. (۳)

۱- الاصابه، ج ۲، ص ۴۰۸، ح ۵۱۵۴.
۲- الاصابه، ج ۳، ص ۱۰۵، ح ۶۴۲۳.
۳- الاصابه، ج ۳، ص ۱۰۵، ح ۶۴۲۰.

ص: ۲۷۳

۱۶۵. عمروه بن مالک سلمی؛ او کسی است که امیر مؤمنان (ع) در رثای او سروده است.

بُریدٌ و عَبدالله مِنهم و مُنقِذٌ و عروهٌ و ابنا مالکٍ فی الأکارم (۱)

۱۶۶. عطیه؛ که اسماعیلی او را از یاران پیامبر (ص) شمرده است؛

۱۶۷. عتبه بن دغل ثعلبی؛

۱۶۸. عِلیاء بن هیثم بن جَریر؛

۱۶۹. عَوف (مِسطَح بن اُثاثه مطّلبی) ؛

۱۷۰. عَنتره سُلَمی ذَکوانی؛

۱۷۱. عَلاء بن عمرو انصاری؛

۱۷۲. عُقبه بن عمرو بن ثَعلبه انصاری؛

۱۷۳. عامر بن وائله کِنانی (أبو طفیل) ؛

۱۷۴. عباده بن صامت بن قیس انصاری؛

۱۷۵. علی بن ابی رافع قِبطی؛

۱۷۶. فضل بن عباس بن عبدالمطّلب؛

۱۷۷. فَروه بن عمرو بن ودقه أنصاری؛

۱۷۸. فاکه بن سعد بن جُبیر أنصاری؛

۱۷۹. قیس بن سعد بن عُباده انصاری؛

۱۸۰. قیس بن مَکشوح بَجلی؛

۱۸۱. قیس بن خَرَشه قَیسی؛

۱۸۲. قیس بن أبی قَیس؛

۱- الاصابه، ج ۱، ص ۱۴۶، ح ۶۳۳، ترجمه شعر در حرف «باء» شماره (۱۶) گذشت.

ص: ۲۷۴

۱۸۳. قُثَم بن عبّاس بن عبدالمطّلب؛

۱۸۴. قرضه بن کعب انصاری؛

۱۸۵. کعب بن عمرو بن عُباد أنصاری (أبی یسر) ؛

۱۸۶. مقداد بن عمرو کِندی؛

۱۸۷. مغیره بن نوفَل بن حارث بن عبدالمطّلب؛

۱۸۸. مالک بن نُویره؛

۱۸۹. متمّم بن نویره، برادر مالک؛

۱۹۰. مالک بن تَیهان؛

۱۹۱. مهاجر بن خالد بن ولید مخزومی؛ او محبت علی (ع) را از کودکی با شیر مادر چشیده بود؛ زیرا مادر او، دختر اَنس بن مُدرک و از شیعیان صحابه بود؛

۱۹۲. مِخنف بن سُلیم، جدّ أبی مِخنف غامدی؛

۱۹۳. محمد بن أبی بکر أبی قُحافه تمیمی؛

۱۹۴. مِسوَر بن شَدّاد بن عُمَیر قُرشی؛

۱۹۵. مِرداس بن مالک أسلمی؛

۱۹۶. مُسیب بن نَجِبّه بن رَبیعه فَزاری؛ او به همراه سلیمان بن صُرد خُزاعی، در راه خون خواهی حسین بن علی (ع) شربت شهادت نوشید.

۱۹۷. نُعیم بن مسعود بن عامر أشجعی؛

۱۹۸. نَضله بن عُبید أسلمی؛

۱۹۹. هاشم مِرقال بن عُتبه بن أبی وقّاص زُهَری؛

۲۰۰. هاله بن أبی هاله تمیمی؛

۲۰۱. پسر هاله (هند) ؛

۲۰۲. هانی بن عُروه بن فَضفاض بن نِمران؛ که در راه دفاع از مسلم بن عقیل به

ص: ۲۷۵

شهادت رسید؛ (۱)

۲۰۳. هانی بن نِیار؛ معروف به «هم پیمان انصار» ؛

۲۰۴. ولید بن جابر بن ظالم طائی؛

۲۰۵. وَداعه بن أبی زید انصاری؛

۲۰۶. وَهب بن عبدالله سِوائی (أبو جُحَیفه) ؛

۲۰۷. یعلی بن حمزه بن عبدالمطّلب هاشمی؛

۲۰۸. یعلی بن عُمیر نَهدی؛

۲۰۹. یزید بن طُعمه انصاری؛

۲۱۰. یزید بن نُویره انصاری؛

۲۱۱. یزید بن حوثره انصاری؛

علاوه بر کسانی که ذکر آنها در بالا گذشت، شیعیان، حتی بسیاری از صحابه، که به ناچار و جهت رعایت احتیاط در دین به سوی برخی از حکام روی آورده اند، را نیز، دوست می دارد و محترم می شمارد. پس با این اوصاف چگونه شیعه را به دشمنی همه صحابه متهم می کنند؟

از دین برگشتگان

پس از وفات پیامبر گرامی اسلام (ص) برخی از صحابه، نفاق سابقه دار خود را آشکار کردند و حوادث تلخ و دردناکی را پس از آن حضرت به وجود آوردند و نسبت به علی و اهل بیت (علیهم السلام) کینه و دشمنی ورزیدند.

قرآن درباره آنها می فرماید:

۱- الاصابه، ج ۳، ص ۶۱۶، ح ۹۰۳۱.

ص: ۲۷۶

لا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَهِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ (توبه: ۱۰۱)

[ای پیامبر!] برخی از اهل مدینه به سوی نفاق بازگشتند، تو آنها را نمی شناسی، امّا آنها را ما خوب می شناسیم.

از سوی امامان بزرگوار ما، روایت های متواتر قطعی در «رد» آنها وارد شده است، (۱)ما در اینجا به چند روایتی که بخاری در باب «حوض» جلد چهارم کتاب صحیح خود از ابوهریره و انس و دیگران نقل کرده است بسنده می کنیم:

پیامبر (ص) می فرماید:

وقتی من کنار حوض کوثر قرار گرفتم، با جمعیتی برخورد می کنم که آنها را می شناسم، آنگاه مردی حضور می یابد و بین من و آن جمعیت قرار می گیرد و آنها را خطاب می کند که بیایید، من سؤال می کنم، آنها کجا بیایند؟ آن مرد پاسخ می دهد: به خدا سوگند، اینان اهل دوزخ اند! می گویم: آنها چه کسانی هستند؟ آن مرد پاسخ می دهد، اینان پس از تو، مرتد شدند و به قهقرا بازگشتند!

سپس دسته دیگری می آیند و آن مرد آنها را نیز، به سوی آتش، امر می کند، باز علت آن را می پرسم و او پاسخ می دهد، اینان از اسلام جدا شدند و به شرایط عصر جاهلیت تن دردادند! آن وقت از آنان جز افراد معدودی از عذاب، رهایی نخواهند داشت. (۲)

ابوهریره روایت می کند که:

پیغمبر (ص) به من فرمود: روز قیامت گروهی بر من وارد می شوند و می خواهند، از آب حوض کوثر بنوشند، اما آنان را از کنار حوض دور می کنند، من می گویم: خدایا اینان اصحاب من هستند.

۱- ر. ک: کافی، ج ۲، ص ۴۴۱، باب ما أعطى الله عزّوجلّ آدم (ع) وقت التوبه، ح ۴.

۲- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴۰۷، ح ۲۱۵.

ص: ۲۷۷

خداونـد می فرمایـد: تـو نمی دانی که اینـان پس از تو، چه حوادثی به وجود آوردنـد و چگونه مرتـد شدنـد و به روزگـار جـاهلیت بازگشتند. (۱)

انس نیز، از پیامبر (ص) روایت می کند:

لَیَرِدَنَّ علیَّ ناسٌ مِن أصحابی الحَوضَ، حتّی عَرَفتُهُم اختُلجُوا دُونی فَأقُول: أصحابی فیقول لا تَدرِی مَا أحدثوا بعدَکَ؟ ! (۲)

سهل بن سعد از پیامبر (ص) روایت می کند که فرمود:

من پیش از شـما کنار حوض کوثر حاضـر می شوم، هر کس از آن آب نوشـید، هرگز تشنه نمی شود. آن وقت جمعیت هایی بر من وارد می شوند که آنها را می شناسم و آنها نیز، مرا می شناسند، امّا خداوند میان من و آنها، جدایی می اندازد. (۳)

ابو سعید خُدری می گوید:

گواهی می دهم که این قطعه هم، از این حـدیث است که پیغمبر (ص) فرمود: برای اینکه آنهـا از من جـدا نشونـد، می گویم اینـان اصـحاب من انـد، جواب داده می شود که از اعمـال آنـان پس از خود، مطّلع نیستی. بعـد من می گویم، از رحمت خـدا دور باد، از رحمت دور باد، کسانی که پس از من، در اسلام تغییر ایجاد کردند! (۴)

بخاری از اسماء دختر ابوبکر روایت می کند که آن حضرت (ص) فرمود:

من روز قیامت وارد بر حوض می شوم، تا کسانی را که بر من وارد می شوند

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴۰۷، ح ۲۱۵.
۲- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴۰۷، ح ۲۱۵.
۳- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴۰۷، ح ۲۱۵.
۴- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴۰۶، ح ۶۲۱۱، ۶۲۱۲.

ص: ۲۷۸

مشاهده کنم، اما در آنجا دسته ای را از من می گیرند و جدا می کنند، عرضه می دارم، خدایا! اینان از من و از امت من هستند! گفته می شود: نمی دانی اینان پس از تو چه کردند؟ اینان پس از تو به قهقرا و عصر جاهلیت برگشتند.

سپس بخاری اضافه می کند که:

ابن ابی ملیکه گفت: خدایا پناه می بریم به تو، از اینکه به اعقاب و گذشته خود برگردیم و از دین خود خارج شویم. (۱)

همچنین در باب غزوه حدیبیه در جلد سوم صحیح از علا بن مسیب، از پدر او روایت می کند که گفت:

به براء بن عازب گفتم: خوشا به حال تو که مصاحبت پیغمبر (ص) را درک کردی و زیر درخت، با او بیعت نمودی. (۲)براء بن عازب پاسخ داد: ای پسر برادرم! نمی دانی پس از آن حضرت، ما چه کردیم و چه حوادثی به وجود آوردیم؟ ! (۳)

بخاری در باب آیه: «خداوند ابراهیم را، خیل خلیل خود گرفت» (۴)، از ابن عباس روایت می کند که رسول خدا (ص) فرمود:

شما پا برهنه و عریان، وارد صحرای محشر می شوید و آنگاه آیه «همان طور که در آغاز خلق کردیم، آفریده خود را باز می گردانیم و این کار را وعده حتمی داده ایم» (۵)را، تلاوت فرمود و اولین کسی که روز قیامت لباس می پوشد «ابراهیم

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴۰۶، ح ۶۲۱۱، ۶۲۱۲.

۲- فتح: ۱۸.

۳- صحیح بخاری ج ۵، ح ۳۹۳۷.

۴- نساء: ۱۲۵.

۵- انبیاء: ۱۰۴.

ص: ۲۷۹

خلیل» خواهد بود. آن وقت گروهی از اصحاب من، به جانب چپ و به سوی جهنم برده خواهند شد.

من می گویم: این ها اصحاب من هستند، این ها اصحاب من هستند! پاسخ داده می شود، این ها پس از وفات تو از دین، جدا و مرتد شدند، سپس درباره آنها همان را خواهم گفت که بنده صالح خدا عیسی (ع) می فرمود: خدایا! تا من میان امت خود بودم، شاهد و گواه آنان بودم، اما وقتی مرا بمیراندی، خود نگهبان آنان بودی، زیرا تو بر هر چیز شاهد و گواه خواهی بود. (۱)

عملکرد خائنانه منافقان

طبق آنچه در جلد پنجم مسند امام احمدبن حنبل در حدیث «ابی طفیل» آمده است، در شب عقبه، در میان اصحاب، افرادی بودند که در مسیر رسول خدا (ص) ظرف های فلزی را روی زمین می غلطاندند تا شتران حضرت رم کنند و به آن نازنین، صدمه وارد شود، و احیاناً او را به قتل برسانند! (۲)

قرآن در این باره می فرماید: «آنان تلاش برای کاری کردند که بدان نرسیدند و کینه او را به دل نگرفتند، جز اینکه خداوند از فضل خود، او را بی نیاز گردانید» . (۳)

بر اساس سوره توبه نیز، مشخص می شود که آنها پیش از جنگ حنین چه فتنه انگیزی هایی کردند و چگونه در کار رسول خدا (ص) اخلال نمودند، تا اینکه حق آمد و اسلام پیروز شد و آنها از این جهت، ناراحت بودند! (۴)

۱- مائده: ۱۱۸؛ صحیح بخاری ج ۳، ص ۱۲۲۲، ح ۳۱۷۱.

۲- تفسیر الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۵۷؛ مسند، احمدبن حنبل، ج ۹، ص ۲۰۸، ح ۲۳۸۵۳.

۳- توبه: ۷۴.

۴- اقتباس از توبه: ۴۹.

ص: ۲۸۰

و «به خدا سوگند می خوردند که مسلمان اند و از یاران پیامبر اسلام (ص) ، در صورتی که از آنان نبودند، بلکه طایفه ای تفرقه گر بودند و اگر پناهگاهی و غارهایی یا سوراخی می یافتند، از صحنه جنگ با شتاب به داخل آن می خزیدند!» . (۱)

«برخی از آنان هم، پیامبر را اذیت می کردند و می گفتند: او گوش محض است و حرف همه را قبول می کند! پیامبرا! به آنان بگو: پیامبر گوش خیر است که به خدا ایمان آورده، و به اهل ایمان اطمینان پیدا می کند و نیز، برای اهل ایمان رئوف و مهربان است و آنها هم که او را اذیت می کنند، عذاب دردناکی خواهند داشت! آنان برای شما سوگند می خورند، که شما را خرسند کنند. اما رسول خدا شایسته تر است که او را راضی نمایند اگر واقعاً مؤمن هستند. مگر نمی دانند هرکس با خدا و رسول، مخالفت ورزد برای او آتش دوزخ خواهد بود که برای همیشه در آن خواهد ماند و این برای او ذلت بزرگی خواهد بود!» . (۲)

«و اگر از آنان بپرسی، این چگونه عملکردی است؟ می گویند تفریح و مزاح می کردیم! بگو آیا خدا و آیات و رسول او را، به استهزاء می گیرید؟» . (۳)

«و برخی از آنان هستند که با خدا عهد می کنند که اگر از فضل خداوند دارا شوند، صدقه و زکات را می پردازند و از صالحان می گردند، اما همین که از فضل خود به آنان کرامت کردیم، گرفتار بخل می شوند و به احکام الهی پشت می نمایند و در نتیجه، نفاق تا روز قیامت در دل های آنان می ماند؛ زیرا آنان درباره وعده ای که دادند، با خدا مخالفت کردند و دروغ گفتند!» . (۴)

۱- اقتباس از توبه: ۵۶ و ۵۷.

۲- توبه: ۶۱-۶۳.

۳- توبه: ۶۵.

۴- توبه: ۷۵-۷۷.

ص: ۲۸۱

«عده ای از منافقان هم، اهل ایمانی را که صدقه افزون می پرداختند و نیز، آنهایی که در حد توان خویش، صدقه می دادند را به استهزا می گرفتند و مسخره می کردند، خدا هم آنها را مسخره می کند و برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود، خواه برای آنان استغفار کنی یا نه، یکسان است و حتی اگر هفتاد بار هم برای آنان طلب آمرزش نمایی، هرگز خداوند آنان را نخواهد آمرزید!» . (۱)

اگر کسی از آنان مرد، هرگز بر احدی از آنان، نماز مخوان و بر قبر آنها هم توقف مکن، زیرا آنان نسبت به خدا و رسول، کافر شده و در حال فسق مرده اند! و هرگز از اموال و اولاد آنان، تعجب مکن، چه اینکه خداوند اراده فرموده است، بدین وسیله آنان را در دنیا عذاب کند و در حال کفر، از دنیا بروند و هرگاه سوره ای نازل شود که به خدا ایمان آورند و به همراه پیامبر جهاد کنند، منافقین ثروتمند از پیامبر اذن می گیرند که به همراه از کار افتادگان در شهر بمانند و خوشحال اند که در کنار بازماندگان باشند، بر دل های آنها مهر قساوت خورده و شعور و فهم ندارند!» . (۲)

«وقتی شما از جنگ برگشتید و به آنها اعتراض نمودید، به زودی می آیند و قسم می خورند و عذر می آورند، اما شما از آنان کناره گیری کنید، چه اینکه آنان، پست و پلید هستند و سزای اعمال آنها، جایگاه دوزخ خواهد بود! آنان برای شما سوگند می خورند که راضی و خرسند گردید. اگر شما هم از آنها راضی شوید، خداوند از فاسقان هرگز راضی نخواهد شد» . (۳)

تا پایان سوره، تمام آیه ها بر نفاق آشکار یاران منافق دلالت دارد.

۱- توبه: ۷۹ – ۸۰.

۲- توبه: ۸۴ – ۸۷.

۳- توبه: ۹۵ و ۹۶.

ص: ۲۸۲

ملاک ارزش های اسلامی

آیا صحابی پیامبر (ص) بودن، به تنهایی موجب وثاقت و عدالت می گردد؟ قرآن کریم، درباره موقعیت و شرایط پس از وفات آن حضرت می فرماید:

محمد (ص) پیامبری بیش نبود، قبل از او هم پیامبرانی بودند و درگذشتند، آیا اگر پیغمبر بمیرد یا کشته شود، شما به شرایط گذشته جاهلی بازمی گردید؟ هر کس به عقب برگردد، به خدا زیانی نخواهد رسید و خداوند به زودی جزای شاکران را خواهد داد. (۱)

به یقین، کسانی که شکر نعمت رسالت را ادا کردند و تغییر ماهیت ندادند و پس از آن حضرت، حادثه خلافی نیافریدند و دین را تبدیل نکردند و در جهت دستورهای خدا و رسول خدا (ص) استقامت ورزیدند، «برای آنان خیرات و خوبی هاست و آنها رستگار خواهند بود و خداوند به آنان بهشت هایی را وعده فرموده که نهرها، از زیر آن روان است و آنان در آنجا، جاویدان خواهند بود و این است فوز عظیم» . (۲)

چنین افرادی، با وجود این خصلت ها، از مدح و توصیف دیگران بی نیاز خواهند بود، زیرا آنها یاوران دین و ناشران حق مبین هستند و دوستی با آنها و دعا برای آنها واجب خواهد بود.

«بار خدایا! ما را و برادران ما را، که در ایمان بر ما سبقت داشتند را بیامرز و در دل های ما، نسبت به اهل ایمان، کینه و کدورتی قرار مده، چه اینکه ای پروردگار ما، رئوف و مهربان هستی» . (۳)

در اینجا، کتاب به قلم مؤلف، پایان پذیرفت. مؤلف کوچک ترین خدمت گزار

۱- آل عمران: ۱۴۴.

۲- توبه: ۸۸ و ۸۹.

۳- حشر: ۱۰.

ص: ۲۸۳

دین اسلام و دربان مذهب شیعه، عبدالحسین بن شریف یوسف بن شریف جواد بن شریف اسماعیل بن شریف محمد بن شریف ابراهیم ملقب به شرف الدّین، ابن شریف زین العابدین بن شریف علی بن علی بن الحسین معروف به ابن ابی الحسن الموسوی العاملی، که خداوند با الطاف خفیه خود، او را اهل عمل قرار دهد.

این کتاب در شهر صور از منطقه جبل عامل در سال ۱۳۲۷ هجری تألیف شده است، که در این نوبت چاپ، دو فصل هفتم و یازدهم را، به طور کامل به آن افزودیم. در فصل های دیگر نیز به ویژه در فصل هشتم مطالبی را اضافه کردیم.

الحمدلله اوّلاً و آخراً و صلّی الله علی خیرته من عباده، محمد و آله المیامین من رجاله و سلّم تسلیماً کثیراً.

ترجمهٔ این کتاب، در ماه رمضان المبارک ۱۴۰۳ هجری قمری، مطابق با ۲۰/۴/۱۳۶۲ه. ش در شهر نطنز، از استان اصفهان که برای تبلیغ معارف اسلامی حضور داشتم، انجام گرفت.

قم - احمد صادقی اردستانی

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان –خیابان عبدالرزاق – بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای – کوچه شهید محمد حسن توکلی –پلاک ۱۲۹/۳۴– طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹